

7/9/1925
Sotheby's Sale

£ 6.0.0

172 Indo-Persian MS. "Tarikh-i-Alahi." The history of Alahi, giving the personal history of Akbar Padishah, from the 13th year of his rule in the year 975 A.H. until his death (with many curious paintings, apparently drawn by the author himself); *probably a unique MS.*; *in Cashmere binding*

تاریخ الهی حضرت اکبر بادشاه

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز سال سیزدهم از ایام دولت اکبری که بموجب فرمان عالیشان درباب گشتن گجهه و
قرار ساخته جلوس شد در
در ابتدای سنه احد عمالک عالمستان تحریر یافته یکقرن دوازده سال که جلد اول یافته
بیسال حالی سیزدهم
بوار دور دوم و قرن دوم از دور دولت قرین و ایام با برکات او بوده شکر خدا که بهار
فرآح اشرف با فراح سال باهم موافق آمده شرف امتیاز سال دوازدهم یعنی اسفندار مذماه الهی از دور اول
مقابل ۲۹ شعبان سنه ۹۷۴ بر آورسانده دولت سال ۱۳ یعنی سال فروردی ماه سنه ۱۳
جلوس از دور دوم مقارن شب پنجشنبه ۱۱ رمضان المبارک سنه ۹۷۵ در شهر کرامت اثر اجمیر
در جوار اقدام حضرت غوث الواصلین سلطان العالمین قطب السالکین یعنی حضرت خواجه دین
و دنیا بساط نوروز جشن دل افروز با فرائش شرف المکان بالمکین و آغاز قرن ثانی
بسعودت قرین بعد از انبساط و بشاشت فتح چیتور طور قلعه که خاقان چین با این زودی و
بان قوت بگرفت بکمال مرادات و شادابی سال فرخ فال قرن ثانی و در دور دوم آغاز
بنده حوصله غنچه این باغ شوم صد زبان دارد و انکه بخموشی دمساز گویا مقدم شاهنشت که اندازه
اند از برند و دیبای و بعضی های آنداز سال فروردی از دور دوم طبایع مرکبات بفیض جان پرور بساط
در اهتزاز سال سیزدهم در نشو و نما آمده سرود مرغان چمن در گوش بهار بچید بساقیان وقت خوش

حضرت خواجه معین الدین چشتی رضی الله تعالی عنهما

۲

خورشش شوق تبازگی در کام روزگار بخشید عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند
ازان نغمه کو غارت هوش کرد مغنی ترنم فراموش کرد نیر اعظم بهزاران فیض در مملکت افزائی بادشاه
درآمد و حصون غنچه به تیردستی نسیم بهار کشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند بعد
گذشتن ۳ ساعت و ۹ دقیقه از شب یکشنبه یازدهم رمضان المبارک سنه ۹۷۵ تحویل اکلیل سعادت دوم رو داده

ابر بابرق جهانتاب رسید سبزه را تا بکمر آب رسید سرو با رایت کاوس نمود لاله با افسر داراب رسید
گل بباغ آتش کو کرد افروخت آب لغزنده چو سیماب رسید بگسترده فرشی ز دیبای چین
بروی پیکر هفت کشور زمین نشسته جشن نوروزی در اجمیر بر فیض بانجام رسانیدند و بعد
آداب زیارت و نیازمندی از راه میوات بدار الخلافه آگره آمدند

سند
صنع
آیین پرورش

۴ بدانکه نکته‌دانان معانی بادشاهی را بباغبانی و بیل باغبانی ازان قرار داده اند که چنانچه باغبان کامل
باغ را به پیرایش و آرایش درخت و برداشتن نهال ناهموار از جا و نشاندن از ابر جای لایق آن
ناپسندیدگی انبوه زیادتی بما حصل و شاداب داشتن بقدر اعتدال و سعی بنشو و نما بقدر اصلاح و استیصال
اشجار بدسرشت و قطع اغصان ناراست و تنوق دوحات عظیم و پیوند کردن بعضی را با بعضی و منع
ترفتن ثمرات و میوهای گوناگون و گلهای رنگ برنگ بوقلمون و استیطال نمودن در هنگام حاجت د امسال
که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می‌بخشد بادشاهان دوربین دادگر و نوای هدایت افروختن آن بستان
و معامله

ابتدای مملکت گجرات بکوکلتاش

ای عزیزان تمیز سبب برآمدن صوبه پنجاب از خاندان این ذره هوا پرشت و ایالت لاهور بعد از حسابات
خان بهنید و بیش از ایشان در سال چاردهم جلوس صاحب قبله و خداوند کار روی زمین تمام
برای درآمدن و انتظام بخشی ولایت احمدآباد گجرات که مصر جامع البیت و نو عروس مملکت از فتوحات
در او بهانه چنانچه از اکبرنامه نقل بر اصل تحریر مینماید آنکه چون میرزایان طوفان نورد از مالوه و
مندو چنگیزخان غلام گجراتیان پیوستند چنگیز بر گجرات از جانب نیابت بر اعتماد خان که وزیر محمود والی آنجا
بود لشکر کشید میرزایان را مدد خود دیده در بروچ جاگیر داده بود اینجا میرزایان خونریز بنیاد نهادند چنگیز خان
میرزایان را بدر کرد از آنجا پیش میران مبارکشاه والی خاندیس رفتند او نیز جا نداد باز بر مالوه بخشید امرا بادشاهی در کاه

عاشوره سنه ۹۷۶ سنه ۱۳ جلوس
در این سال نهصد و هفتاد و شش هجری و [illegible]
کلان تراجمه شمس الدین حسین میرزا [illegible]
تولد عم [illegible] زاده که از نانبت غایت حرم سرای [illegible]
[illegible] تاریخ یافتند [illegible]
[illegible]

تولد سیده بانو در سنه ۹۷۶ از بی بی [illegible] رای [illegible]

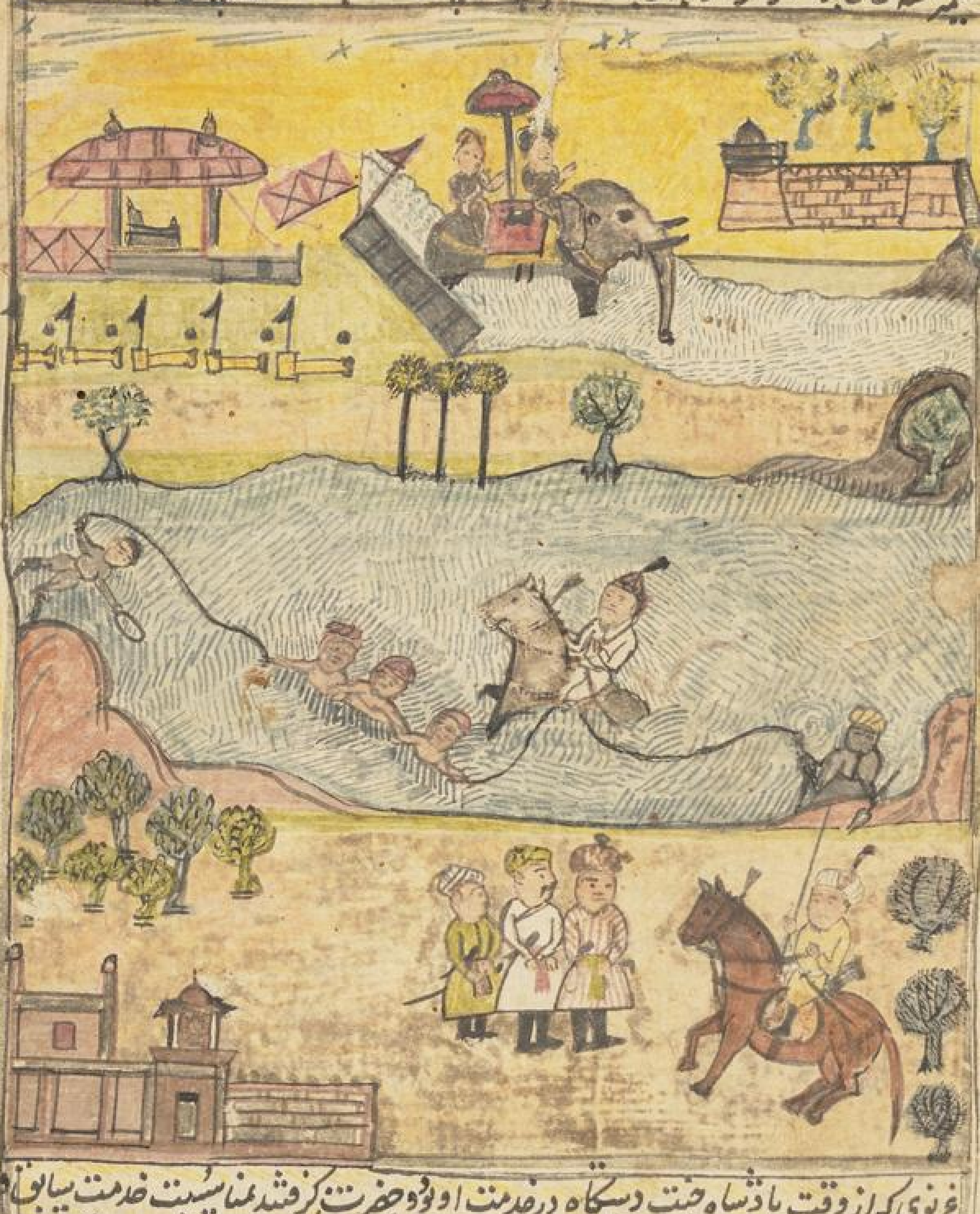
که بعد فتح جیتور داری قلعه که علاء الدین غوری در سنه ۸۰۳ هشتصد و سه سال هجری در شش سال گرفته بود
در ۴۲ روز گرفتند و بعد قلعه مذکور بکشاد قلعه رنتهنبور که از قلات عالی هند وستان است از نزد
پسر حسن ناده قوم راجپوت بود تعیین شده بودند اگرچه آنهم مفتوح شد و او با راو دوده و بهوج
پسران خود بند کی درگاه قبول نمود برفع میرزایان بیدولت که از صاحب قبله خود بوجه بداعیه سروری سر
باد داده بودند رسیدند میرزایان تاب صدمه امرا نیاورده گریخته باز بجانب گجرات بامید آنکه چنگیز جهجهار حبشی را
کشته و در ملک گجرات آمد سورت و بروچ و جاپانیار خالی بود بمحنت رفته گرفتند چون این ماجرا بعرض
والا رسید امرای اخلاص منش وفاکیش آنکه بادشاه را برای پیش آمد مهم گجرات که از آنها اعتماد دار
تر و جان سپار تر بالفعل نداشتند و از مهمات قندهار و کابل و بدخشان و ماوراء النهر و پنجاب بهیچگونه خاطر
نگرانی نبود فرمان رفت که پنجاب را بحسین قلی خان نبیره پیر محمد خان بخطاب خانجهان سرفراز شده مرحمت
سپرده خود میر محمد خان کلان برادر کرامی خان شهید با تمام قبیله دولتمند خود بیایند و سرکار تهیره
و خوشاب باب جنابت با صوبه ملتان که جا لادا ده اند در جاگیر ایشان بحال بوده جاگیر هم شماراده هند
مرحمت شده که سامان یورش گجرات نمایند که تا فی الحال گجرات را مرزا کوکه بوطن میدهند طلب شد

حسب الحکم برای کشایش گجرات بتاریخ ۱۵ ربیع الاول سنه ۹۷۶ جد معنوی این ذره خان کلان شریف محمد
خان و قطب الدین محمد خان و شاه محمد خان با سایر برادران و فرزندان و قبیله امره ملازمت حضرت نمودند

بدانکه ای دوست تا آنکه خان بهادر زنده بود پسر ذوالقدر این خاندان در همه بار او بود بعد او نواب سیف محمد خان
پسر کلانش قرار افتاد او را زندگی وفا نکرد پس پدر به سه سال رفت بعد او برادر خورد شمس مرزا عزیز
کوکه قرار گرفت ایشان عم پدر کلان مرزا کوکه اند که جد فقیر باشد مرزا کوکه مدام در ظل همایون
می بود جاگیر مرزا بدستور حیات پدر در پنجاب برقرار ماند صوبه ناگور را از تغیر حسین قلی خانجهان بخان
کلان دادند که مرزا شرف الدین حسین بود و مالوه را از تغیر شهاب الدین احمد خان بنواب قبله گاه قطب الدین محمد
خان دادند و سرکار صوبه قنوج را بشریف محمد خان دادند و نواب فرخ محمد خان و نواب تنک خان و کوچک خان
و فاضل محمد خان و عبدالملک خان و نواب باقی محمد خان و طاهر خان وغیره فرزندان و برادران رفعت بسویند
و منتسبان این قبیله رفیعه را جاگیرهای معمور و مناصب های عمده مرحمت فرموده حکم

فتح قلعه رنتهنبور شد

کلان نیک را بلاهور فرستاده بود از نصایح و کلمات نیت و بلند میر ابو البقا و میر رفیع الدین رضوی که
گفت که جز افاغنه هیچکدام را بهبودی نخواهد شد و از فوت اینوقت حضرت بازیچه دهد اما در دل سنگین او
که مایهٔ نفاق بود اثر نکرد خود به نجات روانه شد سه هزار کس در رکاب داد چون میر شمس الدین محمد ولد مولانا



غزنوی که از وقت بادشاه جنت دستگاه در خدمت او بود حضرت گرفتند بمناسبت خدمت بیاوید
اگرچه از این خودمنشی را لیه دو کس را کرد بجهت حفظ غایت بادشاه لشکر خود را تابین میر غزنوی مور نموده
در وقت زد و گیر و برد و خورد چند هزار کس کشته و زخمی و نیم جان گشته مابقی راه فرار بهر جانبی که نجات

دآن شد راه فرار گرفتند و بسیاری خود را باب زده راه اگره و هند پیش گرفته پارهٔ غرقاب پاره
بساحل حیات رسیدند و لیکربان غالب بجانب اگره خود ها را کشیدند حضرت فیل را در آب انداختند
و کیک را بسلامت گذشتند از انجا پیش دریاچهٔ بود که از همین گنگ جدا شده در بر سیاست ازغار و
چترسکینت دشوار داشت حضرت از فیل فرود آمده بر سمند جهان نورد سوار دولت گشته روان
شدند این فوج پیش از وقت راه دریا گرفته بر کرا خیاب بود از روی آب رسیده در جنگل و برانه
پریشان شدند گویا تمام لشکر همین اسپ بیرام خان و تردی خان و خوب خوب امرا بابات و کم
کشند بادشاه نهایت با جندکس بودند که چون اسپ را در آب کنار نش زدند از تیم آب زیاده تر ارا
طی کرده بود که اثر قطار تند آب امده و که زور خود اسپ را بقدر تمام پیش بار انداخت دار ضرب او
اسپ بد جلوی کرده رمید کی گرفت و بادشاه از خانه زین جدا شدند اما بر پشت اسپ قوی بود
در اینوقت از نوفتی یا فتگان که از روی آب بودند سه کس خود را بآب زدند و از بلندی حر
جهیده خود ها را بان اتش سوزان سپرد انداختند و هر کدام دستار ها و ریسمان و دوالی شناور شده
خود را با بادشاه عالم رسانیدند دو کس بهر دو جانب گرفتند و تنگ پیش بود تا بکنار الله تعالی رسانیدند
راه برامد برابر و بلند بود و عمق تمام داشت از همراهان و هیچ اینجنده ها و جانبازان و همگنان دلیر دل که
لیش بجمداهر وجنجو و انجه ذات بستند راه برامد که پا نهادن را جا باشد بید اگر دند و این سه کس از لب آب
تا که حضرت خلافت پناه را بر زور دستارها و امداد بالا گرفتید باز اینها را کشیدند چون اینچنین
دولت کبری در نامهٔ اعمال ایشان ثبت افتاد و تا قیام عالم دولت و دنیا خود را بدستیاری
اینان آورده سپرد چون بادشاه را فراغ دل و دماغ بحال آمد دیدند که امیر شمس الدین محمد غزنوی
اسپت دویم او را رسیدند گفت نام من مو بیک است از ملازمان میرزا کامران سیوم نظام
سقاب نام او بود سه کس بالا که انهم داخل دولت گرفتگان بودند یکی میر محمد خان برادر گرامی میر محمد
غزنوی است دوم قطب الدین محمد است سیوم علی محمد از کسان میرزا حیدر است هر کدام را الغیابا
بادشاهانه بوعده و وعید جداگانه امیدوار کرده از انجمله انگشترین خاص را میر غزنوی سپرده ناموز
دو جهانی ساخته از اسپان اینها اسپ مو بیک و اسپ میر غزنوی پیش کشیدند حضرت انها را سر بلند

ساخته

پیاخته میرغزنوی عرض کرد که وقت ایستادن نیست فرصت لمحهٔ فوت نشود حضرت بدارالخلافهٔ آگره
رسانند قطب الدین محمد و میر محمد و علی محمد و نظام سقه در رکاب شدند موید بیک و میرغزنوی در صحرا ماندند
سپاهی ار پس از کنواران در بهوین کانو پیر راه حضرت بستند از انجا بسلامت شب دوازدهم محرم سنه ۹۴۷
باگره رسیدند هر روز از هر جانب اخبار تازه و خرابی ولایت و فساد متعدد میرسید اما قوت علاج ندیر رفته
بود عسکری بسنبل و هندال بالور رفت حیدر آمد براخان و اکثر امرا را خبر نامشخص بود با میرغزنوی جون صباح
آن بخانه میر رفیع الدین رضوی تشریف بردند مشورت کرش بخاب شد که شاید از انجا جون کار افغان بالتجار
برادران توفیق یکجهتی یافته فکری نموده اید قرار شد در اینجا حضرت مریم مکانی محفل شادکامی حمیده بانو
بیگم از جان بازی میرغزنوی آگاه گشته در صدد آن آمدند که احوال کوچ بسعادت منش او که از سادات
کریم النسب است و حکایات زبدة المخدرات تاج المستورات بی بی صفیه که از مقبلان درگاه بود در
ابهر در ولایت رستمدار قبلهٔ حاجات خلایق بود چنانچه قندرات خاتون همشیره سلطان محمد خدابنده بزیارت
ایشان رسیده بود و بی بی جورا و بی بی سعادت و صبور سلطان از تابعان و مریدان ایشانست
و یکنوعی مناسبت قرابت که اولاد در اولاد هر شعب را بدیگر از شعب حی باشد تا معموری جهان باو
سلطانم بیچه دخواهر خورد بیچه سلطانی هر دو حقیقی را الخواص کلان بیگ که امیر الامراست بزود تزیین و جه
زمان صادر سازند که از غزنین ایشان را سامان داده بملازمت فرستند از آنکه مهد علیا حمیده بانو
بیگم از فرزندان حضرت زنده فیل احمد جام اند قدس سره طاهرا جون هنگام طلوع پادشاه ادنین
آخرین در میان بود یعنی الخنن کوهر معدن پاک را در صدف الخبان جوهر صاف النسب و مبارک باشد
پادشاه را از یک دل خواهش بهزار دل شده در ساعت فرمان باده هزار روپیه از خزانه آنجا قدغن فرستادند
و خود بدولت ۱۴ از آگره با سرادقات دولت برآمدند چنانچه ۱۸ اثهر دهم محرم سنه ۹۴۷ نظام تختگاه دهلی
رسیدند امیر فقیر علی با سایر بندهای آنصوبه بملازمت مشرف شدند از انجا روز دویم کوچ کردند در راه ۲۲ محرم
در منزل رهتک و جهجر میرزا هندال و عسکری هر دو ولایات خود را ترتافته باردوی پادشاهی ملحق شدند و
هفدهم صفر سنه ۹۴۷ بشهر سرهند رسیدند چند روز برای مخالفت اهل ولایت که دروازه جهجر نزد بستند

عاشورای سنه ۹۴۷

و میر فقیر علی که از امرای کبار در سرهند محل حیات بر نسبت دو تنخواه کیسی بود دهلی و تخت او را در توجه خوب داشت

و ۲ صفر سنه ۹۴۰ بلاهور رسیدند بروای دولتخان میرزا کامران باستقبال آمده و تکلیف دولتخانه کرد باد

قبول نکرده در باغ خواجه دوست خاوند اجرآی فرود آمدند صباح آن امرا و برادران گرامی خورد و

بزرگ جمع آمدند حضرت بخانه خواجه حضرت خاوند محمود آمده مجلس کنکاش درمیان نهادند و بشهادت

سادات و اکابر و خواجه های بزرگوار محضر نامه درباب جهم افغان نیس همه نهادند که هر کس اآلطف اراده باشد

دراین تذکره ثبت نمایند و بعد سجل سپارند هیچ چیز برقرار اثبات نه افتاد بادشاه خواجه خاوند محمود و

خواجه عبد الحق و میر رفیع الدین را مخاطب کرده بدو زانو درآمده باآواز بلند بی رو و ریا گفتند که ای حضرات

بدانید که از نفاق دولت سلطنت میرزا یادشاه خراسانی و خراسان که بجای صاحبقران دیرور در نظرهای شما

نشسته بود بجهت کثرت اولاد که خرابی بصورت مراد بود نفاق هژده پسر خود از برادر برادر بود در اندک روز

نقل دولت و ملک و خلافت و سلطنت بتراکمه رفت حال ما و شما خواهد بود و نصف افغان ترک و مغول

ابیت هر که کام دل را بعد دوستی دشمن خواهد خواهیت خواهد دید انچه خواهد یافت و خرابی خاندان را

یاد کی یادش باشد چار ماه در لاهور کرد و ما کرد کار را تدبیر ساخته و ناکرده کاری لاهور را خالی ساخته

در ماه جمادی الآخر سنه ۹۴۰ از آب راوی گذشتند میرزا حیدر را بکشمیر فرستادند که چون در ایام تنخواه تمام

لشکر در نوشهره بود که او بجهت امد حالا حکم شد که با ان لشکر انحلت را بگیرد که شاید وقتی بکار آید در ایام

بودن لاهور کوچ سعادت منش میر شمس الدین غزنوی با شریف محمد خان پسر مولانا باری و فاضل محمد خان

و عبد الملک خان خواهرزاده میر غزنوی وغیره مردم و قبیله خودها در دولت مندان این درگاه منسوب شدند

خواجه کلان بیک و حضرات خواجهای بزرگوار مشورت توجه بجانب ته دادند خواجه کلان با حضرات خواجه ها

بکابل خود را کشیدند و سکندر توجی بکوه پیاربک خرید یادگار ناصر میرزا با امید داماد ساختن شاه حسین باد

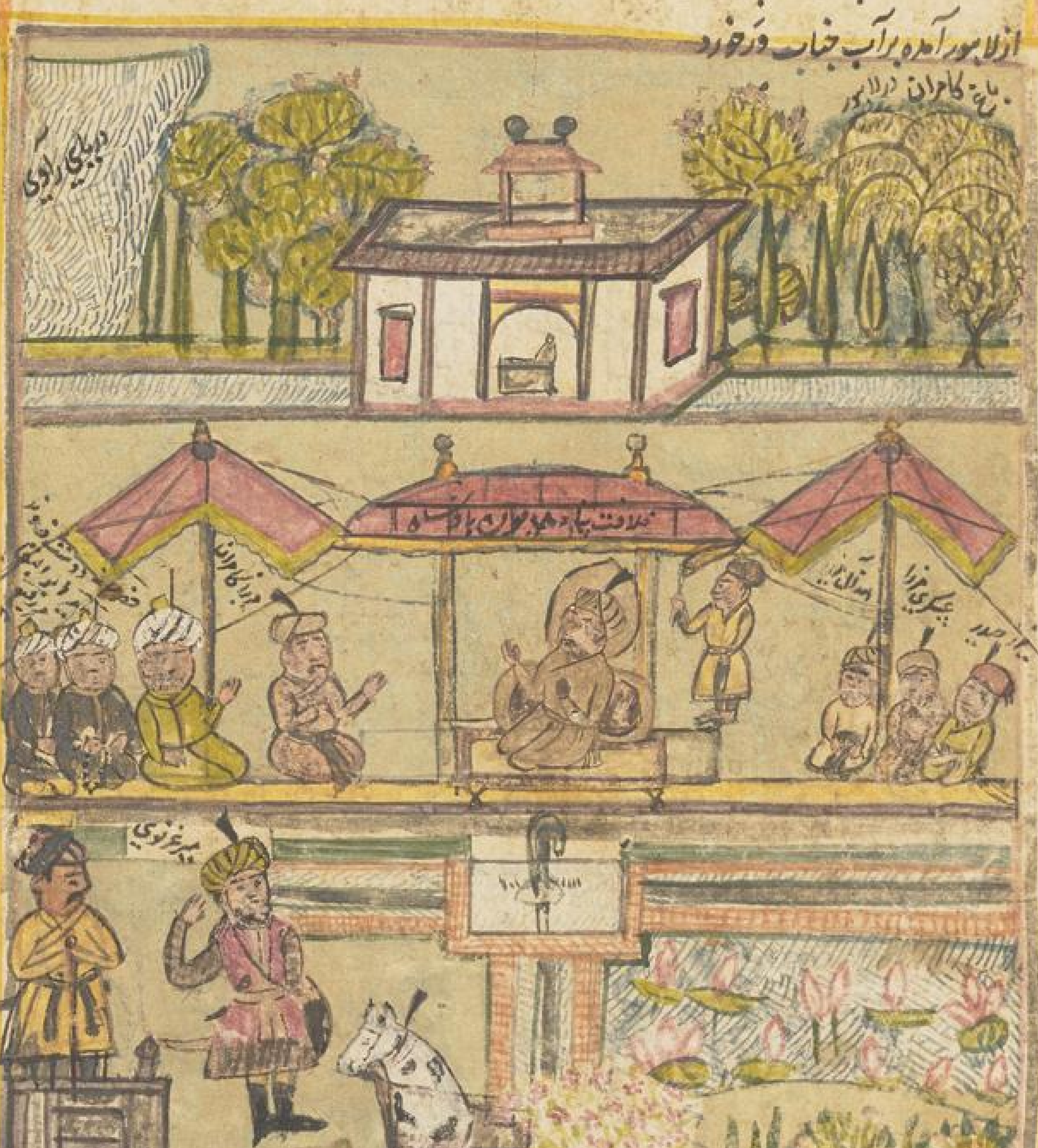
ته جا او را وعده کرده بود رفت کامران و عسکری بکابل شدند کامران قاضی عبد الله سلطانپوری را

که صدر او بود با کتابات محبت و مراد لشکرخان فرستاد که اگر پنجاب بمن تسلیم کند من خدمت نمایان درجنب او

کنم افغان این کار را مفوض بخت خود دانسته بجریب رباه و روباه بازی علامت تمام کس کامران آنرا به کثرت بیابانی در

ایام

در ایام بودن لاهور آمد رفت پیغام کرد تا که مظفر واول خبر کد شتن لشکر شیر و از آب لودهیانه که خواص خان
با نیازیان بود رسیانید و قراولان از آب او صدر کامران که مرتبه چهارم یا شته افغان او بلبا پس اخفا و پنهانی
بلاهور چی آمد کرفته اوردند عبد الله را با هر ۳ کس شیرخان بادشاه گردن زدند و کتابات شیرخان و میرزا کامران که
نزد افغان بود بجنس بدست آوردند از شیر و امید و چشم که کامران میرزا داشت بر نیامد نا امید شده عقب باده
از لاهور آمده بر آب جناب در خورد



غره ربیع الاول سنه ۹۴۶ روزی که در باغ کامران میرزا کامران مهمانی حضرت داشت میر غزنوی بلا زمت رسید
از کوه سنه اودی

بمجرد آنکه در نظر اقدس رسید بیش تر بلطف تمام طلبیده و از احوال پرسیده بمرتبهٔ امارت قایم مقام کردند و
در جلوس مهمانی باعث بشاشت خاطر اشرف شد و بسروپای گرانمایه که عبارت از خلعت شریف
خاصه است با اسپ خاصهٔ سواری عراقی اول در همگنان سربلندی بخشیده بخطاب میرجان پناه
کامروا کردند چون سرگذشت و اخبار ولایت هند پرسیدند که چه نوع از روز جدایی ملازمت روداد
بعرض رسانید که پیشتر از فتوح باگره آمده و پیشتر قدم بملاحظه نهاد چون صدر با جدر میرزا کامران
در اگره رسید و او از برادران بکران بود تسلی یافت دیگر آنکه بدهلی روان شد الحال در دهلی است بیرام
از سنبل از خانهٔ قاضی او برده تکلیف نوکری کرد خان قبول نکرد او را در بند دارد و متفحص است
و اکثر امرا از مردم تفحص فرستاده از آن جمله خبر فقیر با برادران و تعریب از آب برآوردن و غیره خدمت
این کمترین را یافت بنده را نوکر بود از سادات بارهه بر سر وقت آمده راهبری کرده بوطن خود رسانید
چند روز در کوه دامنه کم بودم که دو خواتش با چهار شتر اسباب از برادرم قطب الدین محمد پیدا شد
اما نتوانستیم گفت که از ماست و ما خود آنیم تا که از برادران آن سید بارهه دو کس در خورده بمعرفت
او شتر و اسباب را بطلبیم از حجره شبها براه گشته روز آنجا در جایی بوده متصل سرهند براب سلطانپور بر
راه میرسیم تا که بقدم صاحب و مرشد بصدق طویت خود بسلامت رسیدم فرمودند که حالا بروید
عیال و اطفال شما را که پیش از شما از غزنی طلب کرده با خود داشته ایم ملاقات کنید میرجان پناه را
ازین مقدمه مطلقا اطلاع نبود راحت تمام بعد از مصیبت و جان بازیها شیرین تر نمود خوشحال
گشته بدیدار یکدیگر مسرور گشتند میرجان پناه می نویسند که چون با برادر گرامی ولی نعمی میر محمد خان و حشم
و چراغ قطب الدین محمد خان و نور الابصار شریف محمد خان و برخوردیم همه را خطاب خانی داده بودند
بلاد انامی عبد الملک خان و اخوی فاضل خان منصب های لایق مرحمت شد برادر عزیز شریف محمد خان
را بر وطن و خان و مان و فرزندان حکم گرفته باز بغزنین فرستاده شد و جاگیر همه را آنجا فرمان بخواجه کلان
بیک گرفتیم در اینولا که خبر میرزا کامران بجانب کابل شهرت گرفت خبر رسید که الغ میرزا و سلطان محمد میرزا
و غیره جماعه تا دولتخواهان بکابل پیش میرزا آمده و بیننده رفتند در خدمت حضرت خلافت پناه

از حیات

٦

آب جناب بجانب ولایت پسنده متوجه شدیم تا انکه آخر شعبان سنه ۹۴۷ رایات باوج رسید
لشکر شیرخان از اوج که عقب ما بود برگشت در ۲۸ رمضان بکر رسیدیم و در لوهری منزل قرار یافت
پنج ماه در انملک در ترددات رفت ماه محرم الحرام سنه ۹۴۸ در انولایت روداد حضرت از بهوان
بجانب بیکانیر که حاکم او رای مالدیو است شدند او از بیدولتیی در مقام غدر آمده المایسی نفروخت
بدیپت پیانکای ناکوری فرستاد رایات ازانجا بجهلودی رسیده ازانجا به پتمر روآوردند اینجا
مالدیو بفوج بجنگ بادشاه آمده شکست یافت ازانجا بجیسلمیر در ماه جمادی الاول سنه ۹۴۸ روآوردند
لون کرن زمیندار اش پیشکشها فرستاده خود نه آمد ازانجا بامرکوت ورود اقبال شد رانا پرساد حاکم
انجا بسعادت بندگی و خدمت یافته بانواع خدمتکاری کمر بست و غره رجب المرجب آهنگ غزنین و عزیمت
روز چهارشنبه ۹۴۹ بود
قرارداده بعراق و حجاز اراده بستند چون وضع حمل حضرت مهد علیا قریب بود محال حرکت بفوج
اقبال را در امرکوت گذاشته فقیر غزنوی را در خدمت ماندند و ندیم خواجه و خواجه معظم و مقصود
بنگالی و خواجه عنبر ناظر و ملا چاند منجم همراه فقیر دادند فقیر در خدمت محاذیم فرمان رواگشت و جهد
عالی را با اردو در حصار سعادت آثار امرکوت نگاه داشتند تا که روز پنجم بود از جدا گشتن بندگان حضرت
بتاریخ روز یکشنبه پنجم ماه رجب سنه ۹۴۹ تولد صاحب زمین و زمان شد همانقدم بدیپت مهتر سنبل که از
محرمان درگاه بود عرضداشت با ورق زایچه طالع مبارک از مولانا چاند نویسانیده و بنجه زعفران
آن نیر اعظم بر عریضه خود داده بملازمت حضرت ارسال کرد او در هفت پهر خود را رسانید
غمهای حضرت تمام براحت مبدل شد از یکدل هزار دل گشته فتح آن غربت و بیابان نورد
غربت که خود را سیاخته بودند از طلوع این ستاره فلک جاه از کار بار دگر رنگ و اثر در دل پیدا
کرده بادشاه مهتر سنبل را بخطاب صفدرخانی سربلندی داده در ساعت نفقه محمد غزنوی مختار
فرمان عالیشان فرستادند که اختر برج سلطنت و کامرانی را با هودج اقبال زودترین وقت
بیارند که ما در جون توقف کردیم چون قصبه بر لب آب سند است کمان خرجی و هوا در سندکم جا
بنده بتاریخ ۱۱ ربیع سنه ۹۴۹ این جان سپار هودج اقبال را برده رسانید تا انکه سال عاشوره سنه ۹
در همین سرزمین بداد و عیش مشغول بودند که هر قدر ابله که از غم در خاطر جهانبانی بود از این بود

عاشوره سنه ۹۴۸ می‌آید

عاشوره سنه ۹۴۹

عاشوره سنه ۹۰۰۵

برام آسایش و خوشدلی مبدل شد و بتاریخ هفتم محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و هجری محمد بیرام خان
شرف دولت پابوس یافت که از معاملهٔ فتوح در عاشوره سنه ۹۴۷ جدا افتاده بود بعد از سه سال
از جانب گجرات آمد حضرت از یمن قدم وارث زمین و زمان بشگون یافته فرمودند که دولت رفته
باباز آمد بیرم خان جان بار بنیاکرده در وقت شکست بسنبهل افتاده در خانه قاضی او پنهان شد از انجا
بپرسین راجه لکنو پناه برد شیرخان خبر یافت طلبید صحبت بر آن نا شد از راه مالوه با ابوالقاسم تمام
آشنایی کرفته کسان دو دیده او را یافتند او بیرم را گفت نوکر منیت بیرم در مستی انداخته تمسخر خود را
داده کریخته با حجاباد آمد او را شیرخان کشت در خانه شیخ کدائی در گجرات بود سلطان محمود گجراتی حکم
نگاه داشت کرد چند روز بوده رخصت حج کرفت بهانه ان بندر صورت رسید از انجا بهر دو را افتاد
از انجا بپای صاحب خود رسید القصه بتاریخ ۷ ربیع الثانی سنه ۹ ماه آذر که فرزند از قندهار
کذاشته قدم در شاه راه حج نهند کعبه الله بهند حضرت از راه سیری کنجا به متوجه قندهار شدند میرزا عسکری
باتفاق میرزا کامران قلعه را استحکام داده خود باندیشه نا درست بدستگیر نمودن بادشاه روانه
گشت امیر اسد دو بیت و شیخ عبدالوهاب و لد شیخ پورن میرزا ایضاح و مانع آمده در حرام عملی با او
جدا آمدند چون خبر عوض رسید براه بشال شدند که ۳ فرسخ از قندهار است عسکری بر سر راه فوج
فرستاد حضرت بار برگشته براه تیشنک شدند و خطی بدستخط نوشته بعسکری فرستادند آوبیراه تیر شید
عسکری و قت تیشنک امده ابوالحسن صدر را بملازمت فرستاد که حضرت را بلطایف الحیل نگاه دارد تا عقب رسیم
عقبا و ابوالخیر را فرستاد که کرد اکرد اردو محاصره کنند که آمد شد نتوانند کنند تردی بیک خان و دیگر امرا این
تحقیق کرده میرزا را رفته دیدند عسکری سوار شده برادر دو تیشنک رسید انکه خان شاهزاده را اکر
در بغل کرفته ایستاد میرزا در بارگاه در آمده نشست میر غزنوی گفت که ما ملازمت کردن حضرت آمده
بودیم حالا حضرت کجا اند چرا تحت قندهار نه آمدند که راه مهلک صعب چول پیش کرفتند ملتفطار شتر
بار میوه نوریس قندهار بشاهنشاهی برخوردار فرستاده اموال و کارخانجات را ضبط کرد امرا را
کرانید از انجمله تردی بیک خان را بشاه و لد سپرد حضرت از او چند اسپ و پاره فوج خواستند عذر گفت

حضرت

جلال الدین از نوکران کامران خبر رسانید حضرت باهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نوردند راه فراق سپرده حسینی سادات ... میرزا عسکری منشد در وقت کاه با دوس ۳ نو لسنده جواهر و مال حضرت را حسن میرجان پناه غزنوی گفت که اکر حکم شود رفته کار میرزا ... نیم حضرت ...

حضرت تغافل کردند تا انکه سی لک تنکه سفید با سیصد راس اسب وغیره کرفت در اینوقت که حضرت در بیابان

چول رسیدند بخاطر امد که شاهزاده را بحمایت الهی بکذارند و هودج عفت را همراه دارند در نیمشب تیره که

از دل سیاه کافر هم تیره‌تر بود میر غزنوی را فرمودند که از شما محرم و اعتبار تر کس نیست رفته مهد علیا را تا بمار

حسب الحکم تتوکل الهی قبول کردند حضرت در همان صحرا ماندند تا که حضرت مریم مکانی را این فدوی با وجود که

میرزا عسکری در کمین کاه نشسته بود بسلامت رسانید و باعث محو او بیکو خدمتی شد لیکن خضر خواجه خان

و خضر خان هزاره و مردم که سابق با تخدمت عصمت پناه و شاهزاده بلند اقبال بودند هم ایستاده در رکاب بودند

جون مهد عالی بپادشاه رسیدند حضرت بجد کشته فرمودند که حالا خود را همراه شاهزاده رسانید که اندرون تمام

امید واری دلسوزی از کوچ شما و بیرون از شما داریم و خدمت جاریم آیی کردن آن نونهال بصد هزار مراتب ترجیح

داریم بنده غزنوی کفت که مرا قبول نیست بهیچوجه که در اینوقت از زمره وفاداران نام فقیر در جریده مفقود میادا

باشد تا که ملازمان بیرام بهادر خان را در میان انداختند خان مشار الیه بدلایلات نقلی و عقلی کفت که رضای

بیت

حضرت را باید بود ناچاره کی خود را بملازمت اکلیل خلافت رسانیده با مردم همراه کمر جان نثاری



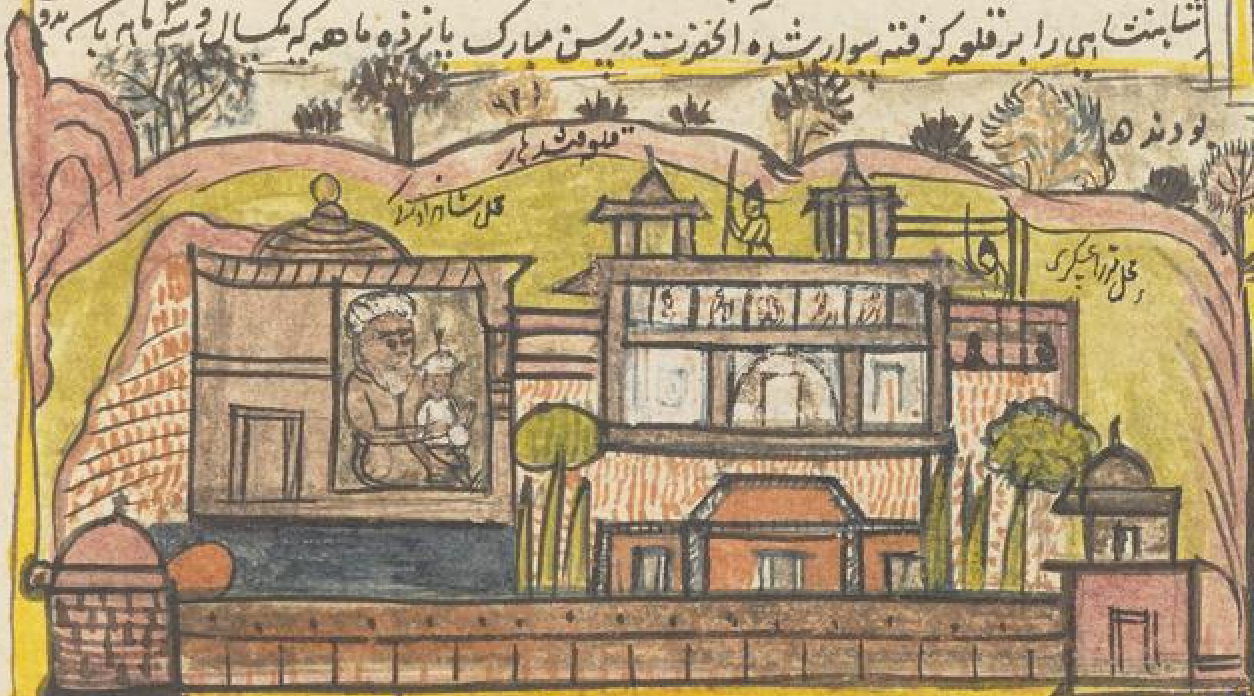
المطلوب میرزا عسکری را در ضبط خود اورده بفقیر غزنوی مخاطب شده ردبدل در میان اورده کفت که

هرکاه بادشاه روانه عراق شدند فرزند خورد سال ایشانرا در ملک ویرانه در هزار تشوقات باعتماد کدام

کس کذارم مردم چه خواهند کفت و هرکاه من خود حاضر باشم مناسب اینکه ایشانرا در فرزندها ی برحم

بجای فرزند ما اند تا هرچه حکم خواهد آمد عمل مینمایم خواه ناخواه برداشته با خود متوجه قندهار شده مایان نیز

متوکل خدا اجاره نداشته روان شدیم خیالچه بتاریخ هژدهم ماه رمضان المبارک سنه ۹۵۰ نهصد و پنجاه هجری
۱۸
بر بالای ارک قلعهٔ قندهار آورده نشاندند و یکدیوار درمیان مهد نشیمن خود احاطه داده حواله کوچ خود
سلطانم بیگم نمودند و حضرت متوجه عراق شدند و مهد علیا در خدمت بدولت شدند و روزی که شهنشاهی را بر قلعه گرفته سوار شده آنحضرت درسن مبارک پانزده ماهه که بکمال و ۳ ماهه باشد دولت بودند



میرزا عسکری اکبر بادشاه را با اتکه خان رضیه‌ها برده نگاه داشت

خوارق عادات و ظهور کرامات که از حضرت شاهنشاهی یعنی خدیو کشورکشای جلال الدین محمد اکبر بادشاه
این بندهٔ خیراندیش پیش از ولادت باسعادت که نقشبندان نگارخانهٔ تکوین قرعهٔ خدمتگذاری و حقوق
بندگی آن یگانهٔ آفاق را بنام این خاکسار آه اهل الله بر طاس مراد انداخته حامل امانت داری ساخته برای
سرانجام عبرت پذیری بزرگان دین و دولت لازم دید که ایالی غایت که در عمر ابد پیوند یک لک و سه ماه که
آغاز طلوعیت نگارش دهد تا من بعد این کوکب رخشان زاد در ایجاد کون و مکان بنظر بشری در نیامد این
عطیهٔ کبری از ملاء اعلی جلوه وجود گرفته است   ز خورشیدی برافروزان وجود است   که دایم نه سپهرش در سجود است
ذات والای عهده داران نور را اگر سر دفتر اقطاب و اولیا گویند لایق و اگر خلافت را ابوالآبا و جد
اعلی نامند مطابقت اشارات چند برخردانائی باختصار بیان مینماید اول آنست که چهارم ربیع الثانی سنه ۹۴۹
حضرت همایون شاه در استراحت بودند که خلوتخانهٔ غیب عبارت از وی بیت مردی میگوید که
حق سبحانه ترا خلف نامدار عطا کرده و نام آن کارنامه ایزدی اکبر باشد چون بیدار شدند بعد سجده
شکر محرمان اطلاع داده در واقعه نوشته ماندند خوابش نتوان خواند که بیداری دل بود بعد دو سال و دو ماه

ودیعت

رویت صالحه نورانی بخشیده ٥ دیگر بنده راسخ دم در سن بیست ودو سالگی در غزنین دید که ماه در بغل
درامده ایست واقعه را بپدر گرامی حضرت میر بار محمد کعثم ایشان از کدخدایان درویش منش مقتدای زمان خود
معروف بودند تعبیر دادند که الله تعالی تورا بدولت کمال خواهد رسانید که رفعت خاندان ما باشد و بادشاهی در
قبضهٔ ارادت تو خواهد بود که کل سلطنت تو را میسر باشد ٥ دیگر از راست کیشان خواجه معظم که نسبت اخوت
بحضرت حمیده بانو ظل جلاله کویند که در راه میرفتند باغ انبه در نظر آمد بانوی خلافت بخواجه گفت که انبه برای ما
بیارند ایشان اورده دادند در هودج روشنائی دیدند پرسید که آئینه برپشانی بسته اند بیگم گفتند نه خواجه گفت
در وقت دادن انبه در نظر من افتاده ظاهر شد که آن نور بوده و قریب حمل بودند ٥ دیگر از بانوی عظمی شیخ
ابوالفضل بن مبارک نوشته که بوسایط غیری خود شنیدم که گفت پیشتر از انکه وآلی ایند ولت باشم و بادشاه
هفت اقلیم در برمن باشد سحری بود که ناگاه نور عظیم پیدا شد و مثل ابر و کهسار تمام انجا را در گرفته در میان
کنارم درآمد پنداشتم که افتاب در بر گرفته حالت وسهم عجب در اعضا پدید آمد که خارجه از لذت وجد و شوق
در لرزه درآمدم ونمیتوانستم حفظ کرد بلکه تا حال کمتر بهره الوقت متنعم موهوم فرو میگرد ٥ مولانا نورالدین
ترخان گفت که بادشاه در خانه مشکدار خواب میکردند با جمعی از ملازمان دید که نوراز روزنها در خانه درامده
خانه جهانبان بعد از دیری نمودار شدند که برایشان می تابیده ٥ ملا عبدالحی صدر گفت که بادشاه در امر
کوتش بارگاه جهد عالی را بجان سپار حقیقی میرجان پناه غزنوی سپرده متوجه عراق بودند که در زیر درختان سبز
خرم تکیه خواب داشتند در عین مراقبه دیدند که نوری از جانب که امر کوتش مثال ستاره پیدا شد و بساعت بساعت
روشنائی او زیاده تر میشد من در خواب از خضر روشن می پرسم که این نجم نورانی یا ستاره چیست شخص جواب داد که
این نور مجسم از خلف صدق تست بهول پسر برداشته میر گفتند چون روز ششم خبر رسید از روی ملاحظه ومعاینه
در همان وقت تولد شده بوده ٥ دیگر در ایام عسرت و حیرت که غله نایافت بود مریم مکانی در امر کوت انار
یاد کردند انجا چه امکان ناگاه جوالی پر از جوار آوردند چون وا کردند یک انار کلان اعلای از بات برآمد باعث
کرامات صاحب حمل افتاد و غریو از حاضران افتاد بعد یک ماهی تولد آنحضرت شده ٥ دیگر چون کابل فتح
کامران رفت ارجمند مادر جهد علیا آمدند برای جشن ختنه صوری حضرت را در همان زمان پنهان کرده نشاندند
وظل الهی را اورده در حمل کد اشتند گفتند بابا پیش والده خود بیگم بروید در همان اینهم زمان بعد چندین سال
دا ایست پیش والده رفتند و جهد عالی بدیدار شادمان گشته در اغوش گرفته سجدهٔ شکر بدرگاه الهی کردند



شب یکشنبه پنجم ماه رجب المرجب رجب قدره سنه ۹۴۹ هلالی و هشت ساعت و ۲ دقیقه از اول شب
۸ آبان ماه جلالی سنه ۴۶۴ و نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سنه ۹۱۱ و ۶ ماه کاتک هندی سال
۱۵۹۹ بکرماجیت و ۱۶ تشرین الاول رومی سنه ۱۸۵۴ چار ساعت و ۲۲ دقیقه از شب باقی
مانده بر انتخاب در شهر کرامت اثر بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دویم است و
عرضش از خط استواء ۲۰ درجه و طول از جزایر خالدات صد و پنجاه درجه از صدر علی و ستر مقدس حضرت
عفت نقاب تجرد انتساب صاحبه روزگار کامله اموزگار ملکه بیهاوی برکات صفوت زمین و زمان
برکت کون و مکان ولی نعمت عالمیان ناموس جهانبانی خاتون مجلهٔ دولت و سپیده انکشاف صبح دولت پرده نشین

بیرادق

پرآدق ابهامي محفل نشين نيكنامي و كامراني حضرت مريم ثاني حميده بانو بيگم مريم مكاني آدام الله ظل
جلالها كه نقد پاک قدوة الاولياي كرام سباح درياي لاهوت سباح بيداى نابيوت امام صومعه
رياضت سيار مشاهده قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و اشباح قطبي كه قطبين فلک دا سام
شيران بوس را بادب كرده لجام در پيش دل حزبر سر مست خرام دريا كش عشق زنده فيل احمد جام قدس سره

اتفاق افتاده
نقل از اكبرنامه جون از نقاوه دودمان شرافت و سيادت شمع سعادت افروز دارين شمس الدين خان
غزنوي كه خدمت نمايان شايسته در فتوح بتوفيق و عنايات خداداد ازو بتقديم رسيده بود حضرت همايون
بادشاه بوعده و وعيد سربلندي داده بودند در اينولا كه قرب ايام طلوع نيّر اقبال از اشرف مخابات حد
آن نور پروردالهي را بكوج مشاراليه كه از نبيل امير سيد عبدالله القزوينيست از غزنين با عزاز عام طلب داشته اورا
اميدوار دولت و آلا كردند كه امروز بخطاب جيجي اينكه مستطاب آفاقيست حضرت قدسى اركاني مريم
مكاني نهايت توجه و دلجويي و مهرباني به سلطانم بيچه كه جيجي اينكه باشند مبذول نمودن و معرفتي قديم از دودمان
رفيع بود خواستند كه براي مردو همراهي و رفاقت بيچه جو كه بشريت غالبست چندي رفيق ايشان باشند
هرانه بهتر و بايقاتر پرورش طفل كرده آيد خانجه اول دايه بهاول كه از پرده كزينان بادشاهي بود
خدمه دادند اما او بشري كه نوشش كردند از سلطانم بيچه باو آلوده شريفه خود تحقيق اينست پس اران
... انكه زن بذيم خواجه شيرت بردار بادشاه بود بعد او كوج خواجه غازي را بانغد ... دادند
... رسيد پس اوكوكي اينكه كوح نوع يكي از گذشت اوني بي رويا در كرد آورده
... خانه اينكه والده سعادت يار كوكه باين موهبت كبري افتخار يافت
... زكه عهوبهر يكت بيوسته و سردار و مدار مهمات
... وزارل اينكه والده كي
... ف محمد و عزيز
...
... بر صادق
... بند

كوح خواجه مقصود علي ابرو ص

دراکبرنامه نوشته اند که شاهنشاهی ظل الهی والدهٔ میرزا عزیز کوکه جیجی اینکه متکلم شده سخن کردند

شیخ ابو الفضل بن مبارک می نویسد که باعصمت قباب جیجی انکه ماهم انکه و جمعی که در خدمت بودند

برای عنایت بادشاه و مهد علیا که در قوره و خاطر داشت او بودند مخالفت و ازردگی بید اکردند

مهم باعث ان شد که شهنشاهی بجز شیر مادر و شیر بچه جو از دیگری نمیخورد و الفت نمیداشت و رام

بدیگری نمی شد ندماهم انکه زن ندیم خوجه بعرض بادشاه رساند که کوچ میرغزنوی چیزی سحر میکنند تا

شاهنشاهی بیشتر دیگر میکرد حضرت ردّ سخنان انها کرده فرمودند که اینهمه از مخالفت و اغماز نیست

حاشا که چنین باشد و از بچه پنهان داشته اند کی پنهان باشد بچه شنیده مکدر و دلتنگ شد مهد

عالی هر چند دلاسا مینما ند نمی ابستند تا که از روز بشام میرسد که وقت چراغ باشد ان شاه مکاهی که

پرتو مجد ولت داشت وقتی که مردم جابجا کس حاضر نبوده الحضرت خلوت دیده متکلم شدند ورمان

کرامت و معجزات کشاده بدلاسای او که دل محزون مباش خوش باش مسیح وار گفت نیز آسمان

درکنار تو قرار گرفته است شب اندوه تو فردا بروز شادی مبدل میکردد زنهار این راز بکس مگو

چرا سرار قدرت الهی بیوقت شهرت مده جیجی اینکه محلی که وقت ان رسید اظهار کرده گفت که

ازان نوید عقده اندوه یکبار از دلم محو شد و مخالفت از شریکان ما توان بین نشست و شوی ...

و بخود قرار دادم که ان حمایت عزیز بچشم دیدم دیگر اگر اره بر سر رانند هرز ازین ...

یاد اوردم

چراکه هرگاه الله تعالی کفایت انچنین برگزیده خود را حواله ...

چون کنم من بعد ...

راز ...

شدن قریب رسید چون میرزا عسکری سوی فراحی بمیر غزنوی دکوچش داشتند برای سکون و پسم کم
درزکان دارند بچه جو بماهم انکه کفت که بمیرزا بکویید که بجای پدر برادر کلان شما اید از دستار شاهزاده را
بیندازید که چشم زخم بر طرف باشد میرزا دستار از سر فرو اورده جانب شاهزاده انداخت ایشان از پا
افتادند مبارک باد شد دوم انکه از سر را موی سترده بودند بانزان بعد آن بابا جستی ابدال برده از سر مبارک
مو برداشتند ۵ درا ینولا خبر رسید که بادشاه با مهد علیا بمشیت الهی بر اسپ توکل سوار کشته
راه بر خط حول سپردند ملازم رکاب الجناب جوبی نامداری دادند در ایملک حول از هول ملک ها نهی ککر
که قافله سالار رهزنان و متمردان بود بخدمت آمده لازمهٔ جانسپاری کرده راهبر شده بولایت کرم سیر
کرسیستان باشند از اینجا غره شوال سنه ۹۵۰ نامه شاه طهماسپ نوشته بتربت جوبی بهادر فرستادند و
اکر دارای ایران دستگیری کند بهتر و الا از فراکرند لشکران عسکری تاکرمیر فرستاد که خلل بماند
بادشاه از آب هیلمند کذشته سیستان رسیدند سلطان احمد شاملو حاکم انجا از جانب شاه بود مقدم
دولت را کرامی داشته انچه از نقد و جنس بود کشید و انواع خدمات که در وهم نبود کرد حتی که والده
عیال را بملازمت مهد علیا فرستاد و ایشانهم از لباس مرصع و دلجوئی کمی نکردند و چون بغرض بهری
مکنون ضمیر داشتند از راه تلین کیکی نرفته براه قلعه اوک در این راه بهرات میر سید راهبر کشت ابعید
خبر بمارسید باز خبر یافته شد تا که فرمان عالیشان از فراه بعد ملاقات شاه و الا قدر که در ماه جمادی
سنه ۹۵۱ فرستاده بودند با مراسله ملاذی برام خان که نقل فرمان با ایشان فرموده بودند که بمیر غزنوی نوشته
مرقوم کرده بودند در شعبان سنه ۹۵ برارک قند هار بر سیاله کس سلطان احمد شاملو رسید نقل فرمان سابق
در وامیق برگ این ناقل ذره اسیا درج داده آمد الحال نقل کتابت برام خان بهادر و فرمان شاه مینوسید

نقل خط برام خان

میر غزنوی من سلامت باد بیکنامیش تا قیامت باد بعد از اظهار اخلاص که کُنهِ آن از ازان نباشد بعالم
عالم اشتیاق که انرا نهایتی نیست بر خاطر مکرمت آن محبان پناه مخفی نماند که از روز مفارقت که عین وصال
قلوبیست تا هنگام راحت انجام که تحریر نامه است الشکر و المنة لله که دادار دوار حضرت خلافت پناه جهانبانی
کشورستانی را در کنف حمایت خود بانواع سکفتکی خاطر و عافیت ذات عالیصفات بمنزل مقصود
رسانید انچه در زمان ماضی در باب تنها نهای بزرگان دین و دولت بخیال شنیده بودیم برای العین

شاه بلند قدر

مشاهده افتاد بتاریخ ۲۷ جمادی سنه ۹۵۱ چنانچه مرزا ابو القاسم کونابادی کتابتی که بنام شاه آل اعقد
نهصد و پنجاه و یک هجری
انتظام میدهد گفت که دو صاحبقران در یکی بزمگاه قران کرده باهم چو خورشید و ماه در هر منزل وانی صحبتها
یاد ازان مخدوم میکردند مجملا انچه حسب المدعای دوستان بود بصورت مودت برآورده خیر و اقبال کردیده ابیست
چنانچه در ماه مبارک رمضان بیامان و تدبیرات تمام انجم بباعث قرار یافت باید که امیدوار رحمت حضرت
کارساز بوده انچه محنت و انقلابات حوادث رو نماید از همگی یکسو گشته در خبرداری دخط العیب شاهزاده جیو
طول الله عمره و زید حشمته بجان باشند که روح و روان خلیفه از رحمانی در اثنای پینت اگرچه مجموعه داد نشر
ابتدا اما از روی دوستی جرات کردند بعد هزار روزی که در میدان در افق اثاری مجلس طرب منعقد گشت و
از کیفیت حالات تکرار شد فقیر شما را که قبیق ز انشانه برداشت بیرام خان بهادر فرمودند حاجی محمد کوکه
را سلطانی امتیاز شد و ملازمان را بخطاب الکه خانی تجویز فرمودند و از خواهش تا منصب اروتیا کرد شده
شاه بلند قدر التفاتها کردند به راس اسپ و خلعت و کینک بنام شما حواله محبت بیا چون مناسبات
قدیم میدانند فرمودند امید که خطاب مبارک و پاینده باشد و بعضی اخبارات نوشته را مانع داد
انشا الله الکریم چون صبح وصال را جو یاپینت زبانی خواهد رسانند و از مردم جو نمای گندم فروش
بحد آرا بوده بهر نهج در بعضی امور نادانی و خوشگوئی را اشعار آورده تا طلوع دولت از افت بنیاد باشند در
دو بیت عصمت پناه بچه حو عرض دعا خواهند گفت و تولد برخورداری میمون و مسعود شده رجانیات
که تا باشد چنین باشد حضرت اعلی یوسف محمد نام دادند و بسیار بشاشت کردند و انجه مراسلات
ضروری باشد بخط بابری نوشته باشند و حسب الحکم انیست که اکثر بنام مخلص نوشته باشند و غره ما
کردوکی حطلق ۱۰ ارسلان حیدرانتیق
شوال سنه ۹۵۱ از کرمیر کتابت بابران بدست حولی بهادر فرستادند و جواب آن نامه شاه در فراه بدست
سه روز بعد از شادی بزدند
بیک برادر کمال الدین قرا سلطان رسید و از دولتمندی و هدایت سلطان احمد شاملو دفاتر باید در تو رسید
حکم است که میر غزنوی پیام دوستانه ایشان را چون قربت اکثر اوقات پریشان حال شوند باره شکر
ایی در شکار مرغ رو داده بود فی الجمله در زودی بصفا مبدل گشت و بدرازی نکشید انرا خواهیم کعبت ع
و حکم شده که اخبار کابل و بدخشانات وا اوزبک را از غزنین خود و بشیر و افغان و کیگران که شنیده ایم انرا
مردم
بسرت زل مرده مقدمات هندوستان بر که قرار یافت با بلوک میرزایان قلمی ساخته ارسال دارند



نقل فرمان شاه طهماسب بحاكم هري آذربخراسان

فرمان شاه طهماسب بحاكم هرات

فرمان همايون شرف نفاذ يافت كه ايالت پناه شوكت دستگاه شمس الدولة والاقبال محمد خان شرف
الدين اوغلي تكلو للكه فرزند ارجمند ارشد و حاكم دار السلطنت هرات و ميرديوان لازال و بانواع الطاف
شاهي اميدوار بوده بداند كه مضمون واجب العرض او كه در اين ولا مصحوب كمال الدين شاه قلي روانه درگاه
دولت پناه نموده بود در تاريخ دوازده ذي الحجه سنه ۹۵۱ رسيد و مضامين فرخنده ايين او از آغاز تا انجام
واضح شد و انچه درباب توجه نواب كامياب خورشيد قباب گوهر درياي سلطنت نور عالم آراي خلافت
بادشاه برين و بحرين نير عالمتاب بدر بلند قدر جهانياب عروه و قبله سلاطين عدالت ايين مهتر و بهتر
خواقين شهريار عالي نسب تخت سروري خاقان سكندر نشان سلطان صاحب هدايت و يقين
صاحبقران عالم اقبال المويد من عند الله محمد همايون بادشاه خلد الله تعالي غره حسب الآمال الي يوم
الآمال نوشته بودند چه گويد حمقدار سرور و حضور روي نموده باشد ان روز كه در بزم و صحبتش يكدم
بنشيم مراد دل خود همه دوبيت اقدام بملال و توجه ان بادشاه فرشته احترام را غنيمت جاويد يافته
بداند كه بمشتلغوار صحرخر ار ولايت سبزوار را از ابتداى حمل تو سقان ئيل باو مرحمت كرديم دارو عه
خود را فرستد كه محصول انجا را بان ايالت پناه رساند و بدستوري كه در اين نشان والا مذكور شده فصل
بفصل روز بروز عمل نموده از حكم عالي تخلف نورزد انكه موازي پانصد كس ز مردم عاقل روزگار ديده صاحب
يكتا اسپ كتل و اسنزر كاب و يراق در خوران داشته باشند در روز يقين نمايد كه بطرز استقبال بادشاه صاحب
اقبال بدرقه و راهبر باشد و يكصد راس اسپ تپوتو كه معه زين طلا از دركاه معلي جهة ان بادشاه نبر
فرستاده است با انكه ان ايالت پناه از طوايل خود شش راس اسپ تپوتو اسوده خوش رنگ و
جثه كه لايق سوارى ان شهسوار باشد هر اسپ را با دو نفر از ملازم خود سپرده روانه گرداند با ربيهاي زرد
و عبايهاى زربفت و كمر خنجر خاصه شريفه كه بجواهر نفيس مكلل بود و از نواب كامياب مغفور عليين آشياني
شاه بابام بنواب همايون ما رسيده بود معه شمشير طلا و مرصع و كمر بند مرصع جهت فتح و ظفر شگون
بخشي بان حضرت ايين فرستاده شد و موازي چهار صد توب مخملي و اطلس فرنگي و خطايي و يزدي و
يغره مرسل گشت كه صد و بيست جامه جهت خاصه و باقي براي ملازمان ركاب باشد و غاليچه

مخمل دو خوابه طلاباف و غدیکیه کرکی اینهزار اطلس و سه زوج قالین ۱۲ ذرعی کوشکانی خوش قماش

و ۱۲ عدد چادر قرمزی مخمل سبز و سفید بطریق ایلچی رسانند و روز بروز اشربه لذیذ سر راه نموده

با نانهای سفید که باروغن و شیر خمیر کرده باشند و از زیاده و خشخاش دار باشد مکمل نموده جهت

الحضرت میرسانده آید و برای مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال میکرده باشند و

ایلخان قرار دهد که فردا منزلی که فرود آیند امروز چادرهای نصفا لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای

اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ خانه و کل کارخانجات انجا مهیا باشد که چون ایشان بدولت

نزول فرمایند شربت کلاب یزد و اب لیمون کاشان ببرف و یخ سرد کرده حاضر کنند بعد شربت

سیب مکان مشهدی و هندوانه و انکور سرد کرده بنوعی کنند که اشربه الجمله درنظر درآید و

عنبر اشهب و مشک ختن و کلاب بیز معطر کرده حاضر کنند بعد ازان پانصد قاب طعام الوان

رنگ امیز متنوعی هر روز بکشند و در وقت پیش کشیدن ماحضر و طعام طبخ بنهایت آداب و قورچیان بجای

آرند و ببینند که برچه میل میفرمایند آنرا بیشتر و اکثر و بهتر میکرده باشند و همراه امارت مآبی قرا

سلطان و جعفر سلطان پسران خود تمام فرزندان و قوم خود را بعد سه روز که آن پانصد کس رفته

باشند باستقبال فرستند و خود عذر خواهد که برای خدمات مانده ام و امرایان ولشکریان

مذکور دران ۳ روز رنگ برنگ در نوبت در آورند و اسپان عراقی و تازی نژاد بنوکران خود بخشند

که هیچ زینت سپاهی را به از اسپ خوب نیست و سوای آن هزار کس هم پاکیزه فرنگین باشند

و قرار داد کند که امرا در وقت ملازمت زمین بوس کرده با دب تمام در جلو روند تا که فرمایند سوار

نشوند و در سواری و خانه و منزل و بیشتر چنان نشود که کسی اینجانب از کسان همراهی ایشان دگر گفت و

گوئی بکند بر امری بحساب و حیاب مبادا که چون مهمان عزیز و شریف اند بسر امیر سر ملک یکانه مساوی عزت

باشند رعایت لازم که راه رسم هر دو فرقه دیگر است و در نوبت کشیک هر امرا که باشند باید که دیلک

خدمت در دست گرفته بپادشاه خود چنانچه خدمت مینمایند نمایند و به ولایت دیگر که برسند همین

فرمان را بوالی آن ولایات نموده مقرر دارند که بهمین حکمات عمل کرده سرمو تفاوت نباشد و

وخزینه

درخدمت آنسلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی فرکی تعلق بدان ایالت پناه دارد چون امرای مذکور علامت
رسند هر روز هزار و دو بیست قاب طبق کشند و هر یک در روز مهمانی خود نه اسپ پیشکش کنند که از آن سه اسپ ارابی
خاصه باشند و یک با میر معظم بیرام محمد بهادر داده شود و هر که از امرایان خود در اهند بدهند و از آن یک بخصه ظهیر الدوله
میر غزنوی که نگاهبان ناموس اکبر و امیر ثانی اینش بیرام بهادر است بگذارند که در قندهار بر سپانند و خاطر اشرف را
را با بسیار بندگان که از گردش روزگار رفتار غبار دارد به سعی بلیغ کنند که در اینوقت الم و کدورت پیرامون نگردد خوشوقت
دارند و همه وقت اینده سنور منظور دارند تا بملازمت ما برسند بعد ازان آنچه لایق خواهیم دید بعمل می رسانیم بعد از
طعام و ما حضر روزانه در شب شمعهای کافوری و پانصد مشعل کرد اگرد دولتخانه همیشه طیار دارند و از قسم
حلاوه و پالوده و مربیات و نقلیات و نورات و شیر نبات و اقسام میوه خشک و تر از انار و انگور تبرانه و
خربزه کاریزی و امامی و ناشپاتی بدخشان و یزد و سیبهای هر باب و زرد آلو هر قسم و به کاشان و شاه آلو و
امرود و آنچه بهم رسید و صنف تکبان قدغن کنند چنانکه تمام اردو و مردم همراه رسید و کافی باشند با قند و نبات
طبخ ساخته با رشته خطایی و سیاق عروس و شیر داهنها با کماج و سنبوسه شیرین مغز بادام و پسته مغزی بگلاب و
مشک و عنبر اشهب که بخاصه ما میکنند با گل خوشبویی و عطریات و روغن ها و گل ها در خلوت حاضر کنند و
حاکم هر جا و هر الکه خود بملازمت و خدمات ضیافت که برسد از او عاقات معتبر خود را یا قرابت خود از کدام اشته
بیاید و چون بهرات رسند آن امارت پناه با لشکر از هراوه تکذری تا بیست هزار سوار همراه برداشته باستقبال برسد
و از چادر و سیابه بان و سامان ضرور انقدر بردارد که اردوی ارابسته در نظر در اید چون بحضور برسد پیشکش از
همه دعای ما برسانند و در حاضر روز بنزرک ایستاده شده رخصت مهمانی طلبد تا سه روز انجا مقام کنند روز اول
کل امرا و لشکریان همراه را سیر و پا با پوشانند و برهر پیاده و کارخانه دار با لا پوشی مخمل و دو تومان تبریزی نقد
در دامن ریزند و مجلس ملوکانه داشته که افسانه و آفرین در عالم بادگار باقی گذارند و تفصیل مردم همراه ایام مردم
که همراه شمس الدین محمد غزنوی در خدمت شاهزاده بلند اقبال در محاصره قندهار اند نوشته بدرگاه برسانند
و مبلغ دو هزار و پانصد طومان از سرکار تحویلدار خاصه گرفته سامان این ضروریات نمایند روز دوم لشکر
اینکه اینطور پادشاه که بدیه ایست بنام ما از بهر ابایت درگاه الهی مهمانداری کنند تا دامن قیامت
دستور نامه سلاطین نژادان باشد روزی که صباح آن در هرات ایند در باغ عیدگاه فرود آرند سر جا بها
چادر اطلس قرمزی و سایه بانها مخملی میانه کرباس طبسی و بالا میغا شنی اصفهانی که بجهت خاصه ما تمام داده بود عرض گشتند

فرجد این ذره قلمی کرده که چون حکایت باینجا رسید مجملی از اعیان دولت که در سفر غربت اتو همرکاب
دولت بودند یادگار است که بر صفحه روزگار ذکر ایشان داده ایدا فی کتاب قانون نقل نمود

پیر حلقه ارادت مندان نگاهبان دولت بابان ولی عهد خواجه معظم سلطان تردی بیک خان
محمد بیرام خان میرجان پناه غزنوی برادر مادر مهد عالی حسن کوکه ولد خرم کوکه
عاقل سلطان ولد عادل حاجی محمد کوسه که از شاه جلد وکر رفت روشن کوکه که جواهر تمام نزد او بود
اوزبک نبیره سلطان حسین میرزا خواجه مقصود علی هروی که از مهد عصمت جدا غی شد پدر زین خان و سعیان کوکه
خواجه غازی تبریزی دیوان خواجه امین الدین هروی که در سیاق علم بود که او خواجه جهان شد بابا دوست بخشی
دوست درویش بنگالی حسن علی ایشک اغا که قزلباش پاره کردند علی دوست بار بیگی ولد حسن علی
ابراهیم بکاول شیخ یوسف که خود را باولاد خواجه احمد یسوی میرساند شیخ بهلول از نسل مشایخ ترکان بابن
مولانا نورالدین در علم هندسه طاق بود و اصطرلاب خوب میدید و حکم نجوم مینمود محمد قاسم موجی خویش میر محمد جاله
میر محمد جاله بان کشتی بانی میر بحر حیدر محمد اخته بیگی حافظ محمد رخنه که در شهر هند باغ نامی دارد که منزلگاه سلاطین است باغ را رخنه شد و آب نماند تاریخ او ست
سید محمد مکنه شیخ محمد فال بین عارف توشکچی ده گونلدار ار خمالک بود او بهار خان شد
میرزا بیک بلوچ خواجه عنبر ناظر بابت کشتی بانی آغا عنبار خان شد
مهتر خان خزینه دار از خاص خیلان مهتر جاهر توشکچی ملا بلال کتاب دار مهتر تمور شربتچی حبیبه حترجوهر
اقتابچی مهتر وکیله خزانچی بالا مهتر واصل مهتر سنبل میر اتش بودند مهتر سنبل صفدر خان شد اخر بولد ر سالد
سلطان محمد قراول بیگی عبدالوهاب صاحب طباق تولک بالش بیگی چیای بهادر یونس زهی ندیم خواجه
شتر بندار مقصود بنگالی خضر خواجه خان خضر خان هزاره ۵ موازی چهل و هفت نوشته شد



چون این تاریخ خلاصهٔ احوال بزرگان خود قرار داده است و تواریخ حضرت سلطنت پناه در کل
بلاد و نزد همه عزیزان نامدار مجدد موجود اند اینقدر حکایات که بفور آمد بجهت سرایی سخن و سررشتهٔ
دریافت فی الجمله از اوایل بود الحال که بر سر مدعیات آمد بر همان قرار داد انچه وارد دولا حق بزرگان
این ذره است از تاریخ و از هر جایی که واقعه یافته اغاز میکند و تفاوت سالها را منظور نمیدارد اگه

چون آوازهٔ سایه گستری بر ممالکستان جاه و جلال و آب از جوی رفته بنیاد آمدن نهاد دشمنان دولت
اقبال از این طنطنه جان در قالب نماند و هر کس بفکرهای حیب المعذور خوا افتاد میرزا کامران که ای با
حبا اینهمه اورده نیست پیر دفتر کل مطالب ایشان بودند عسکری سپه سالار او بودند کامران میرزا ارکان
خضرخان هزاره و قربان قراول بیگ را با فرمان برای طلب ظل الهی بقندهار فرستاده او در سنه ۹۵۱ عسکری میرزا
عین برف و باد روانه کرد چند نفر را جر جاسوسان غزنین که بوطن قریب بودند و جماعه بانید منت مانده بودند
رسید که اگر میخواست در دو سال نطلبید چون از همه ابواب نا امید شده دست در حیله و خطا بازی دارد
بیاران کیان کامران ظل الهی را با همشیره و الحرم گرفته براه دیگر شدند نواب انکه خان راضی نشد گفت
ما شاهنشاهی را براه راست غزنین می برم اگر شما را غرض بردن براه همه چرا همین جا نمیکنید که در دست حیان
کامران امصاحب بیگ و قرچه خان مانع آمدند اما او با عتمادیان خود راه نا داده در قابو جا جا کرد نواب
رفع خدشات در این سفر پر خطر عموسیم پرتعب و نهایه بیسامانی و بی استعدادی آن نور پرورد الهی را بانجام
مبرک کردند و بیگم را بیچه دوی نعمت کلان دادی این ذره ایسا حجی اینکه سلطانم بچه برروی ظل الهی حرزی
حی مالید که انحال مشکین که علامت اقبالهای جسیم بود و میرزا از ان نشان طفلان امیکشت و شیر و افغانان چندی
و بکیان که فرستاده بودنشان داده و عدها نمود و بیگم را همراه همشیره حقیقی خود خود بچه خورد قبله گاهی
بچه سلطانی چو میداد که در خوردان او کس نشاید شبی که منزل در قلات شد ظل الهی را در منزل
هزاره عزیب فرود آوردند ارباب و دهقانان در فرود آمدن با جه وقت از فر بزرگی و ناصیهٔ اقبال پادشاهی
شناختند باران سخت بود صباح که تومان قراول و خضرخان رئیس ده گفته پادشاه را شما اینطور جا
بالایق فرود آورده اید فی الحال میر غزنوی گفته با اضطراب کوچ کرده بسرعت بدر کردند چون از انجا غزنی
قریب بود شیر بعضا محمد ملک خان محمد ولی محمد وغیره با جماعه امده با انکه خان در خوردند قافله خوب شد دو منزل
دیگر جماعهٔ قطاع الطریق بسر راه بسته در جنگ شدند بابا سارت و قرده کابل با بیت شدند از دو غزنیان

ازربان بابا کابلی غلام قدیم نجه حوکلا

تدبیری که اول از اخبار آمدن بجانب پادشاه نمودند

مشورت طلبید که انکه براه غزنین میراند چه باید کرد بان راه کزرموده ایم نمی ارد انجا تیز

چنیده از مار سیده بار یکشاه را اکبر یافته



از اقربای اتکه خان بکار آمده غنیم را برداشته بکوه زدند و تا بیست کس آنها نجم رفت و این هشت کس نوکر نبودند اما خدمت پادشاهی جانسپاری کردند الحمد لله از این خطر بسلامت گذشته بغزنین منزل شد نصف ان ولایت از تیغ بیگ و اولاد ایشانست چه شهنشاه خواجکیان چه از سیادات جعفری و ملاباری خدمت کاری و مهمانی حضرت بجا آوردند چون منزل دیگر شد چراغ را یک کس در آمد کل کرد میخواست که روسیاهی کند شاه زاده در گریه شد و بارانی بود که آتش پیدا نبود تا که مردم از شور ظل الله خبردار شدند آتش بکنهانی خود از گریه کردند هر چند آوردکان کامران نزدیک می امدند و کار نمیشد حیران بوده شبی دیگر در دیه آتش دادند که در خانه خس پوش بودند شور شد و با دشتند شد تمام دیه را فرو گرفت باکراهت جای بر آمد نماند و مردم جابجا باین کار آتش انداختند چون بهانه نشاندن آتش مردم خود و بیگانه یکسان شدند تا صبحی اینکه روز شب در همین اندیشه خبرداری ذات یکتایی او بود که شب ها با جادر شکم خود گرفته پادشاه را میبرد در خواب از زمان میرفت و سواری در کجاوه در اندرون پیراهن با قرچی در آورده بکمر خود فوطی میبست و از گریبان پادشاه زاده بیرون میکرد اشت و تا ممکن بود کسی را در نزدیک می افتاد بهمانطور دانیست که عجب قابو یافته اند و در تحفه مطلب اند پادشاه را گرفته از دیه بدر شد قریب دیه پاره آب بود نزد او پارچه سنگی بود که از کون شتر زخم خوردگی شکم سنگ کنج جایی داشت با پادشاه زاده رفته پنهان شد و نشست خدا نگهبان بود تا که آتش فرو نشست مردم جابجا شدند آنچه سوختنی بود از هر کس سوخت اما جان در مردم برای ظل الهی نمانده حیران و خراب حال گشتند بچه چو گویند که مردم گرد و پیش میگشتند می دیدم اما یکس نشان نمیدادم تا نجلی که کس از مرگ ولی محمد که قدیم ما بود میدانستیم و از عرض در خدمت نواب امده آواز یافتم تا نهم نه که بر روی من در جانب است آمد و اتکه خان جایی دار ده منشاد طلبیدم و نترسم که جماعه معاندان که تاخته هر اینده جدا آیند و باشند گفتم آهسته نواب بگوید و اسپ گرفته بیاید خان خود دویده رسید تا پادشاه زاده را که نشسته بودم با جادر بخود پیچیده دیه یکدو تیر پرتاب بود سوار گشته جایی که خاکستر و منزل بود رسیدم جان در قالب دو نیم کامان در امد همین حکایت را اکبر پادشاه در مردن حجی اینکه در فتح قلعه آسیر شد عرم مکانی یاد کرده گفتند محمد اکبر خدا نگه خواهد آمد

چون بکابل ظل الهی بسلامت و دولت رسیدند میرزا کامران در باغ شهرآرا جلوس داده بنشستند شاه زاده را اتکه خان در آغوش غلاجی سوار کرده آورده شاهزاده را بر گوشه تخت او نشاند که خالی بود نشانیده برده بار خود در جرگه بندگان تسلیم و کورنش کرده ایستاد کامران اعراض شد اتفاقا ایام شب برات بود



ﻣﻨﻘﺶ ﻛﻠﻲ ﻛﻪ ﻃﻔﻼﻥ ﻣﻲ ﺍﻧﺪ ﺑﺮﺍﻱ ﻗﺮﺷﻦ ﺍﺳﻜﻨﺪﺭ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺁﻣﺎﺩﻩ ﺑﻮﺩ ﻃﻞ ﺍﻟﻲ ﺭﺍ ﻧﺰﺩ ﺍﻣﺪ ﺑﻜﺮﻗﺶ ﺍﻭ ﻣﺘﻮﺟﻪ ﺷﺪﻧﺪ
ﻭ ﭘﺴﺮ ﻋﻨﺪﺍﺩ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﮔﻔﺖ ﺑﺸﺮﻁ ﻛﺸﺘﻲ ﻣﻴﺪﻫﻢ ﻋﺪﻝ ﺳﻜﻮﻥ ﻣﻌﺎﻣﻠﻪ ﺧﻮﺩ ﺑﺎ ﻫﻤﺎﻳﻮﻥ ﺑﺎﺩﺷﺎﻩ ﻭ ﻏﺎﻟﺐ ﺍﻳﻜﻪ ﭘﺴﺮ ﻣﺘﻮﺟﻪ
ﺳﺎﻟﻪ ﻭ ﺍﻳﺸﺎﻥ ﻫﻨﻮﺯ ﺳﻪ ﻧﻜﺮﺩﻩ ﺑﻪ ﺑﻨﺪﺍﻣﻮﺯﻱ ﺍﻟﻘﺎﺋﻲ ﺍﻟﻲ ﺍﺳﻜﻨﺪﺭ ﺭﺍ ﺑﺮﺩﺍﺷﺘﻪ ﺑﺰﻣﻴﻦ ﺯﺩ ﻭ ﻧﻘﺎﺭﻩ ﺩﻭﻟﺖ ﺑﻨﺎﻡ ﺧﻮﺩ
ﻭ ﭘﺪﺭ ﺧﻮﺩ ﺯﻳﺮ ﻗﺒﻪ ﺧﻀﺮﺍ ﺑﻠﻨﺪ ﺁﻭﺍﺯﻩ ﻛﺮﺩ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺑﻨﻬﺎﻳﺖ ﻣﻜﺪﺭ ﺷﺪﻩ ﺩﺭ ﺧﻴﺎﻻﺕ ﺑﺎﻃﻞ ﺩﺭ ﺣﻖ ﻃﻔﻠﻜﻲ ﺷﻴﺮﺧﻮﺍﺭﻩ ﺷﺪﻩ ﻭ ﺑﻮﺩ
ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺍﻳﻦ ﻛﻪ ﺑﺮﺍﺭﮒ ﻗﻠﻌﻪ ﻛﺎﺑﻞ ﺩﺭ ﻣﻼﺯﻣﺖ ﺣﻀﺮﺕ ﺧﺎﻧﺰﺍﺩﻩ ﺧﺎﻧﻢ ﻫﻤﺸﻴﺮﻩ ﺣﻘﻴﻘﻲ ﮔﻴﺘﻲ ﺳﺘﺎﻧﻲ ﺑﺎﺑﺮ ﺑﺎﺩﺷﺎﻩ ﺳﭙﺮﺩﻩ
ﻣﻴﺪﺍﺷﺖ ﺍﻟﺤﺎﻝ ﺩﺭ ﺑﺎﻍ ﺷﻬﺮﺁﺭﺍ ﻗﺮﻳﺐ ﺧﻮﺩ ﺑﻜﻮﺡ ﺧﻮﺩ ﺳﭙﺮﺩﻩ ﺻﺤﻲ ﺍﻳﻨﻜﻪ ﺭﺍ ﻣﺎﻧﻊ ﺁﻣﺪ ﻛﻪ ﺷﻴﺮ ﻧﺪﻫﻨﺪ ﺍﻣﺎ ﻫﻴﭻ ﭼﻮ ﺣﻜﻤﻲ ﻣﻴﻜﻨﺪ ﺍﻭﻧﺪ
ﮔﻔﺖ ﻛﻪ ﺗﺎ ﺣﻜﻢ ﺍﺯ ﻣﺎﺩﺭ ﻭ ﭘﺪﺭ ﺍﻳﺸﺎﻥ ﻧﻪ ﺁﻳﺪ ﻣﺎ ﺍﺯ ﺷﻴﺮ ﺟﺪﺍ ﻧﻤﻴﺘﻮﺍﻧﻴﻢ ﻛﺮﺩ ﺍﻣﺎ ﺍﺯ ﺷﻴﺮ ﺑﺮﻭﺭﺩﮔﻲ ﺁﻟﻲ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﻏﺎﻓﻞ ﺑﻮﺩ ﻧﺪ
ﺁﻧﻜﻪ ﺧﺎﻧﺰﺍﺩ ﺩﺭ ﺑﻨﺪ ﻛﺮﺩﻩ ﺣﻮﺍﻟﻪ ﻣﺼﺎﺣﺐ ﺑﻴﮓ ﻛﻪ ﺍﻣﻴﺮﺍﻻﻣﺮﺍﻱ ﺍﻭ ﺑﻮﺩ ﻛﺮﺩ ﺧﻮﺍﺳﺖ ﺿﺎﻳﻊ ﻛﻨﺪ ﺩﻭ ﻧﻴﻜﻮﺍﻧﺎﻥ ﺍﻭ ﮔﻔﺘﻨﺪ
ﻛﻪ ﺑﺎﻋﺚ ﻓﺴﺎﺩ ﻭ ﺑﻴﮕﻨﺎﻩ ﻧﺒﺎﻳﺪ ﻭ ﺣﺎﻻ ﻭﻗﺖ ﺻﻼﺣﻴﺖ ﻧﻴﺴﺖ ﻋﺴﻜﺮﻱ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﻫﻢ ﺩﺭ ﺑﻮﺩﻥ ﻗﻨﺪﻫﺎﺭ ﻛﻮﻛﻲ ﺑﻬﺎﺩﺭ ﺭﺍ ﺍﺳﺐ
ﻓﺮﺳﺘﺎﺩ ﻛﻪ ﻗﺮﻳﺐ ﺑﻮﺩ ﺁﻣﺪﻩ ﺷﺎﻫﺰﺍﺩﻩ ﺭﺍ ﻃﻠﺒﻴﺪ ﻛﻪ ﺑﭙﺪﺭﺍﻥ ﺭﺳﺎﻧﻢ ﻭ ﻏﺮﺽ ﭼﻴﺰ ﺩﻳﮕﺮ ﺑﻮﺩ ﻣﻴﺮﻏﻨﻲ ﺑﺪﺍﺩ ﺍﻭ
ﺍﺯ ﺍﺷﺎﺭﺕ ﻭ ﺧﺒﺮ ﻛﺸﺘﻲ ﺍﮔﺮﭼﻪ ﺭﻓﺖ ﻃﺎﻗﻲ ﺭﺍ ﺛﺎﻧﻲ ﻃﻠﺐ ﺍﻭ ﺩﺍﺩ ﻋﺴﻜﺮﻱ ﻫﻢ ﺑﻬﻮﺍ ﻣﺸﻮﺭﺕ ﺍﻣﺮﺍ ﺩﺭﮔﺬﺷﺖ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ ﻫﻢ ﻣﺎﻧﺪ
ﺍﮔﺮﭼﻪ ﺣﺎﻣﻲ ﻭ ﻧﮕﻬﺒﺎﻥ ﺫﺍﺕ ﻣﺒﺎﺭﻛﺶ ﻣﻮﻛﻼﻥ ﺩﺭﮔﺎﻩ ﺻﻤﺪﻱ ﺑﻮﺩ ﻟﻴﻜﻦ ﺑﻈﺎﻫﺮ ﺑﺮﻭﻥ ﻣﻴﺮﻏﺰﻧﻮﻱ ﻭ ﺩﺭﻭﻥ ﻛﻮ
ﻭ ﻗﺒﻴﻠﻪ ﺍﻭ ﺟﻬﺎﻧﺒﺎﻧﻲ ﺭﺍ ﻛﻞ ﺍﻋﺘﻤﺎﺩ ﺑﺮﺍﻳﻦ ﺯﻥ ﻭ ﺷﻮﻫﺮ ﺍﺳﺖ ﻛﻪ ﻓﺮﺯﻧﺪ ﺧﻮﺩ ﺭﺍ ﺑﺎﻳﺸﺎﻥ ﺳﭙﺮﺩﻩ ﺍﻣﺎﻧﺖ ﺑﺨﺪﺍ ﺍﻧﻮﺍﻉ ﺳﺮﺯﻧﺶ
ﺑﻮﺩﻧﺪ

ﭼﻮﻥ ﺟﻬﺎﻧﺒﺎﻧﻲ ﻛﺸﻮﺭﺳﺘﺎﻧﻲ ﻫﻤﺎﻳﻮﻥ ﺷﺎﻩ ﺑﺎﺯ ﺑﺮﻭﻻﻳﺖ ﮔﺮﻣﺴﻴﺮ ﻭ ﺑﺴﺖ ﺭﺳﻴﺪﻩ ﻛﺮﻓﺘﻨﺪ ﺯﻣﻴﻦ ﺩﺍﻭﺭ ﻭ ﻗﻨﺪﻫﺎﺭ ﺑﻌﺪ
ﻭﻗﻔﻪ ﺩﻭﺭ ﺩﺭﺍﺯ ﺑﺘﺎﺭﻳﺦ ﺑﻴﺴﺖ ﻭ ﭘﻨﺠﻢ ﺟﻤﺎﺩﻱ ﺍﻻﻭﻝ ﺳﻨﻪ ۹۵۲ ﺑﻴﺮﺍﻡ ﺧﺎﻥ ﺑﺎ ﺷﻤﺸﻴﺮ ﺩﺭ ﮔﺮﺩﻥ ﻋﺴﻜﺮﻱ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺍﻧﺪﺍﺧﺘﻪ ﺑﺨﺪﻣﺖ ﻫﻢ
ﺁﻭﺭﺩﻧﺪ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺭﺍ ﺣﻮﺍﻟﻪ ﻛﺮﺩﻧﺪ ﻭ ﺩﺭ ﺑﻨﺪ ﻧﮕﺎﻩ ﺩﺍﺷﺘﻪ ﻫﺮ ﺭﻭﺯ ﺑﻜﻮﺭﻧﺶ ﺁﺭﻧﺪ ﻭ ﻣﺤﻤﺪ ﺳﻠﻄﺎﻥ ﻭ ﺍﻟﻎ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﭼﻮﻥ ﺑﺨﺪﻣﺖ ﺁﻣﺪﻧﺪ
ﺍﺯ ﻛﺎﺑﻞ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ ﮔﺬﺍﺷﺘﻪ ﺑﺎ ﺍﻛﺮﺍﻡ ﺍﻣﺮﺍ ﻋﻔﻮ ﮔﻮﻧﻪ ﺷﺪ ﺍﺯ ﺁﻧﺠﺎ ﻣﻬﺪ ﻋﻠﻴﺎ ﺭﺍ ﺩﺭ ﻗﻨﺪﻫﺎﺭ ﻣﺎﻧﺪﻩ ﻭ ﭘﺴﺮ ﺷﺎﻩ ﻣﺮﺍﺩ ﻣﻴﺮﺯﺍ
ﻓﻮﺕ ﺷﺪ ﺍﻣﺮﺍ ﻭ ﺍﻳﻠﭽﻴﺎﻥ ﺭﺍ ﺭﺧﺼﺖ ﻛﺮﺩﻥ ﺑﺸﺎﻩ ﻃﻬﻤﺎﺳﺐ ﻧﺎﻣﻪ ﺍﺧﻼﺹ ﻧﻮﺷﺘﻪ ﻭ ﺑﻴﺮﻡ ﺧﺎﻥ ﺭﺍ ﺑﻌﺪ ﺭﺳﺎﻟﺖ ﻛﺎﺑﻞ
ﻭ ﺑﻔﺮﺍﺡ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ ﻫﻨﺪﺍﻝ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﻭ ﻧﺎﺻﺮ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﻭ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺳﻠﻴﻤﺎﻥ ﺑﺎ ﭘﺴﺮ ﺍﺑﺮﺍﻫﻴﻢ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺭﺍ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ ﺩﺭ ﺑﻨﺪ ﺧﻮﺩ ﺩﺍﺷﺘﻪ
ﻭ ﻛﺎﺑﻞ ﺑﻮﺩ ﻭ ﺑﺪﺧﺸﺎﻥ ﺭﺍ ﺍﺯ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺳﻠﻴﻤﺎﻥ ﻛﺸﻴﺪﻩ ﮔﺮﻓﺖ ﺣﺎﻛﻢ ﻗﻨﺪﻫﺎﺭ ﻛﺮﺩﻩ ﺩﺭ ﺧﺪﻣﺖ ﻣﺤﺎﻓﻈﺖ ﺣﺮﻡ ﻣﻜﺎﻧﻲ ﺣﻘﻖ
ﮔﺬﺍﺷﺘﻪ ﺧﻮﺩ ﺑﺮ ﻛﺎﺑﻞ ﺁﻣﺪﻧﺪ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ ﺑﺮﺁﻣﺪﻩ ﻣﺼﺎﻑ ﺩﺍﺩ ﺷﻜﺴﺖ ﺧﻮﺭﺩﻩ ﺑﺠﺎﻧﺐ ﺑﺮﺧﺎﻥ ﺭﻓﺘﻪ ﺑﺎ ﺍﻓﺮﻳﻜﺎﻥ ﭘﻨﺎﻩ
ﮔﺮﻓﺖ ﻭ ﺑﺎﺯ ﺩﺭ ﻣﻘﺎﻡ ﻓﺘﻨﻪ ﻭ ﺧﺎﻧﻪ ﺧﺮﺍﺑﻲ ﺧﺎﻧﺪﺍﻥ ﻛﻤﺮ ﺑﺴﺖ ﺣﻀﺮﺕ ﺑﺎﺩﺷﺎﻩ ﺑﻜﻮﻛﺒﻪ ﺗﻤﺎﻡ ﻛﺎﺑﻞ ﺭﺍ ﻓﺘﺢ ﻛﺮﺩﻧﺪ
ﻭ ﺑﺘﺎﺭﻳﺦ ﺩﻭﺍﺯﺩﻫﻢ ﺭﻣﻀﺎﻥ ﺳﻨﻪ ۹۵۲ ﺑﺮ ﺗﺨﺖ ﺗﻮﺭﺍﻥ ﻭ ﻣﺴﻨﺪ ﻣﻮﺭﻭﺛﻲ ﻭ ﻭﻃﻦ ﺁﺑﺎ ﻭ ﺍﺟﺪﺍﺩ ﺟﻠﻮﺱ ﻛﺮﺩﻧﺪ
ﻭ ﺧﺒﺮ ﺭﺳﻴﺪﻩ ﺷﻴﺮ ﻭ ﺍﻓﻐﺎﻥ ﻛﻪ ﻣﺎﻧﻨﺪ ﻛﺮﻣﻚ ﺷﺐ ﭼﺮﺍﻍ ﺩﺭ ﭘﻴﺶ ﺁﻓﺘﺎﺏ ﺑﺎﺷﻨﺪ ﺩﻫﻢ ﻣﺤﺮﻡ ﺍﻟﺤﺮﺍﻡ ﺳﻨﻪ ۹۵۲

ﻋﺎﺷﻮﺭﻩ ﺳﻨﻪ ۹۵۲

ﻭﺍﻟﺪ ﺧﻮﺍﺟﻪ ﻛﻼﻥ ﺑﻴﮓ

ﺗﺎﺭﻳﺦ ﻓﺘﺢ ﻛﺎﺑﻞ ﺍﺯ ﻣﻴﺮﺯﺍ ﻛﺎﻣﺮﺍﻥ
ﺑﮕﻴﺮ ﺑﺴﺮ ﺭﻓﺖ ﻣﻠﻚ ﻛﺎﺑﻞ ﺍﺯ ﻭﻱ

ﺩﻳﮕﺮ
ﻛﺎﺑﻞ ﺭﺍ ﮔﺮﻓﺖ

ﻃﻞ ﺍﻟﻜﻲ ﻭ

ﺑﺮﺩﻩ ﺩﻻﻧﻴﻢ ﻛﻪ ﻫﻤﭽﻮﻥ ﻛﻞ ﻛﺎﻏﺬ
ﺳﻴﺮ ﺁﻟﻲ ﻣﺎ ﺑﻌﺪ ﺑﺮﺁﻭﺭﺩﻩ ﺍﺳﺖ ٥

از آتش پیاپا باطا که بقلعه کالنجر نقب داده بود دود بجانب شیر و برگشت بزبق نفس بجهنم سقر رفت

مدت سلطنت بعاریت و غریب شال آفت بیماوی در مملکت هندوستان پنج سال و ۲ ماه و ۱۳

روز بود بعد او به ۸ روز پسر او جلال بر تخت هند نشست ۵ تاریخ فتح کابل بادشاه از مرزا کامران

بجنگ گرفت ملک کابل از وی دیگر کابل را گرفت تاریخ مردن شیر شاه آتش مرده

۹۵۲ نهصد و پنجاه و دو ۹۵۲

حضرت بیدار نور دیده دولت و اقبال شاد کام و کامروا و کامیاب و کامبخش دین و دنیا شدند

تمام زمستان تا یکسال بداد و عدل فرمان روا بودند میر غزنوی را که بند طلبیده بنوازشات تمام بلند

مرا تب ساختند غزنین را صوبه باو دادند ما و اولاد و جهد علیا را طلبیدند برای جشن ختنه صوری آنحضرت

و مرزا یادگار ناصر را از بند نجات دادند عسکری گرفت ۸ دو مرتبه گرفته آوردند خان را سلیمان داده نسبت دختر

و بسیر قرار شد کامران از هزاره تا باجید دختر شاه جیجی که تمام کعبه بود به ته رفت ۵

در آوایل محرم سنه ۹۵۴ حضرت بادشاه متوجه بدخشان برای تاسپاسی میرزا سلیمان یورش کردند در

قلعه ظفر بیماری خفقان بحضرت عاید شد که ارتجنه آب در دهان میچکانیدند غیراز خواجه دوست خاوند

و خواجه معین و میر برکه در خرگاه کسی نرفت قوچه خان خوب خدمت در بار بجد بود در ایحنین وقت

میرزا کامران که به ته رفته بود چون والی انجا باو مدارای کیکشی کرده بود و از دامادی ناامید

شد از ته دو اسپه دویده ناگاهی بر سر کابل ریخت میر علی دوست طغای حاکم بود در حمام بود

او را بابا شمشیر غیل داد پهلوان استر دروازه آهنین را بوعده کشاده داد حاجی محمد

عیسی میرزا گفت چطور رفتیم و چگونه آمدیم او جواب داد که شام رفته صبح آمدید بالای ارک

در نشیمن خاص آمده نشست پرده گیان عصمت و حضرات دولت آمده ملازمت کرد و

شاهنشاهی را انکه خانم در بغل گرفته آورد شاهزاده در خانه جدا نشاند و میر غزنوی را در بند

فرستاد و مهتر واصل و مهتر وکیل غلامان خاص قدیم بابت گیتی ستانی را بیاسا فرستاد

پسر میر خلیفه را با تقام زمین داور اعضایش بهم جدا کرد جولی بهادر که پیش شاه

نام تر بود در چشم میل کشید خواجه معظم و بهادر خان و ندیم خواجه که در مجلس همایونی

بر بساط عزت حکم نشستن داشتند در بند خضر خواجه خان هزاره نمود بزنجیر کرد

عاشوره سنه ۹۵۳

عاشوره سنه ۹۵۴

زن قوچه خان را از زیسان او حجت
تیر خواجه کلان را کرد و
زنان قرقوان امرایان را بی
بند کرده کهمرا اداره دهد
تا بادشاه را از سر قبل بردارند

اکر علی محمد و پست طغایی با امرایان در محافظت می بود و بخاطر آرام نمی بودند کامران میرزا را چه یارا
بود که کابل را میگرفت والحق کرا در دل رسید که او آواره ادبار کشته از تتمه خواهد رسید
والا لشکر کابل ده برابر لشکر او بود چون خبر گرفتاری شاهزاده و کابل بعرض بادشاه
رسید برای شاهنشاهی جان در قالب نمانده با وجود نقاهت دو ماهه متوجه کابل شده
هم سلیمان میرزا او را به بدخشان انداخته فرمود که مرا اینواقعه از حادثه قنوج دشوار تر افتاده
برای شاهزاده بهر حال آمده محاصره کابل کردند در امتداد کامران زنان امرایان که در کابل بودند
از سنهای اوبخت که یا بیایند یا مرا راه دهند روزی شاهنشاهی را در بغل انکه خان نشانده
از بند اورده برروی توپ نشاند آتشهای توپ هم افسرده کشتند باعث حیرت اهل آتش شد
مهر سنبل میرآتش این غرایب امور را بپادشاه گفت بادشاه فرمودند که نیک ملاحظه کنید چون خبرها
رسید دیدند که شاهزاده در بغل انکه خان نشان توپ نشانده اند باعث کرامات و عقیده
عالمیان گشت کامران عاجز شده بوسیله قرچه خان راه دادند بجانب بدخشانات بدر رفت
برو وجه که بر سر محمد خان اوزبک رسیده از مدد دشمن موروثی خاندان کام دل برآرند و اگر بنا شد
باتفاق میرزا سلیمان در ملک خلل انداز یم شب پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی سنه ۹۵۴ بادشاه فتح و فیروزی
بر تخت کابل آمده نشستند و بکرم الله تعالی که حافظ و ناصر و معین آنحضرت است آن فرزند دلبند خود را
بصحت و سلامت یافتند انکه خان را
اول از بند آورده خلاص کردند و نوازشات تمام او را در آغوش عاطفت گرفته دلاسا و خاطرداشت
بسیار کردند و قرار دادند که من بعد شاهنشاهی را از خود در هیچگاه جدا نسازند بعبور انکه
خان که گفت حالا وقت جدا کردن حق تعالی بکمال آورد و خواجه معظم وغیره امرا را خضر خان سلطان
محمود و حاجی خان را که عقب میرزا تعین کردند اموال بسیار میرزا و امرایان او بدست آمد اما میرزا را



بر لب کابل

بعد از نصرت یافتن بر اعدا و پیشتن برادر دل خیر اندیشان برای طوی مکتب نشاندن و
کوش حضرت شاهنشاهی حکم شد که کابل را آئین بندی دهند چنانکه بتاریخ هشتم شوال سنه ۹۵۴ نهصد پنجاه چار
بو جنده گی پیش مولانا عصام الدین ابراهیم بدرس تعلیم دادند از مبارکباد زمین و زمان بلند نام کردند
و هم درین سال شب جمعه بیستم ماه رمضان المبارک سنه ۹۶۴ پیش از نوید دولت شاهنشاهی در خانه
شمس الدین محمد اتکه خان فرزند سعادتمند دولت پیوند تولد یافت حضرت جهانبانی کشورستانی
برادر گرامی او را یوسف محمد اسم کرده بودند که در سنه ۹۶۱ در قندهار شد و شاهنشاهی شیر خواهر او را
نوش کرده اند که چون حضرت یوسف علیه السلام از چاه برادران نجات و خلافت مصر شدند ما نیز در
عراق براحت کشیم تولد او مبارک آمد که در خانه پادشاهی شده و تولد این هم در دولت سرای صورت داده که
همراه پادشاه خود یکجا برخوردار میشوند عزیز محمد نام فرمودند در طوی جشن ختنه و مکتب هر دو شادی که

روز مراد و دولت امان بود اتکه خان را زیاده و اول تر بانعام و نوازش و خلعت و اسپ و پیاله دو هزاری سایند
و دیگر منسوبان دولت را نیز فراخور حالت از اندرون و بیرون شاد آب مرحمت کردند و قصبهٔ هوبیان را
در جاگیر و انعام صحبی اینکه سلطانم بیچه عنایت کرده بتومان آل تمغا سربلند کردند

در بند و زنجیر افتادن فرجد و الاجاه ایندزه مرتبه سیوم که در جای نامناسب در کابل میرزا کامران نشاندند
سبب اینست که در روز شنبه پنجم جمادی الاول سنه ۹۵۵ پادشاه عهم بمیکاره بدخشان و ماوراءالنهر از کابل برآمدند
و مهد علیا گلچهره بیگم را بعباس سلطان اوزبک عقد کردند جنیه کتی ستانی و میر عرب در میان آمده کامران میرزا را
بملازمت اورد و میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بملازمت امد و در قلعه ظفر ملا عبد الباقی صدر خطبه و سکه بنام حضرت
اردقره خان مصاحب بیگ پابوس بیک تابان بهادر سلطان حسین قلی مهردار که از کامران در بند بودند جلال بخشی امده
در منزل بندکش مجلس ملوکانه ترتیب داده شیلان و شربت آشش کشیدند کامرانرا در برانغار جا داده ا
ندامته زار زار گریست حضرت الجشیم سیدا اهل مجلس را رقت امد بعد تسلیم فرانو بکامران فرمود که اتفاقات
توره بود بیا حالا ملاقات برادرانه نیم اورا در بغل گرفتند کاسه شربت طلبیده بتوره چنگزی اول خود خورده
بار شریک الوش بعهدهای مواثیق اقسام مغلظه یاد کرده اول کامران باز سید ال بار سلیمان بار ابو القاسم
پسر کامران بار ابراهیم پسر سلیمان را آشامیده عسکری میرزا که از وقت فتد تار در بند همراه بود اورا در
مجلس از بند بر آورده و اورده شریک الوش ساخته بکامران سپرده و میرزایان را بعلم و طبل و
نقاره و گزیده اسپان و فیلان و چارقب و کمر مرصع و خنجر و شمشیر مرصع بادشاهانه امتیاز بخشیده و
بخدای یگانه نشان و اسکارین سپرده جابجا مرخص کردند که در بهار مهم بر توران ملک موروثی
خود که زاد بود و دخمه زار بزرگان که صاحبقران در سمرقند آسوده اند لشکر کشیده و در بند کشا
جانکه جهانگیر میرزا اولد صاحبقران با برادران انجا ملحق گشته بر سنگ تاریخ کنده اند پادشاه هم اجماع
برادرانرا در همان منزل بر سنگ کنده گذاشته اند حضرت بجمعیت تمام نظفر برگشته بکابل آمده عدالته
ارا ماندند روز جمعه ۱۲ رمضان المبارک سنه ۹۵۵ اتکه خان شاهزاده را با استقبال اورد حضرت را شو استوده در کابل
در آورد میرزا حیدر از کشمیر و سلطان سعید خان از کاشغر عرضداشت با تحف و هدایا و مبارکباد فتح برادر اتفاق فرستاده



وجلال الدین محمود را با مادر و داد با تحقیق و یاد بود اینولایات ومذکورات شاه والاقدر روانه
حوزم

ودر بودن کابل بخشی بانو بیگم جیجه خود را بمیرزا ابراهیم عقد دادند ولد میرزا سلیمان و بی بی فاطمه و پسر و بیبی آغه
ایام

اورده بیگی و پرده کرش کیی بیبانی را برای خوابسکاری دختر سلیمان برای شاهنشاهی بدخشان فرستادند

وعسکری بد عهدی کرده گریخت بهادران گرفتار کردند همراه بی بی ها حواله سلیمان گردیدند که بسپرفجی در قرشتند

سنه ۹۴۶ را بهار رسید جابجا بابا لتو بیگ تواجی بگرد آوری لشکر و طلب میرزایان قدغن شد کامران خلاف

پیمان و اقرار آورده خلل افزا شد بنداول سلیمان با پسر آمدند بحضور برای شرم نام بزرگان که تخت تیمور

بدست بیگانه باشد مازنده بکار ایم مثل ولایت پناه خواجه خاوند محمود را بهدایت کامران فرستادند

ثم بعد از میسر شدن توران انجه سیوم قسمت حصه تو باشد او را اثر نشد در ایام اسطار خواجه متفکر

بودند بادشاه با قفلخانه رفته بود مرغ سفیدی در انکارخانه دایم می بود بخاطر گذرانیدند که اگر بر عبدالعزیز خان

پسر عبید خان و بر محمد خان برادرش که سلاطین اوزبک اند و والی ماوراء النهر اند ظفر یابم این مرغ بر من نشیند

گفتن در دل بجان و آواز کرده پریده بر کتف من آمده نشستن همان بود بتوکل لطف اله رفته با اوزبک

بهم مصاف دادند تا بکوچه بند ملخ زده زده در آوردند از آن زمان قلعه کلی بنود در اینولا که غنیم را بر داشته و هلک می ورد

دراگر قشه خبر رسید که کامران آمده کابل را با شاهنشاهی گرفت و در قبضه در آورد سبب آنکه بادشاه در

جنگ اوزبک بر اسپ تیز الناظرین سوار بودند او افتاد و جیجه خاصه که خون آلوده شده بود بادشاه فروزاو

بابوس بیگ امرا انجیه را بکامران فرستاد کامران عسکری را از کولاب جایی که بود و نه امد کداشته خود در

کابل ریخت انگه خان شاهزاده را آورده بیدحاکم محمد قاسیم برلاس بود و اجرار ابرای عیال وخانه که در کابل

بود از مرتبه سپاهی جان نمانده دو دل کشند حضرت مصحف در میان نهادند که هر که برود یا باشد ما یعنی نه اما نیج

اینمرتبه امرای کابل خبردار بوده قلعه بند گشته بجنگ پیش آمدند کامران جیجه خاصه را خون آلوده ایتر ورق قلعه

فرستاد که درضمن کریا میان بادشاه او ز خم برحمت حق رسید و اسپ نیز افتاد جیجه را حمی شناختند از دیر

جیجه بهم دلها را با داده قلعه را دادند کامران از دیوانیان حضرت و اهل شهر کابل مالها تاراج گرفت

تمام کارخانجات و کوکبه بادشاهی را متسلط گشت الا خزانه که در خانه کهنه کلان غرار که قدیم دست

که حضرات عالیات بودند دیگر بهم گرفت جون خبر محاصره کردن با تقت ۳ ماه کابل در قبل بود با امرایان و

کر از پایت بیکس احمد سلطان حاکم

لشکر بسیار کرد کرده و اینمرتبه شاهنشاهی را همراه گرفت بدو شق که اگر کار برعکس افتد شنیع و باعث باشد
واگر بمراد باشد باز فکر میکنم و از انکه خان جدا کرده او را در جای نالایق بند حکم فرمود و ایشان از انتها حوالهٔ مردم
خود کرد با پادشاه از هندو کوه شده آمده جنگ کردند الله سبحانه نصرت بخشید کامران سه روز کار جدار کریخته
براه بادیه با افغانستان کوهی پناه برد عسکری گریخته مرفت گرفتار شد در اینوقت خاطر حضرت برای شاهزاده
پریشان و پیرسان بود که ازانجا که امان و امنیت بار بتعالی بار او بیت چین اخته بیکی کامران را در انوقت
خدمتی بخاطر مرسد در زمان زد و برده دارد کر شاهنشاهی مورد کرامات شاهنشاهی را گرفته نگوشته نهان
میشود تا که هرج مرج در سهم برهملی فرو نشست کامران در وقت گریز رو گشت خبر میکرد عنی ماند زیر پرسش و چونی
کار نمانده بود گذاشته جان خود را غنیمت دیده بدر کرد در تفحص شاهزاده بود و آرام نداشتند مضطرب حال
اخته بیکی دولت مند شاهنشاهی را بسلامت و عافیه آورده بحضرت رسانید بادشاه چین بپای خاک سجود
امده او را بنهایت رعایه که توهم نباشد سرافرازی دادند اموال و اسباب و طبل و چشم کامران بتاراج رفت
انچه از سابق و حال از کابل کرد کرده بود بدست اولیای دولت افتاد از انجمله حضرت حیرت افزا بود
دو شتر با بار بی بیاربان بنظر آمد خود رفته مهار گرفته فرمودند که ازجمله اینهمه غنایم فتح اینحصه ماست
اتفاقا چون شانزده بار شتر فرود آوردند چهار صندوق کتابهای خاصهٔ اعلای بادشاهی
که در جنگ قپچاق رفته بود و میرزا کامران در دنده بود بجنس برامده در ان ترکی خط صاحبقران و از ابو سعید میرزا بود
دیباچه هزاران شادمانی آمد که هر یک از ان بلک نامه ارزد و حضرت از کمال رغبت که بکتابخانه دارند و
در سفر و حضر از خود جدا نمینمایند انقدر بجواهر نفیسه و هیچ اشیا نداشته و ندارند گفت هر که جا بجا چیده بودند
همه منظور برامدند باعث تعجب شد شاهنامه بخط نفیس و تصویر استاد بهزاد با بیت صاحبقران و نفحات
بخط ملا سلطان علی و ملا محمد تبریزی که بتعصب یکدیگر خوشخطی کرده بودند در حاشیه اگر جا
بابر بادشاه تصحیح بخط خود کرده اند در باغ چارپکان مجلس فتح کامران عهد شکنی کرده امرای قدیم که در ان
بخطابها و اضافه مناصب و ترقی ها دادند در جان امید وار کرده میرزا سلیمان را مشمول عنایات کرده بخوشدلی تمام
بدخشان ارزانی داشته پسرش را برای نسبت همراه گرفته بخشی بانو بیگم را در عقد داده در کابل امده
طوی بزرگ و جشن عالی کرده آنکه خان بیچاره را از بند براورده هر مرتبه بند سوچی بود نعیا یابا نمایان دل شاد کرده جا داده بودند



جون بدولت واقبال تخت گاه کابل نزول ارزانی داشتند با حضرت شاهزاده واتکه خان را از بند خلاص
کرده حضرات عالیات بدیدار گرامی حیات تازه یافته از خدشه و پریشانی خاطر تسکین یافتند در بودن
کابل طوی بیگم بخشی بانو شد و برای دختر مرزا سلیمان بی بی فاطمه را بید خان فرستادند و عسکری مرزا را همراه ساختم
بسلیمان حکم شد که روانه حجاز کنند عسکری مرزا در راه مکه فوت شد در سنه ۹۵۶ و بیرکار چرخ را برای
شاهزاده محمد اکبر جدا کردند ارباب دانش مشغول یافتند که سکون بچرخ فلک شد و امیر الامرای و بیگ اتکه
واتالیق اتکه خان را نموده مدار سرکار و دریخانه دولت شاهنشاهی بر اتکه خان گذاشته قایم مقام
کردند و خبر رسید که کامران که از معرکه گاه مردان گریخته بر راه باجیح در آمده با فغانستان پناه برد

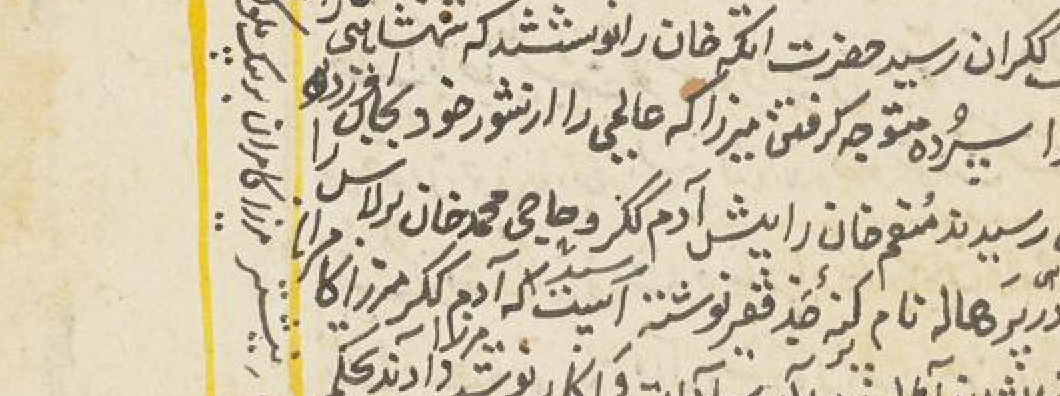
در سنه ۹۵۶ میرزا عسکری در راه مکه فوت شد

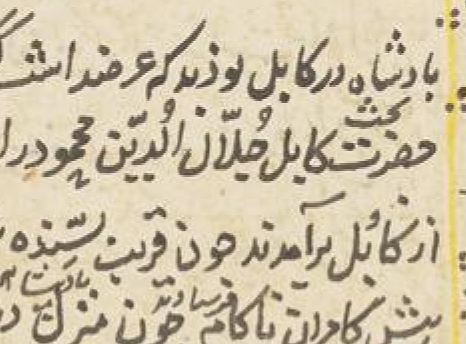
۶ رمضان ۱۰۷۰

کامران ناکام برادر خود هندال شاه واری جوانی را شهد ساخته بجانب هندوستان رفت وازدم
خاندان آرازل زاتی افغان سلیم شاه پسر شیر و که بجای پدر از سنه ۹۵۲ بر تخت هند قرار گرفته التجا برده کام دل
را خواهیت و شاه بداغ خان را از خبر نزدش فرستاد او جواب نامه با فرجی فرستاد در موضع بن که در پنجاب میرزا
بسلیم خان ورخورده از خود نمائی او پشیمان شده صحبت بکر بکذا آمد تا سلیم خان از پنجاب باکره رو کرد میرزا را
کومک داده مدد نمک ابدال کوکه خبر داد که تنها را اندر بند برده در گوالیار میدارند روزی که او خان از آب
با چیواره میگذشت میرزا با کوکه وافتاوجی گریخت و براجه انجا رسید او پیش راجه جمو فرستاد راجه از ترس افغان
میرزا را در بند داد میرزا بلباس زنان گریخته در عورات کم بجلاد مرشد بمانکوت در آمده بکابل رو به راه گرفت و
باند بشهای مدام پیش آدم گکر آمده معاونت خواست انها بلطایف الحیل میرزا را در بند نموده عرضه داشت
بدرگاه فرستادند

بادشاه در کابل بودند که عرضداشت گکران رسید حضرت اکبر خان را نوشتند که شهنشاهی ما را
حضرت کابل جلال الدین محمود را سپرده متوجه گرفتن میرزا که عالمی را از شور خود بجان آورده
از کابل برآمدند چون قریب رسیده رسیدند منعم خان را پیش آدم گکر و حاجی محمد خان برلاس را
پیش کامران ناکام چون منزل در پرهاله نام که خدا نوشته آسیت که آدم گکر میرزا کامران
را بملازمت حضرت آورد انجه حضرتانشان آهالی و موالی و سادات و اکابر نوشته دادند بحکم
شرع ریسرانشان تا ثبت کرده بر قتل فرمان دادند حضرت فرمودند که من توجیه نتیت
نفس و اپسین پدر بزرگوار خود را کرده ام از قتل میرزا الیا باران احرابان هر کدام
بخون خود در گرفتند اخر بجموم عام و حضرت دیدند که فساد میشود و هر دو لشکر
خوانی میشود چرا که از نوکران میرزا اول بدعوای خون خود بسته نخستین میرزا
را معیوب کردند دوست علی طغای گفت که انجنم با عمال سیتم که بر بادشاه رفت بود چشم
دوم بخون برادر خود میل کشیده در سنه ۹۶۱ در کابل دولت آرای صدا تعالی الله اکبر و در همین
تولد محمد حکیم میرزا برادر او که اکبر جلال الدین بادشاه ابن همایون محمد بادشاه شد
... از ماه جوجک بیگم در سنه ۹۶۱ که بعد فتح کابل آمده نزول اجلال

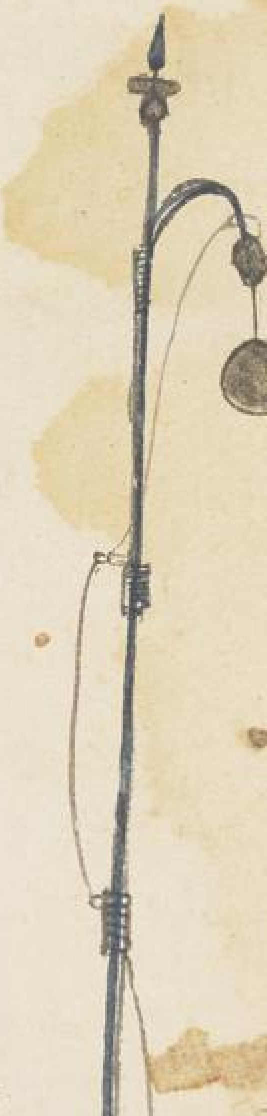
عاشورای سنه ۹۶۲





دو اینولایکی از بزرگوار آن ولایت صاحب حال ارجاینت ولایت یک جفت موزه را
بهمایون بادشاه فرستادند میر غزنوی ایم نوشته اندکه آنوقت و آن سال کمی بن جاقر و قبا
معامله ایشان قدم بتعبیر دادم کر پادشاهم پادشاهم پادشاهم سلاطین خاکه فرخو ده هند
اندکه ترکستان سیر خراسان سینه هندوستان پای دست مغلی شما را بادشاهی کرد ا
فرمودند بادشاه که میر شما از چه ره گذر دانستید ایشان بهمایون بادشاه جواب دادند که پدر
فقیر یعنی حضرت میر سید یار محمد که بملا یاری معروف شده اند میگفتند و من یاد دارم که در
زمانی که صاحبقرانی بفتح خراسان متوجه بودند تفال از بزرگان اراده کردند بندگی حضرت
سینگی اتا بور ترینه از بزرگان اینجا نب اسپت و در منزل اند خود رسید بدین شیخ آمدند
جناب ایا جد ما سینه گوسفند را پیش امیر تیمور نهاده گفت که ما حضرت تناول فرما یند
صاحبقران چون بذر نیاز شیخ گذرانده و خوشوقت گشته عقوبان فرمودند که ما را فتح خراسان
نصیب کردند و آنچنان شد و بیاد بادشاه بهمین ذکر دادند که سینگی اتای خال امیر علیشیر
بیک اسپت و عم ایشن و آکده میرزا کوکه اسپت من از آن عرض کردم نواب شریف خان در تاریخ
اکه خانی نوشته اندکه میر غزنوی واقعه سید احمد ماپین پاو را و حضرت شیخ صفی را که
اردبیل و قصه صدای زنجیر زدن و رزمین و اثر رسیدن در پشت و واقعه درویش که در مسجد
دهلی خاک آلوده ژولیده مویی با میر در خورد و قول حضرت امیر سید کلال قدس سره را
جون بحالات تمام بیان کرده خاطر نشان حضرت کرده و میگردند که در باغ شهر آرا
انصرمات کرامت انتما را در عین وقت
کابل عرصه آشت بهار خان از لاهور رسید که سلیم تیر سر و فوتید دارای با استقلال در
ولایت هند نماند حضرت فاتحه فتوح هندوستانرا خوانده شاهنشاهی را آنرا این ابد
عمر ابد پیوند دوازده پیاله و هشت ماه بوده همراه گرفته سرکار و پیامان ایشان درگاه

ایشان





جلال الدین محمد اکبر بادشاه

ایشان جدا بود پسر برادر او نیغفر امیر غزنوی بود انتظام داده بدولت بی زوال خدای داد تسخیر
هندوستان بتاریخ غره ذی الحجه سنه ۹۶۱ از کابل متوجه شدند و صوبه کابل را بمنعم برادر فضل بیگ سپرده
و شاه ولی بکاول بیگی را بیک اتکه میرزا حکیم ساخته با تنق عقب محکی بحمایت ایزدی داده متوجه شدند
عضد الدوله اتکه خان شمس الدین محمد میر غزنوی بیرامخان سپه سالار خانخانان میرابو المعالی
خواجه معظم سلطان خضر خواجه خان تردی بیگخان سکندرخان خضرخان هزاره عبد الله خان
اوزبک علیقلی شیبانی علیقلی اندرابی علیقلی ساربان قاسم خان فرنخودی و قاسم موجی و قاسم مخبر
محمد قلیخان برلاس شهاب الدین احمدخان حیدر محمد اخته بیگی بابوس بیگ مصاحب بیگ شاه بداغ خان
اسماعیل بیگ دولدی میرزا حسن قجاخان سلطان حسین خان جلایر موید وق سلطان محمد امین دیوانه
شاه قلی نارنجی شاه قلی محرم تولکخان کاکر علیخان باقیخان قاقشال بیگ محمد آخته حسن اخته بیگ کامران که
خواجه عبد الرحمن که خواجه بادشاه بودند خواجه عبد الباری شاه خواجه میر معین میر غنی شاه فخر الدین
میر حسین داعی محب علیخان میر خلیفه خواجه جهان خواجه حسین مروی میر عبد الحی صدر شیخ عبد النبی میر عدل
خواجه عبد الصمد مصور ملا الیاس اردبیلی منجم عبد الباقی خطیب افضلخان بخشی خواجه عبد المجید دیوان که آصف
اشرف خان میر محمود منشی عطاء الله بیوتات خواجه امین الدین محمود فرحت خان

چون عرایض دولت خواهان از هندوستان رسید از آن ظاهر شد که از سنه ۹۴۷ که شیرخان در دهلی خطبه کرده بود
در پنجاب آمده بر رخ ولایت دیگران فتنه برآب نیلاب قلعه بنا رهتاس نام کرد و برای بای محب
خود در کوهستان سوالک قلعه بنا داده مانکوت نام ساخت و پاره که از تاریخ فردوس شاهی دستور و نظام
خلافت را خوانده یاد گرفته بود رواج داد تا که در سنه ۹ مدت پنج سال گری بادشاهی لطوفان ا
رو مثال کرده مرد پسرش سلیم شد کجا آمد مدت هشت سال و ۲ ماه و ۸ روز سلطنت کرده ۲۲
ذی قعده سنه ۹۶۰ مرد در دهلی اما پدر و پسر هر دو در سهسرام تالاب عظیم کرده در میانش غنوده اند
مبارز برادر زن سلیم پسر سلیم را که از خواهرش بود طفلکی بود کشته خود را عدلی خطاب گرفته جبا زربادشاه

جماعه که در کتاب فتح هندوستان

قاضی همایون
قاضی اکبر
قاضی جهانگیر

احوال افغان

چند نفر کواز نوشته اند که در ماه محرم الحرام سنه ۹۶۲ حضرت خلافت پناهی محمد همایون بادشاه
ببکرامی که پیشاور باشد رسیده پنجم صفر بر کنار دریای سند که به نیلاب مشهور است رسیدند و از
اینجا نذر بر خدمات قدیم وجدید که ببابر بادشاه کرده و کامران را بدست آورده داد برای
سرافرازی و شفقت آدم ککر را بر کاب طلبیده نوازشات از راستی و بندگی اینها را داده که
بکلانور شهاب الدین خان را برای خطبه و سکه بلاهور فرستاده عقب خود آمدند تا که حضرت در شهر
پسر شاه در باغ حاجی قطار خنه باز حق تعالی بر تخت هند آورده نشانده

۹۶۲

فتح سکندر سور والی پنجاب که شمس الدین محمد خان میر غزنوی بتاریخ دوم ماه شعبان المعظم سنه
بمقدار سیر هند عود است که چون بعرض رسید که سکندر با هشتاد هزار سوار که نزیته عادل شاه
که مبارز باشد و نامش احمد خان سور است و سکندر شاه بر بابت خود در اکرده از دهلی آمد که
اینها چند نفر با هم یک اند که نظام برادر شیر و که شیر شاه شد او را یک پسر و ۳ دختر بود نام پسر
احمد که حکومت پنجاب با او بود و یکدختر بهمین سلیم پسر شیر و بود دویم سکندر بود سیوم با ابراهیم سور بود و شیر خان
بهمو نقال که بیان او خواهد آمد که بحضرت ظل الهی اکبر غازی مقابل نمود وزیر اعظم بود
چون شیر خان و سلیم خان خلیفه درست داشتند در نظام دولت خوب پرداختند چون
سلیم اکنون در سنه ۹۶۰ مرد مبارز و احمد و سجاول و سکندر و محمد و ابراهیم هر یک در سکاله و اگره و
جونپور و بهار و دهلی و لاهور جا بجا که بودند بمناسبت قرابت شیر خود سری را بلند کرده با هم افتادند
و با هم اتفاق و زد و خورد بودند حضرت چهار فوج کردند خاصه بادشاهی دوم حضرت شاهنشاهی باتمام
سیوم بیرام خان چهارم شاه ابو المعالی تا آنکه هر روز کارزار بود و فریقین با هم رزم و جدل
داشتند تا آنکه روزی که نوبت شاهنشاهی ها بود از جانب خاصه اتکه خان بود سکندر
شاه سور را عضد الدوله اتکه خان بهادر برداشت و در آن جنگ فتح او به خطاب بهادری خان را

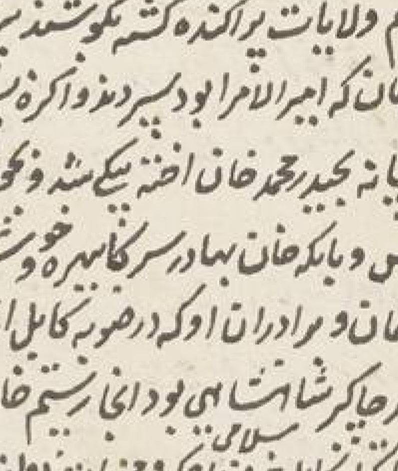
عاشوره سنه ۹۶۲

فتح سکندر سور که قدام کرد
و خطاب بهادری یافت

بلند نام

بلند نام در آفاق سیاحنند ظرفه آنکه چون اتکه خان بهادر سکندر را شکست داد دران ایام مرحوم
خواجه مسافر نام بسکندر میرسد و از هراس هرچند شمشیر محو پدمی یابد و از اسپ جدا می شود ملازم
اوملی باد میرسد و اسپ خود را باو میدهد او سوار شده بهزار جر و ثقیل از معرکه نزدیکاه جان بر
میشود اموال و غنایم و فیلخانه و توپخانه این بادشاه سکندر سور هشتاد هزار سوار همه بدست افتاد و او نیز
گریخته بدامنه کوه پنجاب رفت در قلعهٔ مان کوت که باستحکام تمام و سامان قلعه داری در پناه کوه
بروز تند سلیم شاه بنیاد آده بود در رفته او سکندر رفت و در اکبرنامه فتح سکندر سور والی هند
بر کار طلبی اتکه خان بهادر بنام سپهر پرور دیهجانی شاهزاده محمد اکبر غازی نوشته شده

بعد از فتح سلطان سکندر سور باقبال بلند از سرهند متوجه دهلی براه سامانه شدند فرحت خان را در لاهور
گذاشتند سکندر خان اوزبک را برای خطبه و سکه پیشتر فرستاده خود بدولت بر تخت رفته سیزده سال ۱۳
دلی آمده حق تعالی بادشاه مارا شاد گویند قایل تاریخ که در وقت رفتن در دروازه سرخ همایون بادشاه
ابدیده شده بارگشته دیده گفت که بارخدایا همایون را مغفرت و محلت بخش که یکبار باز بر تخت دلی آید
الله تعالی مستجاب الدعوات فرمود در اینولا کتابت خواجه معظم که سکندر سور نوشته بود ظاهر شد باداشاه
در سیاستخانه داده بجزای عمل میرسانیدند نهایت برای نسبت مهد علیا و شناعت خاطر ساختانی
امر الامر نجابت آمد و بتاریخ غره رمضان المبارک سنه ۹۶۲ بادشاه با بادشاه ما در سلیم گده که از عمارات
و احداث سلیم خان بود فرود آمده بتاریخ ۴ ماه مبارک مذکور رساله در قلعه دهلی منزل مبارک نمود تخت آرای
و مملکت را تقسیم کرده امرا را جا بجا فرستادند که انتظام مهام ولایات پراکنده گشته نکو شد سرکار حصور
سرهند محمد بیرام خان سپه سالار شد میوات تردی بیک خان که امیر الامرا بود سپردند و اگره سکندر
خان اوزبک و سنبل علی قلی خان شیبانی اوزبک دادند بیانه بحیدر محمد خان اخته بیگ شد و کونور
سلطان حسین خان جلایر داده و قنوج محمد قلیخان برلاس و بابک خان بهادر سرکار نیهره و خوشاب
تا آب جناب و آب نیلاب دادند و در عین تیر جاگیر اتکه خان و برادران او که در صوبه کابل اند جدا
بود مجملا اجرای سلطنت را بتدبیر آرائی نموده حصار فیروزه در جاگیر شاهنشاهی بود اما رستم خان که
از امرایان سکندر سور بود بسروری پیش برداشته شاه دلی آنکه از کابل خبر میرزا حکیم و مخدرات دولت با
عهد منعم خان آورد و اخبارات اوزبک و قزلباش آورد و خبر تولد پسر بیگ اخر از ماه چوچک بیگم آورد بادشاه
میرزا فرخ فال نام او نهادند مراد حقیقی میرزا محمد حکیم است



تمامی شد

بیان فتح رستم خان افغان سور و قلعه حصار فروزه که شمس الدین محمد خان اتکه بهادر جد ناطق تاریخ

نموده اتکه روز خورداد ۶ ماه شهریور الهی سنه ۹۶۲ مطابق روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک

بسال نهصد و شصت و دویم هجری چون حل عقد دولت و اقبال شهنشاهی ظل الهی اتکه خان بهادر

بود و خواجه معظم طغائی اکبر بادشاه نیز شریک مهمات و مدار المهام بود خواجه را آن حال و بندر رو داد

از رتبه مدار و نیز از اعتبار افتاد اتکه خان را برادر و فرستادند در دو کروهی قلعه رستم خان تاتارخان بر محمد

خان رنجکی و یحیی خان و شهاب خان تاجکان ادهم خان قیام خانی لکر با چهار هزار سوار بر آمده مصاف

هر برآنه تاتکه خان بهادر داد آدند و میدان بیکار را آراسته گشت اتکه خان بهادر با چهارصد کس بود بتعداد

نفر از غنیم در میدان افتاد رستم خان گریخته قلعه بند شد و سرداران راه فرار بیکار گرفتند و بعد

متوسل شدند و تا ۲۳ روز چهار پهر آن قتال داشتند چون عاجز آمدند امان طلبید قلعه را باتکه بهادر دادند خان

مذکور رستم خان را با هفتصد کس بدست میر لطف و خواجه قاسم با عرایض فتحنامه و غنایم اشیا بسیار فرستاده

سجده شکر نیاز الهی نموده اتکه خان را بخطاب یکه تاز بی نوازش داده حکم شد که در مناشیر قطاع

تواریخ جزو اسم او را شمس الدین محمد میرجان پناه غزنوی اتکه خان بهادر یکه تاز ثبت و ایراد نموده باشند

خطاب جان پناه از خدمت فتوح بهادری از فتح سلطان سکندر سور در سرهند یکه تاز بر فتح رستم خان

کان ذلک فی شهر شوال سنه ۹۶۲ در دار الملک حضرت دهلی

در این اثنا که در دهلی عدالت آرا بودند از کابل خبر حق ناشناسی میرزا سلیمان که از بدخشان آمده سرکار اندراب

کولاب را گرفته بار رفت منعم خان میرزا مصاف داده پس وقت داشته باز بکابل آمد و حیدر محمد آخته بیکی را

را از ابراهیم سور پدر غازی خان که قوماتوه آنجا بود بعهد گرفته بحکم از برای بسیاری مال و خزاین و دقایق تخت

از هم گذرانند حضرت شهاب الدین خان را که آنوقت میر بیوتات بود به تحقیقات معامله به بیانه فرستاده قافل

رخصت حضرت شاهزاده شاهنشاهی محمد اکبر غازی بحکم و مشورت حضرت جهانبانی گوستانی همایون

از دهلی بتسخیر پنجاب نهضت اتکه معلوم شد که سکندر سور از کوهستان سوالک بر آمده استیلا گرفت و

تا کلانور افواج او بتاخت و تاراج آوردند و دیگر اتکه شاه ابوالمعالی که از بیادات تر عظم است

و حسن خان حاکم لاهور را بحکم از خود تغیر کرده و لاهور را گرفته دست اندازی در خزانه عامره کرده

پسر پروری میخارد و کارها را از خود پیش کرده است رای جهان قرار بر این مدار گرفت که صوبه

عاشورا سنه ۹۶۳

بیجار

پنجاب در جاگیر شاهزاده جهانیان داده و ایشان را از لاهور باید فرستاد که چون در این نزدیکی مخدرات تتق را
از کابل باید طلبید پنجاب که از اعاظم صوبه هندوستان است برای نزول دولت حضرات عالیات لا... یق
و قریب است بنابران بودن شاهنشاهی در آن صوبه آنسب باشد و باز برین حال که از سکندر و ابوالمعالی ا... ینقدر
خبر آمده که هنوز در سلطنت گذاری افغانان بپا مردم اند که در یک تا چو هنوز حکومت آرا اند و سکندر آنجا
با میدامان دم استقامت میزند مقرر و مسلم باشد

فرقدا این ذره آسا نوشته که در اوایل سنه نهصد و شصت و سه بساعت نیک مبارکی آفاق پرور درگاه آلهی
رایدر بندر کوار آنحضرت با اتابیقی سپه سالار محمد بیرام بهادر خان و بیک اتکه یکی بنده اعتقاد مند نگاه و جلال
و کواکب دولت و اقبال بیمال نقاره و طبل و حشم و فیلخانه و توپخانه و طوایل اسپان و بارگاه و خرگاه کلال بار
و کرسی و آفتاب گیر که ارکان سلطنت و خلافت است رخصت ارزانی داشته وداع فرمودند
حکم شد که غیر از اتکه خان بهادر که باز و قدیم الخدمات بیرام خان بهادر دیگری در محفل دولت نه نشیند
و سکندر را بکوه و قلعه مانکوت از بیخ و بنیاد بر کنند و ابوالمعالی را در بند پا نهند یا بدرگاه فرستند و
فرحت خان در لاهور نشانند دارالحکم
را از رخصت مقبنه صوبه پنجاب



مجلس رخصت اکبر بادشاه بفتح مان کوت و سکندر سور و طلب مخدرات قدسیات از کابل از ملازمت جنت آشیانی همایون بادشاه از تخت دهلی

[illegible]

٩٦٣

پرتو انداختن عالم تقدیس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی همایون پادشاه و مسافر شدن بآن عالم بالا

نواب قبله گاه اتکه خان بهادر یکه تاز میفرمایند که از نوشتهای دربار که بفقیر و خان بلندمکان بیرام بهادر رسید ظاهر شد که اخر روز جمعه یازدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه [امیر الامرا]

شاه بداغ خان خضر خواجه خان علیقلی خان میرلطف خضر خان هزاره اشرف خان افضل خان

فاضل محمد خان ملک محمد خان [میرزا] میر محمد خان عبد الملک خان بیستر و خان مهتر خان میر عبدالحی صدر

تردی بیک خان که امیر الامرا بود و غیره بندگان بودند که آفتاب آن روز بر بالای بام عمارت کتابخانه

که نو بنا داده بودند برآمدند اتفاقا بیگ ملوک و شاه بداغ خان میرزا کامرا را بر حجاز رسوا رخصت همراه

حجی خان با رسل و رسایل گجرات و عرضداشت سلطان بهادر گجراتی از گجرات و نذر سورت و مکه معظم

آورده بودند بعرض رسانیدند باز پهلوان دوست میر بر و ملا اسد با عرایض شاهزاده [اخبار] خود

حکیم میرزا و فرخ فال میرزا و حضرات عالیات و منعم خان صاحب صوبه کابل آورده بود و منعم خان خبر

ایران و توران و بدخشان و پیر محمد خان و عبد العزیز خان پسر و برادر عبید خان اوزبک و ایلچی شاه [و الا]

مکان از سلطانیه بنظر اقدس رسید و تا خیلی وقت مذکور ایمعذمات فرموده بعده ملا الیاس از

علم ریاضی که آنحضرت را دستگاه بود در باب طلوع زهره که امشب میخواست که بشود رسیده از هم

عبیدان فرمودند که از بزرگان زمان باید که امشب بیکی استیبی برسید همانا که بزرگ وقت پادشاه

زمانه خود است و همین دم وداع جهان فانی را وداع میکند گفته ملا مسکین نام مقری اذان

بهنگام آغاز نمود پادشاه عالم باداء صلوات نماز وقف بجا آورده قصد نشستن کردند چون

درجات زینه تنگ و تیز و تند و پیکانهای لغزنده داشت در وقت ایستادن پای مبارک

در دامن پوستین پیچیده شد و عصای حضرت لغزید از پا درآمده بسر درآمدند شقیقه عینی ضرب

تمام یافته قطرهای خون از گوش چکید حضرت در ساعت خود را جمع کرده برای تسلیه عالم آشفته

فرمان عاطفت و منشور مشتمل بر خیر ذات و عافیت مزاج شاهنشاهی فرزند جگربند بدستخط خود

بدست نظر شیخ چولی که از مردمان رکاب بیفرحول بوده بپنجاب فرستادند و طرفه تر اینکه در ایام

که جهانبانی ان نونهال دولت را بهم بپنجاب رخصت کردند دایم در مجلس بخشی نقلهای سفر آخرت اظهار خاطر مذکور

[illegible]

[illegible]

[illegible]



حضرت همایون بادشاه بسوانح افتادن از بام را نوشته بدست شیخ نظر جان خولی بحضرت شاهنشاهی بخط
خاص خود و بعد او بیکشب درمیان نوشته تردی خان به برامخان و اکه خان رسید که احوال حضرت توبت الصد رسید
لشکر شاهی که برای سکندر بهر مانه که برگنه کلانیت رسیده بود که قاصد تیزگام امیر الامرا رسید بر جان
و انکه بهادر هردو باهم اتالیق و بیک اتکه اعاق ببرگشته رسیدن برگنه کلانور که از مضافات لاهور است اول نمودند
روزی که قریب کلانور رسیده بودند که شیخ نظر جان جولی فرمان عالیشان که بخط خاص نوشته بودند رسانید
صباح آن در قصبه دولت آثار کلانور قاصد دیگر رسید و نوشته میر عبد الحی و تردی خان رسانید که قضیه
ناگزیر که بحسب اتفاق روداد صورت واقع حضرت سلطانی شاهزاده جیونی نسبت پدری و فرزندی که در فرزند
برای سلطنت می باشد انجهان حالتی پیدا کردند بی شایبه تکلف که ملاخط باقی بود تا مدت یکماه که مبادا
قالب تهی نماید هر چند اتالیق و انکه سخنان عبرت افزا و حکایات ماضی و فنای بابقا دیرینه کان تسلی میدادند
سود نمیداشت الغرض بتحقیق پیوست که روز جمعه یازدهم ربیع الثانی در دهلی همایون بادشاه در سنه ۹۶۳ سفار
شدند ۵ بعد واقعه هفده روز مخفی کردند اما اینطور قضیه عظیم تا چند پنهان تواند بود درانوقت که امرای
بارگاه بخلوت امدند میر عبد الحی صدر خواند که اگر نور وز عالم رفت از باد م کل صدر گرگ صوری را بقا باد
که از قدیم اینست مصراع ثانی را که حساب نمایند تاریخ وصال بادشاه در بیت امد دیگر گفت که سنه ۹۶۳
چه حال و واقعه اینست م همایون بادشاه از بام افتاد چون مناسبت تام دارد در عالم همین مغز او
مولانا مسعود حصاری گفت واصل حق شد همایون بادشاه خواجه حسین هروی گوید که م ای وای بادشاه
من از بام او فتاد دیگری گفت که از شعرای پای تخت بودند که م ۹۶۳ وارث ملک جلال الدین باد
کمالات و فضائلات الحضرت از عقل و نقل بروئیت معرفتی از راه درویش دلی بصورت بادشاهی بان
درگاه داشت که در هر علوم و رصد و فن و شیوه طاق بودند از واردات طبع فیاض اش نسبت که
ای دل بکن اضطراب در پیش رقیب حال دل خود مگوی با هیچ طبیب حالی که تو را بان خفا کار افتاد
در خدمت او بصدق دلسوزی کن
پس قصه مشکلست و پس امر غریب ای دل بحضور یار فرخندی کن
هر شب بخیال دوست خرم بنشین هر روز بوصل یار نوروزی کن
الحمد لله و المنه که از توجه بزرگان دکر انجاندان رفیع المکان که چون سلسله سموات تایید الهی و اعتصام قدسی
وارد یک سر او پیوسته تعج اچاد آدم صفی الله سلام الله و برکاته و سر دیگر بند با قیه بنبر اعظم وجود
شاهنشاهی ها بانی نعج و طراز اختصار بتبارات تازه انتظام گرفت و این ذره آسا بهدایت ایزد غلام درگاه شاهنشاه

سوانح دولت و آثار سلطنت و آغاز خلافت حضرت ظل الهی ماشاه و شاه زاده شاهنشاه محمد اکبر غازی

از روز وداع از بادشاه غفران بارگاه تا روز وفات آنحضرت   چون بحکم جهانبانی برای اکثر مهمات
که ذکر یافت از دهلی متوجه پنجاب شدند پیش ازین که سلطان سکندر سور افاغنه از مانکوت و کوه سوالک
برلاهور برآمده بود از خبر توجه باز در کوه خزیده قلعه بند شد چون لشکر شاهی بآب سلطانپور رسید ابوالمعالی
از لاهور باستقبال آمد و مردم آن صوبه که از ننگ شرابی آن سید زاده مدهوش وقت بجان آمده بودند از آمدن
حضرت شاهی جان تازه یافتند از کثرت نامه تا پسر بند بدربار آمدند چون میر ابوالمعالی ملازمت کرد حضرت از روی کرم
بعد از ساعتی حکم نشستن کردند روز دیگر از خانه دولت حاجی خان سیستانی گفته فرستادند که چون من بخانه
شما آمدم شما یکبه عذر برای من جدا نان اختند و بر دسترخوان جدا جدا امرا نشاندند طعام خوراندید مگر نسبت مرا
بحضرت بادشاه یاد ندارید که در شکار قمرغه در جوی شاهی بر یک ذبیحه و بود در یک ظرف طعام خورده اند
بشما او نوشش جدا کردند حضرت ظل الهی پیغام او را جواب فرستادند که توره و سلطنت و بادشاهی چیز دیگر
و قانون محبت و شفقت چیز دیگر هر ابان نسبت جهانبانی شاه عالی شما چه مناسبت عجب که تجوز و فرق نا
ما و آنحضرت ناکرده گله کرده اید ابوالمعالی انفعال کشید الغرض آنحضرت از آب سلطانپور لاهور را گذاشته
متوجه کوه سوالک شدند که فکر سکندر سور نمایند چون بقصبه هرهانه رایات جلال رسید که قاصد خبر کام خرم
ناکام رسانید اتابیق بیگی و انکه بیگی پیشتر رفتن را صلاح وقت و دولت نایافته باتفاق موکب ظفر اثر
را بکلانور متوجه ساختند تا بنواح کلانور شیخ نظر جان جوبی خط خاص رسانید متعاقب او قاصد دیگر رسید که
بنوعیکه رشید تردی بیگ خان نظام و سرانجام مهمات جامه کردانی بادشاه روی زمین که از عمده ترین حالها
بود بدو بخواهی تمام کرده آلات و ادوات کوکبه دولت و سلطنت را بعد از انفرام لازمه تعزیت و رسوم
عزا و فاتحه و آش و آب بدست غلام علی شش انگشت که از معتبران دانا بود با جماعه از امرا و کارخانه
داران و تحویلداران و عمله و فعله و مجموعه میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران که در پای تخت حضور باحتیاط
میداشتند بتاکید تمام با جماعه سپاه خوب بدرگاه روانه کرده و عرضداشت با اطاعت و بندگی خود
که سر بر خط فرمان برداری دارم نوشته مصحوب غلام علی مذکور فرستاده و امرای سرحدی را جابجا
فرستاده و امرای تعیناتی را نوشتجات دلاسا و تیلی تاکیدات نموده خود بمهمات که صوبه او بود در
واین پذیرفت و خدمت غائبانه منظور نظر حضرت آمده باعث عنایات و اعتماد شده باعث جمعیت خاطر
شده ابوالقاسم را حواله بیرام خان نموده و آلات بادشاهی جابجا قرار گرفته هیچ دغدغه نماند

ناورا از حصار حسب الحکم آمده در راه ملحق شد
یکه تاز را با فرمان بحضرت شهزاده فرمودند

نقل فرمان آفری که بدستخط
جوابهادر بدستخط نوشته فرستادند

جوکی

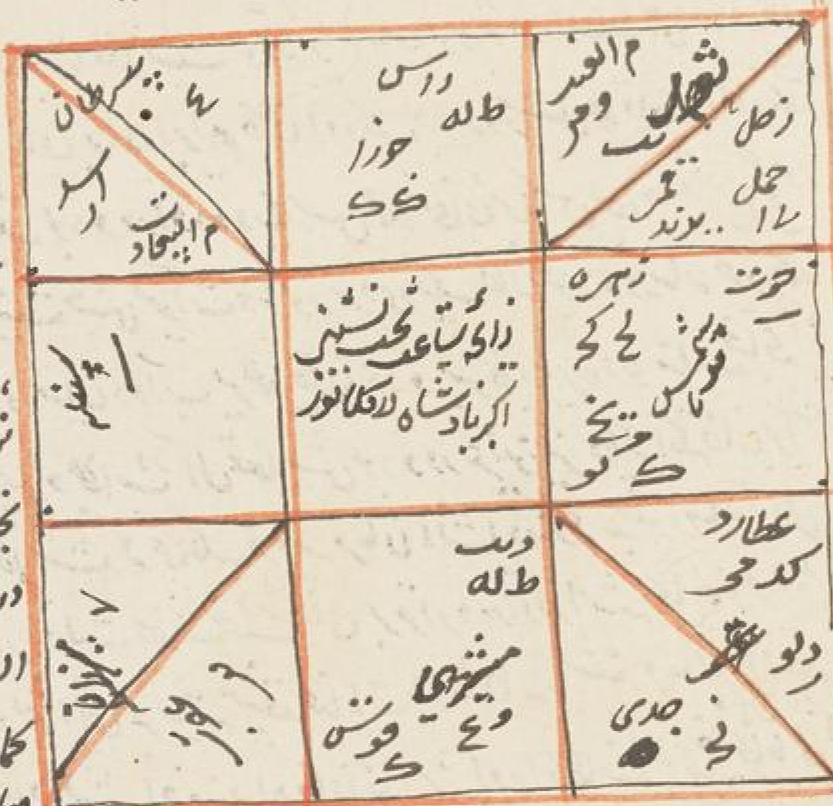

جلوس
بیرام خان خانخانان

چذا ندرزه آسا نکاشته که

سلسله انتظام کارکاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است
تعلق بفرمانده والانهاده که بار کران عالم بربازوی تایید یافته الهی تواند کرفت و کار و بار کون
و مکان باتبروی تمام سامان تواند داد زر ناب که نقد ینه آسمانست در سکه او کامل رواج آمد چار
چمن خلافت از جویبار شمشیرش سیراب کشت و شش جهات دنیا از ماهچه علم او درخشان نور شد
فروغ عدل دهد ان اثر بروی زمین بجای که سنگ شود سنگ سیم و زر کردد . چون از ذات نور برود
اقدس او آثار تخت آرایی و از خط دستش رقوم فرمانروایی خوانده میشد دوری که بحندین قرو سنت
تاب انتظار داشتند در رسید بر سر دل تاج خلافت ترا سیت خطبه خود خوان که خلافت ترا
در وقتی که پادشاه چاربالش برج حوت امد و تنزه بیت الشرف خود کرد از نمان بچکاه های چمن
بیابیابهای اشجار کشید خسرو کل باتاج صدبرکی بر مسند زمردین جلوه جلوس فرمود مرغان خوش
آواز چون خطیبان پادشاه ما جلال الدین و الدنیا طیلسان فلک بر دوش و پوستین سنجاب که
آغوش داده بر منبر زرین پایه برآمده خطبه دولت بلند نام کردند سرو و صنوبر بسر نعظیم بیکاه ادب فرو
آوردند شمشاد و عرعر که پیران دیرینه بود برک نوای جوانی درآمدند بزرکان ریاحین و شقایق
خلعتهای بوقلمون پوشیده خردان لاله و نسرین و نسترن از سکفتکی در پیراهن نکنجیدند آواز زغن
بر سر مغیلان ابر غلغله در نهفت طبق انداخت صیت کوهر بار نوبهار را اصلای عام در داد نسیم
فیض ازلی از مهب خانه عنایت ابدی آغاز وزیدن کرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر برد عجایب ارکن
و بکف الخضیب بوز میجید و با دو دیده فرقدان قطب میل زرین شعاع بسرمه سوید میکشید منجمان
رصد بند و محیطی کشایان فلک پیوند که باصطرلاب دانش زاصد کواکب دولت ابد مقرون بودند
زایچه جلوس خلافت را از زیج اسمانی نموده بساعتی که براو آسمان سجود کند در عیدکاه خط دلکش
کلانور مجلس و الا تزئین بخشیده بزرکان دولت که ترجو استشد عروسیانه تختی بیاد استشد که دو
شیزه سلطنت را بنقد بشاه جوانبخت ببندند عقد آنکاه در ساعت برکت اشاعت برتخت نشاندند
بعنی قریب نصف النهار جمعه روز دوم با جرا و سبط سوم شهر ربیع الثانی سنه ۹۶۳ که چارشنبه غره او بود هلالی بر
قرار یافت زیکطرف زر و از یکطرف کهر میریخت کهر طبق طبق و زر بسر بیر بحت زایچه جلوس

اثر

اشرف آعلی مطابق دهم اسفندار مذماه سنه ٢٧ جلالی و مقارن پانزدهم تیر ماه قدیمی
یزدجردی سنه ٩٢٤ موافق چاردهم شباط ماه رومی سنه ١٨٦٧ آفتابی دودمان براورنگ خلافت



هرچند خطیب بصورت پایه بپایه
فروتر می آمد اما دوراد معنی
بلند تر میرفت چون زبان نام
نامی سامعه افروز شد در و گهر
ریز گشت بجا ندم طغرای فرو
نزول مانقاب گرامی رفعت گرفته
نجاتم کشورگشائی قرار یافت و
دارا زروز جهان افروز سکه با دردار
الضرب بر روی طلا و نقره نقود
کمال دولت یافت و تاریخ جلوس
مبارک اینست سنه شد
تاریخ جلوس نصرت اکبر
٩٦٣

ازخطبه شاه رفعت منبر شد   در سکهٔ عدل کارها چون زر شد   بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه
دیگری   خداوند عالم پناه یافت   دیگر کامبخش گفت

بنا بران مبداء این تاریخ جدید الهی را از نوروز آنسال که در تفاوت بیست و پنج روز بود
که بتاریخ ٢٨ ربیع الثانی مذکور سنه الیه آن سال تحویل کرد اعتبار فرموده حکم کردند که در اکثر نامها
آغاز نمایند از آنکه تفاوت ٢٤ روزه بهلیست که غره ربیع الثانی سنه ٩٦٣ آنسال روز چهار شنبه
بود و روز جمعه ٣ ربیع الثانی بپادشاهت نشستند و روز سه شنبه ٢٨ ربیع الثانی نیز نوروز شد و نام
این تاریخ را از زبان مبارک تاریخ الهی نهادند که باکرنامه شهرت یافته ٥

در ایتهنگام خجسته فرجام که روز ولادت دولت جلوس و زمان ظهور عیار نقد ارادت و عقیدت بود ٣
میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بارامش بدخشان و آن
نواح بود و در خانه گاه قدیم تخت موروثی که امروز بجای سمرقند کابل است محمد حکیم میرزا ابن همایون شاه

و سرادقات عصمت حضرات ملکصفات عالیات بوده چراپیت دآرای کابل و غزنین
باپیارا الحد نود از هندوکوه گرفته تا آب سنده که به نیلاب شهرت دارد بر کارگذاری منعم خان
بود و صوبه قندهار بازمین داور تا قلعه بست حواله بیرام خان بود و در دار الملک دهلی شاه محمد
قلاتی بود و در اگره سکندر خان برادر ابراهیم خان اوزبک بود و در سنبل علی قلی خان اوزبک بود
و در کالپی عبد الله خان اوزبک بود و در اوده و بنارس محمد قلیخان برلاس بود و در قنوج و جونپور
سلطان حسن جلائر بود و امنیت بخشی میوات و ناگور تردی بیک خان بود و در بیانه حیدر محمد
بود و قیا خان در کول بود و در میان دوآب میر محمد خان بود و سرکار سهرند و خوشاب خواجه از
قدیم بابکه خان بهادر بود تا چیلم و عجائب در آل تمغایش بود و در غزنین نیز حاکم انکه خان برای
وطن و نشو و نمای او بود حکم شد که ممالک محروسه فرمان انشا دهند که بدستور سابق کل
صوبجات و امرا اباً زا بدستور دولت حضرت جنت آشیانی برقرار و مدار گذاشته بجا خود فرودهم
باید که با جمیع و آری تمام در دولتخواهی کمر بسته مستعد عنایات بادشاهانه باشند و مدار حل و عقد
دولت و ملک و مال برای دانش افروز بیرام خان گذاشته او را خطاب و آلای خانخانانی که
القاب بزرگیست ناموری داده حکم شد که در صیغه روزکار خانخانان سپه سالار محمد بیرام خان
بهادر قلمی نموده باشند و در هفته دو مرتبه بار عام داده در پرده خلوت مشق جهانگیری و جهانداری
مینمودند و عیار مردم و مزاج زمانه و کار دولت و ملک را با خفا در مشاهده آورده انتخاب میکردند و مهر
جان پناه شمس الدین محمد خان غزنوی الملقب انکه خان بهادر بیگ تاز را وکیل مطلق کرده رتق و
رتق و فتق خانخانان ساختند حملاً اجزای بادشاهی را بتجدید رونق داده در یاد حق بودند
این ذره بمقدار بیان میکند که در تخت نشینی جلال الدین حضرت بادشاه ما نواب یوسف محمد خان
که در سنه ۹۱۵ تولد شده اند برادر کلان حقیقی جد فقیر که از ایشان اولاد نمانده یازده ساله و کرین بودند
و میرزا عزیز محمد که جد حقیقی این ذره آسیاست تولد ایشان که در کابل در سنه ۹۵۴ بوده ۲ رمضان
المبارک روز پنجشنبه ده ساله بودند هر دو همراه حضرت پیچه جو و بی بی نعمت کلان دادی سوم حقیقی
ذره آسیا در حرم سرای قدسی جنت آشیانی در کابل بودند در ملازمت با حضرات عالیات و جد فقیر
با چهار برادر و دیگر قبیله در رکاب بودند و شریف محمد خان در وطن و صوبه غزنین خدمت داشتند

واقعه

واقعه که در اول تخت نشینی رو داد در بند کردن میر شاه ابو المعالی است در کلانور و از آنجا
(تاریخ پنجم ربیع الثانی ۹۶۳ دوم روز)
در بند داشتن و به لاهور حواله پهلوان کل گز کوتوال نموده فرستادند او در محافظت تاکید خوب نکرد
(باهم بوده باشد)
بابا هم راست آمد تا ابو المعالی از بند خانهٔ لاهور گریخت و کوتوال نیز زهر خورده مرد و خدمت
گرفتن میر بنام تولک خان قورچی نوشته اند که در پیش سفرهٔ طعام از پس در آمده میر را گرفت و گرفت
تولک از جوانان قرار داده جاهلکه بیت بوده خوب کارها یان کرد و وزرا التماس
در فتنه نشاندن او کردند و خود بند خوان سرگشته سوند کرد بند قرار شد
منعم خان هاشم برادر او را که در عوض بند و کم و دو حی کرنا میان نمود سهارنه طلبیده قید کرد

سوانح دوم روز پنجم از جلوس که هشتم ربیع الثانی سنه ۹۶۳ باشد برای آنکه حضرت مدام یاد حضرات
عالیات میکردند و عیال تمام بندها در کابل بود برای جمعیت خاطرها که ثبات ورزیده یکدل باشند
قرار شد که محرم ترین بندگان و قدیم الخدمت ترین خاصان و مقربان و معتمد ترین ملازمان و
نویسان امانت و دیانت دار ترین گروه عام و خواص یا بیرام خانیست یا آنکه خان در زور قد
کوربرا محان را بر سکندر سور بکوه سوالک که بهیما جل بریت نامند با عساکر منصوره فرستادند
و محرم راز شبستان انجمن و مسند نشین بارگاه روشن رازدار و وفادار میر غزنوی آنکه خان بهاد در
یکه تاز را برای خدمت کابل با وردن حضرات عالیات خود و بندرک در ملازمت سپهر ارکان
مکان بیگمامی محفل شادکامی حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم مد ظله انعامات عامان
اسپ و فیل و خلعه و خنجر و شمشیر خاصهٔ پادشاهی اجازت دادند و چون مهم آوردن حضرات الشان
کلان و بندرک کاری بود از راه دور بکوهستان در میان هزار مخالفان جانی و مالی موروثی
دارد نا بران خواجه معظم سلطان که نسبت برادری بیگم پادشاه دارد برای محرمیت او و محمد قلی خان
برلاس و میرزا حسن خان و خضر جان هزاره که زمینداران آن است و یا یوس بیگ و مصاحب بیگ و خواجه
جلال الدین محمود بخشی را با جمعی دیگر همراه آنکه خان دادند و منعم خان نوشتند که از صلاح و صوابدید
آنکه خان پرونده بوده سامان و سرانجام لایق دولت کرده روانه کنند و خود تا آمدن آن قبلهٔ رکاب
هود و اقبال بوده برای خدمت مرجوعه برگردد و آنکه خان را فرمودند که چون اصل کار و مدار
بر کابلیست بی بیک و بی عهد خلافت بر روی ایران و توران و فارس و عراقین خانه اصیلی را خالی
ماندن مشوره ندارد بجهت ابن میرزا حکیم را ماه والده اشان ماه جوچک بیگم با خواهران زاینده او
آنجا گذاشته منعم خان را اتالیق او نام کرده بخبرداری کابل گذاشته بیا بد واقع لایق دولت
بخدمت ... اند حضرت



عضد الدولت اتکه خان بهادر که تازه رخصت یافته از کلانور متوجه کابل شد و همان روز بیرام خان سپالار
با لشکر گران پیش متوجه جاجل کوه شد سکندر خود را بجنگ در شعاب جبال انداخت بیرم خان در
محاصره و رفع او کمر بست ۵ و حضرت تا پنج ماه در دهنتری از مضافات پنجاب آ و عقب برای ایشان
از کلانور بر آمده بودند برای مهم سکندر توقف فرمودند ۵

ظاهر باد که کیفیت دریافت ایام و سال و ماه و قرن و دور و روز و ساعت و جا و مقام و ملک و دولت
این تاریخ جدید که بتاریخ الهی موسوم است اینست که چون ظل اله اکبر شاه ما بادشاه بودند
قرار دادند که درباب تاریخ و شناخت آن حال و دور سنوات او بدانیت و شناخت چنانچه نشستن
پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده که بعد از جند گاه که امری عظیم روی دهد تاریخ از آن
اعتبار نمایند بنا بران مدار این تاریخ بر نامهای ماه ها و روزهای و سالهای پنج شیخی حقیقی کذا بادشاهان هستند
از سر نو آغاز داده

واحد الله

عاشورای محرم الحرام سنه ۹۶۴

واقعه آنکه بتاریخ ۲۶ مهر مطابق غره محرم الحرام سنه ۹۶۴ دوم ذي الحجه الحرام سنه ۹۶۳ همویی از
تغلق آباد رایت برامد هردو فریقین بهم پیوستند زمانه رنگ تیز اکند که او کار امروز فردا کند
امرا در کفت و کو ماندند همو از راه کریزت با سه صد فیل جرار بر تردي بیک تمامه اکد اشت تخت در
و برداشت حضرت میرزا خضر خان خواجه را که از نسل فرمانروایان مغولستان است او را در جالندر بفرخ
پیکندر سیور و محافظت پنجاب کذاشته از انجا خود متوجه دهلی بر همو شدند چون عید قربان قریب بود رای نظام
جتابیان در همانجا بجشن عید پرداخته بتاریخ روز آبان دوم آبان ماه الهی سنه ۹۶۳ و سنه احد از عیدکاه
جلوس زادي حجه که بارکاه در عیدکاه بود کوچ شد روز آبان ۱۰ آبان ببر هند رسیدند امرای هزیمت یافته با
با تردي بیک خان در خوردند که دهلی را به همو داده آمده بودند بوقت شب در غلیانه پیر هند ملازمه نمودند
جساجی که مقیم بود شان تردیخان را بیرامخان بدست ملا پیر محمد از خانه برای مهمانی و ملاقات او را در
خرکاه خود و بعده خود بهانه طهارت برخواست و انها خود جدا اند موکلانی که با این مهم بودند در خرکاه درامده
تردي بیک خان را کشتند حضرت از شکار آمدند این علغله در لشکر شنیده باشنیده انکار شدند چراکه
تقاضای وقت بنود باز بیرمخان بدست پیر محمد عذر کفت که برای دولتخواهی حضرت زدم که تا دیگر
امرای بزرک بکریزد و کشته شود آنکه حکم کرفته نکردم از من خطا شد حضرت عفو کرده بیرامخان را بار دادند
اصل بر این بود که خانخانان تردیخان را همسر خود میدانست همواره فرصت
عناد میجست و تردیخان نیز خود را سپه آرای حضرت دانسته در تکلفات خود
در انداخت خانخانان در غضب بود و از دایم از یکدیگر از ایام شاهزاده
کی توفان بود زنده



در این سال تولد ماه بانو بیکم در قلعه کابل شد
در سنه ۹۶۳ هجری و سنه احد اکبری در خانه اتکه خان

در این سال در هژده سالکی فرخانه میرزا عزیز کوکه در سنه ۹۶۴
دختر متولد شد حاجیه بانو نام
فرزند نخستین اوست

متن اکبرنامه

سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا نروید بر زمین شاخ و کیاهی
که نوشتند بر برکش دو آیه هیچ کیاهی از زمین نروید که در انجذین حکمت نباشد ع علی الخصوص
از کشتن تردیخان لشکر هند را قلت پیدا شد و نخوت همو زیاده امد همو ۳ فوج کرده خود بر عماری
و صندوق فیل سوار کمی بود و بر غالب جنگ سوار بود از غضب خانه الهی تیری بر چشم او رسید که از
کاسه خانه

دیده و مردمک او کذشته کاسه چشمش را شکافته از گردن بگذشت بیکبار خورده پیلبان کشته شد
چون بهادران برای اوپچه دغیابم جائی که با یکصد زنجیر پیل در یلغاری در آمده بود چون باد صرصر در
راندن شدند و اشیا و آلات دنیا بسیار بتاراج رفت و بیشمار کس غبار کشته شدها و زخمی در
میدان افتادند اتفاقا شاه قلیخان محرم بر فیلی میرسد که فیلبانش را تیر دوزکند فیلبان بیتش
جان میگوید که مرا جان ببخش برای فیل من صاحب من هیموست شاه قلیخان کلاه افتخار از شادی
بر فلک انداخته فیلبان را دلاسا داده با چند پیل دیگر از فوج خود جدا کرده متوجه بارگاه شد جائی که فر
اردو رسید هیمو را از فیل فرود آورده دست و پا و گردن بطناب دراز بسته و سر طناب را در دست گرفته
در دربار حاضر کرد هر چند که بندگان آنحضرت از او سخن پرسیدند مطلق نطق نیاورد و یارای
سخن سرائی از دهشت نداشت بیرم خان گفت که اول فتح است بدست خود گردن بزنند
حضرت فرمودند که در آئین ما بر صید طپان دست انداختن جائز نیست نیازم این قطعیت و
بار را حسب الحکم بیرم خان در حضور از شمشیر سر او را جدا کرده سر بکابل و بدن بدهلی فرستادیم
در پانی پت نقاره شادمانی بلند آوازه کردند و اتفاق عجیبست که بحضرت مبارک آمده
در این پرگنه پانی پت که از دهلی سی کروه است حضرت بابر بادشاه را با ابراهیم لودی در همین جا ظفر
نصیب شده و آنحضرت را هم در همین منزل بر هیمو ظفر همرکاب گشت بعد از سپاس ایزدی و شکرانه فتح
جشن عظیم طرح داده بندگان درگاه را بمناصب ارجمند و اضافه ها و خطاب ها نوازش داده فتحنامه ها
بممالک محروسه که تا انقراض جهان دیباچه طغرا آیات شهریاران والا شکوه تواند بود فرستادند و هندو
ستان خارستان را طراوت باغستان بسعادت افزونی داد علیقلی را خطاب خان زمان و
عبدالله خان اوزبک را شجاعت خان و سکندر خان اوزبک را خان عالم و ملا پیر محمد شروانی را
ناصر الملک و ملا پیر محمد در قصبه دوتی که جای است از دو بیرون جو را بانبه و بار را در میوات آورده اسم
خاطر از شایستگی فراغ یافته بدهلی نزول اقبال در اینجا خبر رسید که خضر خواجه خان حاجی
خان را در لاهور مانده خود بدفع سکندر برآمد و حرکات بیجا بکفران آن او شنید در جماری مصاف داد
سکندر غالب آمد میرزا خضر خواجه در لاهور قلعه بند شده و بدرگاه نوشت بسبب آنکه ملا عبدالله سلطانپوری
وجه ذم الملک کرده بود افغان بود در غلغله هیمو خبر سکندر نوی طلبیده بود بدین سبب افتاده حاجی خان او را آبرا



توجه شاهنشاهی از دهلی بعد از فتح هیمو بر خروج سکندر سور بجانب ولایات پنجاب و کوه سیاحل سوالک
چون بوقت کوچ ظاهر کردند که با سکندر لشکر فراهم آمده حضرت تفأل از کتاب خواجه حافظ قدس سره فرمودند
سکندر را نمی بخشد آبی . بزور و زر میسر نیست این کار برآمد . با دل شادان در عین خلود رسید
بتاریخ ۲۶ آذر که دوشنبه ۴ صفر سنه ۹۶۴ باشد حیدری قاسم خان را در دهلی مانده متوجه لاهور شدند در راه
از لاهور خبر رسید که در خانه بیرام خان پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ۹۶۴ از صبیه خان زاده میوات که جهانبانی داده بود پسر شد
حضرت بشگون فتح گرفته عبد الرحیم مرزا نام دادند بیرام خان میخان به بشارت تولد پسر مبارکباد فتح داد
بیرام خان التماس طوی پسر و نزول قدم مبارک کرد بر دلجوئی و مهمانی او را کام آورده آنجا خند
چون رایات بادشاهی بجلندر رسید سکندر در پناه کوه خود غایب شد ایمرته با انکه بیران کمی شد
رفتن حاکمی را در آن جبال شعاب مغار یاد ننمودند چه باراکه حیز و آفاقی در آن طور جا در آیند و
حضرت در آمده نا نعصه دیسوهه خیمه اقبال زدند از آنجا بدهنتهری رسید



آغاز سال دوم از جلوس اقدس حضرت ظل الهی ما خلد الله تعالی ملکه ابدا یعنی سال اردی بهشت
از دور اول قمشب چهارشنبه بتاریخ ۱۲ ربیع الثانی سنه ۹۶۴ هجری تحویل نیر گیتی آرای ببرج حمل نموده نوروز
جهان افروز در دهنتهری شد در این وقت . خوش که سه زاغ بر تخته های شقاطون باغ پر فروشهای نوقلمو
مرغ نالان وز گلشن و گل مست بی مطربان سیاعد مل چون بخت شهریار کامبخت جوان و تازه و شاداب
سکندر بر قلعه مانکوت از بیر سامانی و پناه کوه و جا موزه را ابراهیم مسکدا است و محاصره مرزور کار نمود
در این وقت خبر باغی گری بهادر خان اوزبک از قندهار رسید که بیرام خان در زمین داور از جانب خود نشر
آمده بود شاه محمد قلاتی خوبها رفت اول عرضداشت بدرگاه باز عرضه بدارائی ایران کرده او را زده بدر داد
انتظام بخش ایران حضرت را دور دست و برهم دانسته سه هزار ترکمان همراه علی بیگ افشار بمدد قندهار
فرستادند و هم در این تفرقات وغیره کی خاطر عرضداشت انگه خان بهادر رسید که باعث شگون فتح و خوشی
وقتی اقدس گشت

نقل عرضداشت انگه خان انگه

عرضداشت کمترین خیرخواهان قدیم شمس الدین محمد بدروه عرض بارگاه بادشاه پناه سپهر عرش مصر
میرساند که دایم در دعای ازدیاد عمر و دولت و عافیت ذات بابرکات و سلامتی مزاج دماغ کرامات او را د
داشته امیدوار مقرون اجابت از درگاه لایزال کریم است که الله تعالی همیشه بمراد دل و اندازه خواهش را روز دارد

بنده وار عرضه میدارد که عالم پناه سلامت قبل ازاین در اینوقت جناب میرزا سلیمان و رسیدن انحضرت در
ابتداء شورش جنکدوی که با محمد منعم خان شبر بکجا بسیاری از کابل بحکم درکاه و باقبال روز افزون ابد پیوند
بلطف و فیروزمندی میرزا را شکست حال و پشیمان زورکار کرده تا اندراب بخالفه کرفته بکابل آمده در صدد رو
ساختن حضرات قبله حاجات بود که بخدمت ارسال کرده یقین که بشرف مطالعه دولت قبول یافته باشد و
پس از ارسال الغرضه چون خاطر از مقدمات اینولایات بیکبی کرفت عیال و اطفال امرایان و خانه کوچ اهل
سپاه و منصبدار و مردم عام که در سایه تحفه محفوف الکرامت والعصمت بودند کرفته بساعت احسن پشتخانه
براورد که خبر طغیان بیوی سیه روی روشن شد انجر اندیش صلاح دولت و اقبال در توقف چند روز
دیکر دیده بجراست و بندوبست انجد ودکوشید چون صبح نصرت برروی روزکار انحضرت خلافت پناه ظل الهی
از درکاه باری کشاده یافت و سیر سیر سائش بدروازه اهنین کابل اویخته نوبت دولت و طبل فتوحات
بلند نام کرده امد بعد مراسم سجده شکر الهی و نوید اجلال پادشاهی در ظاهر دار الملک کابل با مارا امدن
منعم خان محمد قلیخان را نشاندن سلطنت ماب میرزا محمد حکیم طال عمره را با حضرت علیا منزلت والده و همشیرکان
اعیانیت ان با بسیار مردم و تابعان انان بالامر المطاع امانت بخی تعالی سپرده و خواجه جلال الدین محمود
را انجا بنیت و خبرداری صوبه غزنین متمکن ساخته باتفاق اخوی محمد منعم در رکاب سعادت حضرت
بیکم پادشاه ظل جلاله ابدا با عصمت نقاب حاجی بیکم و حضرت علیه کلبدن بیکم و عالیات کلجهره بیکم و سلیمه
سلطان بیکم نو

منسوبان حضرت کیتی ستانی و پرده کزینان حضرت جنت اشیانی منزل بمنزل از نهایت حزم و دهم و نکهبانی
چوکی بهره سواری و منزل راه سپرد روزی که از جلال اباد کوچ میکنند منعم خان از کشتی تردی بیکخان
که براجان بی فرمان انتقم کاری خلاف عقل توره بوقوع امد فسخ عزیمت کرده از دور از کوه سناره
کذرانده برکشت هر چند کفتم جاراب نیلاب کر رفتن باشید هیچ اسبی ندارد راضی نکشته از حضرت مهد علیا
رخصت کرفته بکابل رفت و در حضور عرض کرد که دو کلمه زبانی بدست میرجان پناه غزنوی بحضرت التماس
نموده بمشار الیه صدارت کرده ام که از جانب بنده بکوید قبله جهانیان بیکم پادشاه استظهار باداین دعاکو
با برادران از هزاره و افغان و بلوچستان و دیکران و یوسف زیی و پروشاهی و تکودری و دیکر ریاو و غیره
تمام لشکر اشان و شوکت از اقبال انعرا حلات راهی نموده در جلال اباد از واقعه ناکزیر اورد و
بود کرذل
سیال

آغاز سال سیوم جلوس میمنت بخش پادشاهی یعنی سال خورداد از دور اول الحمد لله ثم الحمد لله که
بطالع بندهای قدیم موروث الخدمت دولتخواه بی روو ریا هیکل سال دوم از تاریخ الهی شاهنشاهی مرصع
بجواهر ولیالی بخزمی و فرحی آویزه گوش روزروزگار و آوایش گردن ماه و سال گردیده کوکبه بهار سال
سیومی بمواطع اقبال بلندی گرفت و روز جمعه ۲۰ جمادی الاول سنه ۹۶۵ اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت
بردار سغت طارم برج حمل تحویل نمود بساط جشن نوروزی و روز نوئی در جالندهر گسترده از شش جهات
آوازه مبارکباد در سید از جلندر دریای ستلج را بر قصبه لود هیانه گذشته بسرهند رسیدند انجا در باغ حافظ
رخنه بزیارت حضرت جهانبانی همایون بادشاه که در هنگام شکست دهلی امرای استیلائی هیمون مخون
تخت آن صندوق قدسی انذوق محفوف را استار اودیعت نهاده بودند وانجمنت خجسته رساله تردی
بیگخان بتقدیم آورده بود نمودند و بعد از احراز امنیت تا دهلی نزده روشنی افزای کون مکان گردندکه تا
غایت خیطره منوره انجا است و از سرهند که در جاگیر خانخانان است متوجه براه حصار بنگار شدند از انجا
براه تیاسامانه بتاریخ نهم اردیبهشت سنه ۳ جلوس و مقارن روز جمعه
۲۴ جمادی الثانی سنه ۹۶۵ بر تخت دارالملک دهلی نشستند
۲۵



بیوا انجانی که در بودن شنشاه دهلی بود بیکه خواجه عبدالله پسر خواجه محمد ذکریا
که از اولاد خواجه دوست خاوند بود تربیت انداخته بر کنور چندراجه جمو
رتیب و سپاه داند و رواج بیلان و پیلبازی و پیلسواری جون بر اکحان را هر روز بر آسیان ترد ید نمود بوضع
اصلی تغیر تمام پیدا گردد ضرور شد که حضرت خود را تسلیم برضا و قضا پیاخته سبحان الله اینجه حوصلا است انکاه در
ایام شباب که طغیان مزاج است یک بادشاه وقت با دو بادشاهی خود را بتحمل و توکل قرار دادند که هنوز وقت
آن نرسیده بود که نقاب از پرده بر اندازند در هر باب در لباس بی پروائی خود را در آورده در پروای جهان و جهانبان و عیار
دوست و دشمن و ملازمان و بیگانه کلان نیک و بد میگرفته اند و در تقویم انتخاب ضلافت مرقوم خاطر اقتاب اثر
میساخته عامل کامل بودند که از اتفاق ماهم انکه سلیم سلطان بیگم را در یک هفته خواه ناخواه در عقد برادر خان در آورند
و نظام قرار دادند که فتنه بیرام بیگ فرو نشیند و او در دو تهواهی کمر بندد که اخوان بنگال و کور مکی منحصر شده آمد
که علی سکر جد سیوم بیرم و جد بیگم عم زادی یکدیگر بوده اند و جهانبانی قرار داده بودند در دهلی بر پیل که اول عمارتهما
بسوار شدند دمودر نام داشت و بر پیلی که اول سوار شده جنگ انداختند جهبیله نام بود و اول فیلی که بی دستیاری
و مرد فیلبان رام کرده سواری در مستی کردند فوج نثار نام بود اول فیلی را که بسر بلندی شیانه بخشیدند اشتر زد
دوازده هزار زنجیر پیل نر و ماده داده بودند ذکر سنکار نام داشت حضرت بر ذات و نفس خود رفیق باقی

بخرید احتیاط بر آورده بسر میبرد و شاد دنرد

ازان ضیال و مشغ بیادر کذرسند و حمید اوور جو قوود

عاشوره سنه ۹۶۶

روز یکشنبه که روز افتابست جلوس اکبر بادشاه است
روز پنجشنبه جلوس جهانگیر بادشاه است

وهمراز نیل را قرار داده درفن و دآب و قاعد پیلان درهر وادی که اکبر پیلی که در قلات وعمارات او
غران مثال مهره موم ایست اورا در فرمان خود موم کردند ان پیلی که بشوخی وخونریزی ادم و اسب و شتر و پیل خود
عدیل نداشت وفیلبانان در قید کردن او عاجز بودند دوازده روز مده موکل شده چند پیلبانرا کشته و فروز
اورده بارها حضرت درستن جارده سیاکی اورا گرفته رام کرده وسوار شده کار فرموده بسته اند و
حواله پیلبان کرده اند

جون دهلی شش ماه مامن عدل و مکان رافت شد روز اسفنداد ۲۶ ماه جهرالهی سنه ۳ موافق روز یکشنبه که
منسوبست وجلوس مبارکست بتاریخ بیست و ششم ذیالحجه الحرام سنه ۹۶۵ شهنشاه دریادل و دریای بی حل
براه دریا برکشتی نشسته براه ابی روانه دارالخلافت اگره که بر آب جون است که دجله بغداد از
آب و هوای او و مظهر نیل در عرق خجالت است روان شده تا انکه بتاریخ ۱۷ محرم الحرام سنه ۹۶۶ که تحت
نوصد شصت و شش هجری باهیچه اقبال بشهر باکراهت اگره نزول فرمود اول مرتبه ایست از جلوس بر
اگره نشستند و در ارک قلعه که بادل گذه مشهور بود منزل کردند و منازل امرا و خوانین و غیره قسمت فرمودند



ازان روز که اگره ارامگاه صاحب جار بالش سعنت منظر شد هر روز فتح بر فتح و خوشوقتی و راحت بر یوسرای دو
از انجمله گوالیار که از قلات نامی هندست و کالجان لکر فتح فیهور همیشه کرد که از وی ایالت اگره بود و اورا کافر او
عنایت کردند و هیبت کانو که حکومت بهدوریه اند قوم را حیوت فریب اگره از او قلعت تر جانبین نزو درجا
همیشه سلاطین اگره دم استقلال زده اند در تصرف امد و ادهم خان کوکه را انجا فرستادند و فتنه ها را تسکین دادند



شاه محمد قلاتی کلید قندهار را بحواله سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسماعیل که برادرزاده
شاه طهماسپ بود و باین کار فرستاده بود سپرده بدرگاه آمد که بپدر میرزا رستم قندهاری ماست شاه قلیخان محرم
که فتح بیگ نام او بسبب برجوکی بچهٔ عاشق گشته جوگی شد و خان زمان برشاهم بیگ نام سپاه زبان لسپری
که در قورخانه بود عاشق شده بود و باغوای خوشحال بیگ نام نوکر خود حالا که در آگره آمدند که ترا مید انیجا از در دهلی
حضرت پنهان کردند که حرجی بیرام خان نبود تا که ملا پیر محمد ناصر الملک ظاهر کرد این با نیجا رسیدهای هر دو با
واجب الانقضای بهادرخان برای بزرگ منشی و انکه حاجی اجتماعی بی ادب خانخانان بود مبدل نخواهد

آغاز سال چهارم بفرخی و فیروزی یکشنبه دوم جمادی الآخر سنه ۹۶۶ نهصد و شصت و شش نوز اکبر وزیر اعظم بخانه
دولت خود پرتو انداخت شهنشاه در آسایش روزگار توجه کرده بساط نشاط نوروز برادر دار الخلافه
آگره بساط بیاراستند و ناصر الملک را بخدمت دیوانی خالصهٔ اعلی برداشتند و قیا خان و سلطان حسین خان
جلایر را بسر لکهنو و خان زمان فرستادند که اگر آن بیماریان پسر را بدرگاه فرستند بهتر و الا سزا پیش
در کنارش نهند بشیخ گدائی کراتی که وکیل بیرامخان بود پیش ناصر الملک فرستاد که اگر علم و نقاره و اسباب دوله
را بمن داده و بگوشه رفته صلاح خود کنند بهتر و الا انه شاه قلیخان محرم و خرم خان نوکران خود او را و سلاح
که حکمی او را دستگیر نمایند ملا پیر محمد مرد مجردی فی البداعت یکشاه پیش بنی هم حرزا یا ایشان و اداده
از نوا گرفت چون خانخانان او را بر انداخت پادشاه عالم ما در باین وقت عقل را کار نفرموده مستظهر
آیات و الهام غیب بودند و برای بیعت خدمت او را بنوکر خود که حاجی خان سیستانی باشد فرمود و رنتهنبور
که از قلاع عالی هند و [illegible] و نزد چهار کسی عشیره بود را او بیرحمن بادشاه نوکر ران او دیگر [illegible] بود علیقلی
عاشوره سنه ۹۶۷
چند و علام انقدر زر بعد مردن خاوندان بتها علام نه مفت خود دانسته بگجرات بدر رفت بیرحمن در قلعه
فرمانروا شد محب علیخان تا او بسر قلعه و خود بگوالیار بر آمد نزد شیخ محمد غوث در خوردند چون حجم براجی آن که در
دریانه دشمن خانه کی نید آمد کار رنتهنبور معطل افتاد و سکندر خان اوزبک بر مالوه که ولایت وسیعی
است با چندین سرحدها که تعلق بادسینت و بازبهادر افغان نام که سلطان ولد شجاعت خان مشهور
بود از زمان شیرخان مالوه داشت او که هر دو بازبهادر لسرش رسید تا سلیم شاه مرد عدلی شد عهد
هم باو گذاشت او فوت شد پسر او نام پدر بر خود گرفته نشست که تا زمان حال که دولت ابد پیوند را دور سنت
سکندر خان را حکم شد که اگر بازبهادر بیاید خراجمند تولایات او وا او گذارند و بر عایت تمام بیارد که انطوق
نوکر درکار است و [illegible] او را مانع آید سزا آیش دهند چون برهم خوردگی براجیان در سر [illegible] بازبهادر

برافتادن بیرامخان

آغاز سال پنجم الهی سال امرداد از دور اول بتاریخ ۱۳ جمادی الاخر سنه ۹۶۷ نیر توجه انوار برج حمل
انداخت در دار الخلافه آگره در این سال تمام پرده برداشتن از کار محمد بیرامخان سپهسالار خانخانان

آنکه چون برای حقوق خدمت دیرینه و رتبه اتالیقی و درجه از جهات جهانبانی که خان بابا مفوض بودند
حضرت کردهای بیرام را در گذر میفرمود اول کشتن قتل تردی خان امیر الامرا ابالحکم و خبر باز دیار بحمل میداد
لاهور باز بر آوردن پیر محمد باز گشتن ملتان باز در میان شدن سکندر اوزبک که بر قندهار لشکر کرده آمد
باز گذرانیدن خان زمان از گذرانیدن شاهم نام قورچی باز گشتن افغان باز بردادن قتل شیخ محمد غوث
خردی را برای گدا زاده گجراتی باز مصاحبت خود او را بمنصب صدارت رسانیدن و چند در چند شمردند تا آنکه
پیر آمد خانه فرمان که بسبب خوش آمد گویان در داستانهای باستانی چند هزار خانه را گندم نمای جو
فروش چاک تباه داده اکنون بیرام را دادند شیخ گدایی گجراتی پسر شیخ لنبو و لد شیخ جمال دهلوی است
باستانی آنکه در واقعه فتوح بیرامخان از دست شیر و گریخته وقتی در گجرات تباه بوده در خانه همین شیخ
مانده و شیخ هم در خدمات و ذکر رباعی تقصیر نموده چون در سنه بیرام خان رسید و حق تعالی فرج بعد شدت
عطا کرد در سال ۲ جلوس آمد بوسیله بیرامخان و رعایت او که ارشد قلی مرزا بالا برد و در ظرف سه من
چهر صدارت نشاند آن بد ذات دایم با خانخانان در بر انداز خاندان قدیم و نواختن نو دولتان
و غیره خیالات فاسد روز و شب منصوبه ها میجست و میداد و میکرد تا که از حالت قدیم ادراد گوناگون کرد
در معنی با خدا جنگ و با قضا دلتنگ گرفتند چند پیشها ساخت و شادی دیگری اندوه و بغم دیگری شاد
که عادت حرام خوار آنست خو بود تا که حالا در آگره روزی او بدربار شده از خانه برگشتی که بر کنار
آب منزل بود دبیر بر آمد فیل بادشاهی در آب میان بفرمانی فیلبانان میکشند همین که کشتی بیرم را دیدند فیل
دوید قریب بود که با کشتی فرو برد بر خالی آبان حالت غریب شد بکرم خدا فیلبانان غالب آمده فیل را
نگذاشتند که آسیبی باو برسد و روزی دوده فیل بیرام را فیل از فیلان سرکار بر لب آب در آمد خوردن
زد بر آمد هر چند بیگناه بودند برای رفع ظنه که باوجود که یکی گناه آدم است عکر کند حیوان را
چه کند هر دو فیلبان را آتش او فرستادند باوجود لاف دانش ترک ادب و رعایت فرستادگی
نا نموده بیگناه خون ناحق هر دو ریخت و از خدا نترسید چون پیمانه هستی او پر شده بود غلط نامه
ایزد جهان آفرین الهامی در دل حق گزین پادشاه ما فرستاد که زیاده بر این عفو را درجه مکر خرابی خود

بلا

روز هژدهم نوروز
در هشت روز

باشند قرار داد اوربک ارابی خانخانان دادند و این قرار و بهانه که از شکار گوالیار ما کره می آمدند داد
بنا بر آن بتاریخ ۲۰ جمادی الاخر سنه ۹۶۷ از آگره بشکار کول و قدر تکبیر حضرت مریم مکانی را مذکور
کرده از روی آب جون شده بدهلی رسیدند بیرم خان در آگره ماند و ۲۸ جمادی الاخر مذکور بدهلی رسیدند
و ملازمت حضرت دریافته حقیقت حال را معروض داشتند حضرت مریم مکانی بمشورت فرمودند قریب
استیلای که بیرم امروز بافزونی لشکر و خزانه و ملک و سپاه و اعتبارهای نظر مردم که اگر نوکران و بسند بیست دراند
و در نزد او نوار یافته اند با فیلان و تغلب و تسلط را تاب خلاف با او کجا در خاطر کس میرسد که تراجی آن را
کیست و چگونه بیرزا خواهد رسید و انکه ماهم انکه و میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان کوکه و غیره این را از
کشاده اید خوب نشده که ما هم برای باقی بعلاقی دختر او بیاقی تیر گرفته بیرام بیک بنت این هم غراز یک
کس در تمام هند دیگر بخاطر نمرسید که یکرو و یکدل بر دولتخواهی باشند و بیرام انا و ملاحظه مندی دا
باشند غرار انکه خان کسی در دل نمی آید اولی آن بود که تا آمدن او کار را باینجا نمیرسانیدید و اگر رسید قابل
طلب او بنویسند و پنجاب را بعهده انکه خلیله نمائید

نقل فرمان عالیشان اکبر بادشاه

عمدة الملک رکن السلطنة العلیه قابل الکرامت والمرحمت شرافت پناه نجابت دستگاه
محرز شبستان الحمن محفل آرای سر بستان گلشن امیر الامرای عالیشان السعیده بلند مکان امیر عز و
شمس الدین بهادر محمد خان تکه تاز فخان بابام میرجان پناه للّه امیدوار مهربانی و التفات ذ
نوازشات سلطانی غراقتخار یافته بدانند که هرچند از برای رعایت خدمات شائسته قدیم محمد بیرام بها
درگذر کردیم او از وضع نا ملایم خود که در آخر وقت پیدا کرده و علامت نیکی ندارد با انبیه لی بخاری و ترک
آداب که او خود اتالیق ما بوده خوف تراز هم میدانند و میکند چون غرض آمد اخر تو شده کی بقصارت گشتن براهم تر
آمد لازم دید که اگر کار را از حد گذشته را گذارد احتمالات بر عکس اینهم دارد ما از آن بتاریخ ۲۸ جمادی
الاول سنه ۹۶۷ بملازمت حضرت مریم مکانی بهرام کانی از آگره میان دو آب شده رسیدیم و نفرموده حضرت
علیة العالیه بیکم بادشاه و باشتیاق تمام که برای بعضی امور جدائی آن امارت پناه ایالت دستگاه
در خدمت حضور ترجیح داده ناچار اختیار منفرجا بیم و اگرنه دیدن جاش یکساعت جدائی آ
جان نثار عقیدت کیش فرخنده اثر را تاب باشد بهمین سبب خاطر را شاد آب و فرحت ناک زنند



باید که تمام پنجاب را در صوبه داری خود دانسته قلعهٔ لاهور را از مهدی قاسم خان گرفته و معتمد
الدوله میر محمد خان که خان کلان اپست او را سپرده و قطب الدین محمد خان را بفوجداری
گذاشته و باشیر هف خان و کل قبیله و برادران خود را در تمام بند و بست خاطر نشان کرده بزودی
زود از نیهره خود را بدرگاه آسمانجاه رساند و هر چند در زود رسانیدن خود کوشد باعث
رضاجوئی و فراغ اجال بادشاهی خواهد بود و اگر بباره سامان و سپاه درکار داند تا مبلغ
یک لک روپیه از خزانه لاهور بگیرد و فرمان در این ابواب بمهدی قاسم خان و غیره فرستاده شد همرا
اول نزد ان رکن الدوله فرستادیم بموجب آن خود با احکام دیگران عمل نمایند و مهدی قاسم را تا لشکر
پنجاب بموجب طومار برود و جلد ترین آوان رسانند و از جانب اهل و عیال و فرزندان خود من کل
الوجوه تسلی بوده دل نشان دارند که بجز دوری صوری دیگر آه واقع نیست و یکلحظه از سعادت
حضور و شرف دولت خانه دور و جدا نمیگذاریم و غمی باشند چنانچه در شکار نگر فوره و منوهر پال
اگر باشد از ذات قدسی صفات دور نباشند چنانچه از شکارگاه همراه عظمت شاه جنجی جو نام
سه فرزندان بدهلی همراه ما بخدمت قدسی ارکانی رسیده ۸ سه فرزندان حاضر بودند دعا و عبودیت
میرسانند و همه مایان را با ایشان منتظر و چشم براه دانسته از فرموده انحراف نورزند بحرر ۱
بالامر المطاع و کان ذلک فی غره شهر رجب المرجب رجب قدره سنه ۵ از دار الملک دهلی در سالم شهاب الدین بنده درگاه

نقل
نشان حضرت بیگم بادشاه ظل جلاله

نصر من الله و فتح قریب زبدة الاقران خاندان شرافت عمدة الخوانین سلطنت و الخلافت اکبر
خان بهادر بسلام سلامت انجام عز مباهات یافته بداند که از تواریخات ابد دولت گری حشم خدمتی
که از نبدگان صحیح النسب سلاطین ما دارند از دیگری روا باشد ما را از زمان حضرت حسن اسانی قطع نظر از
دیگران بنابر صدق ارادات شان چنانچه بر محمد برام خان بهادر بود که او را الخطاب خان بابا از خاک
اوج فلک میرسانیدم و بدلدهی بعضی امور ما فیض طلبان بکمال محبت و فرزندی جای داده ایم تا بحیات سترک هم
و صلت کامروا گردانیدیم دیگر بالا مراتب چه باشد یا آن سعادت منش دولتمند بوده دیگر از آن زمان نوا
باید که یک لک روپیه گرفته و برشان و الا شان عالی ما عمل کرده بموجب فرمان عالیشان فرزند علاء الدین
جلال الدین محمد اکبر غازی دوام بقاه فرمان روا گشته سامان لایق و تدبیر فایق و دلی بر شکوه خود را





۱۰

برسیاند که مشتمل بر عنایات غیر مترقب از درگاه کارساز بنده نواز که نمونه درگاه خالق یکتا ست
بر تو خواهد افتاد این فرمان و منصوب به ... جانب اهتمام خدمت کند که تا بقای عالم نام او
در جریده توفیق رفیق باد ندانم رفیقان چرا واپس اند که مردان ز خدمت بجائی رسیدند
باقی حقیقت از کلمات فرزندان ... دریافت کرده متوقع به نیکو بندگی باشند
والسلام علی من اتبع الهدی تحریرا حکم العلیه غره رجب سنه ۹۶

بعد از قلمی ساختن این فرمان در دهلی نقاب اخفا از چهره ... چنانچه چند سال انداخته بودند یکبارگی
در جهانداری و جهانگیری بر آمدند و فرمان در کل ممالک محروسه انشا کرده صادر کردند که ما بدهلی
آمدیم و بیرام خان را از نظر انداختیم هر که نوکر ماست و ما را پادشاه خود میداند خود را بدرگاه ما برساند و
... هر که نوکر بیرام خانست و امیدوار دولت اوست پیش او برود ... که بطلب منعم خان با وجود که
خزانه کابل بود فرمان رفت که تا غنیم خانه را رفع نکنند ملک و امرا و بخشی اعتبار ندارد ده

بیرام خان از میرزا کامران خبر گرفت حضرت او را در شکار همراه گرفتند همین را دیده چون نا امید شد
... پیر سکندر ... فرستاد که جانب شرق خلل کند که خواست که تا زمان همراه کرد که خواسته ... با
سکندر اوزبک که با مروز کرده ... کرده میگرد رفته شریک مالوه شود که بخیال کابل و قندهار خصوصا
پنجاب که تمام از پسر ... و غیره با او بود زود فکر ها میکرد تا ...

بیرام خان طبل و چشم را بدست اسماعیل قلی و حسین قلی پسران ولی بیگ ذو القدر که داماد او بود بدرگاه فرستاده
التماس پس مکه معظمه کرد حضرت امرا ... را که بسرداری میرزا شرف الدین حسین بود حکم کردند که اگر او
بمکه رود مال ... را ... اگر اراده پنجاب یا بلاد دیگر باشد سر راه او گیرند و از اگره به ...
اینجا ابو المعالی را و پیر سکندر که ... خان بود و محمد امین دیوانه را و غیره را بند کشاد که روند در ...
و پست انداز بند و شیخ گدائی اگرچه نوکر سرکار بود اما از ... کم راه او بود با تمام مردم یکیک بدرگاه آمد
و از بیانه باگور آمد و از اگور به بیکانیر رفت چون ظاهر شد که از بیکانیر به پنجاب شد بعضی نامه نوشته فرستادند
در گمراهی تیز تر در آمد و از ... هیچ اثر نکرده

چون ... با لشکر پنجاب در دهلی بحضرت رسید حضرت علم و نقاره و طبل و چشم آنجا را

نقل فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی
خانخانان بداند که

بحضرت قبله گاه اصیلی غنایت کرده برمسند و رتبه و مناصب و جایگاه خانخانان خانخانان کرد
نشاندند وایشان را برای رخصت کردند و بمزید احتیاط خواجه عبد المجید را آصفخان خطاب کرده
در دهلی نشانده خود بدولت از عقب برآمدند و شهاب الدین خان در برج و باروت و قلعه اهتمام نمود
بعد از درازی کلام و کوتاهی آن تا موضع کوناجور که از پرگنه دکدار سرکار ستلج و بیاه ما بین هر دو آب
هر دو لشکر بهم پیوست و بتاریخ اواسط شهر یور ماه سنه ۵ که اوایل ذی الحجه سنه ۹۶۷ جنگ عظیم پیوست
و بعنایت الهی و توجه پادشاهی اتکه خان ظفر یافت و کوس فیروزمندی را در زمین و زمان بلند
آوازه ساخت و بدرگاه فتحنامه ارسال کرد حضرت قریب سرهند آمده بودند که خبر فتح اتکه خان و شکست
بیرامخان خانخانان و پناه گرفتن در کوه سوالک و افتادن غنایم با مردمان او بدست اتکه خان رسید
و حسین قلی و اسماعیل قلی زنده آمدند و ولی بیگ داماد بیرم ترا از نیشکر زار بسته آوردند و حسین خان بکرته بزخم تیر
کور شده در بند آمد و یعقوب همدانی و یوسف بیک و احمد بیک و لیس زنده گرفتار گشتند خانخانان با منخاه چیل
ناجی که سر گروه فیل تخت روان نام داشت یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان که اول بود و اول
بیرامخان از بزرگی خود فیلان را راند قضا را زمین چه چه شالی بود فیلان همه بند شدند برهم متحیر شده
از جا جنبند یوسف محمد خان بپدر گفت که دادا چون خانخانان حرکت کرده میخواهد بتازد بهر آنکه شما
بشدت نمائید پدر گفت که از کومکیان همگی هزار کس امده و هجوم لشکر او بسیار است یوسف خان
او که در شانزده سالگی بود غلغله الله اکبر و یا معین را بلند کرده تاخت فرخ محمد خان برادر زاده اتکه خان
که التمش بود بکومک این طفل دوید تا بکد و سمشیر با خانخانان هر دو دلیر برابر رسانند خانخانان او کرد
شده یوسف خان بتردوی فیلان رسید آن فیلها را تردد کرده تخت روان را آورد و از غنایم او کرده
موضع که عشقه معین کرده بود رسیدند حضرت در سواری بر زمین امده سجده شکر الهی کردند و نیاز فتح
نواخته بدولت در سرهند نزول فرمودند و در سرهند خبر اسم شادمانی بمقدم یوسف و مقام سلطنت
انتظام یافت کوته حوصله را افراطی مشرب پدید آمد پیاده لوح هیچ مدان را سر رشته دانش
بدست افتاد دولت از بند مغروران نجات یافت پادشاه وقت ارشتم بنه کانی نامحرماس
خلاص شد ۱۸ ذی الحجه سنه ۹۶۷ امرای کابل با منعم خان و غیره امرا بسرهند رسیده ملازمت کردند و
فتح بیرام بیش ازین شده بود چون فرمان طلب رسید اتکه خان و یوسف خان و فرخ محمد خان بفوج

دشمن را زنده گرفتند که بیرامخان در زمینها بود برادر شرف الدین حسین و ...
خانخانان در میوات بود ... داده بکار ...
...

طفل خوردسال را در بند رسانیده و با اعتماد مردمان
که کرد لا بهمت خود عنایت و نام که در دربار و ارکان
دولت بودند با جماعه هیچ کمک الله اکبر یا او متکفل بوده
خبر و حقیقت دربار را با او نرسانیدند نخوت ارا رشته
اقبال یادآ ... باهم اکراه

کرنیس ازطلب اتکه خان برای مهم و مالی
طلبیده بودند هم لشکر

[illegible]

۳۳

فیروزمندی در پیش هند آمده ملازمت نمود جامه واقفو براچان را و جامه داعولی قباچی راکه
شه بادشاه بسته امرا داده اند تیمور تقرجه خان همایون شاه بیرم خان و اکبر بادشاه بابکه خان داده
بخطاب والای خان اعظمی که از القاب عظم اینده و دمان است با خلاصه نجابت بجا کرمنار الیه
سرافرازی دادند و بتبرک منصب سه‌هزاری ذات و سوار برابر خانخانان با نگکور جلدوی فتح
عنایت کرده فیروزآبا دادند

و شمس آباد را در جلدوی پوزیر کسا او داده برادرزاده اش دو هزاری کردند
میرزا عزیز محمد در رکاب بود درآن زمان سه‌هزاری زیاده از یکیدو کس نبودند تا حضور او در رو چند
که باین مرتبه رسیدند مگر شاه زادگان و شاهین زادگان



جون خان اعظم فتح برام خان در جالندهر کرد و دفع اشوب و تکبر ارائی او بعقین همکنان بپوست حبب
حضرت اعلی منعم خان را که بالشکر کابل آمده بود در سرهند بر کذر ماچواره کذاشته خود بدولت ۲۶ ربیع
المرجب سنه ۹۶۷ بلاهور نزول اجلال فرمودند انکه خان اعظم بهادر تکه تازکه ایالت پنجاب داشت
طوی فتح و جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم میمون کرده بکیشبا نروز منزل او را مورد نور و مکان برکات
لانهایات ساختند خان مذبور در افزایش جشن و رفعت طوی [وساحی] تکاپوی از حد و قیاس کذرانده در پیشکش
کشیدنها و نفایس کذرانیدنها که تا این تاریخ هیچ کدامی از باریابکان درکاه را باین تزک مهمانی
و جشن خدیو جهان نپاخته بود چنانچه بخاطر میرسد که از مدت ها این سامان را مهیا کرده باشد تا امروز
بنظر اقدس کذشت مجملا از جواهر سفینه و تاسفینه و ۳ خوان مرصع آلات از کمربند و کمر خنجر و کمر شمشیر و طره و زین
و قبضه چتر و پایدان و غیره اجزا پنج خوان و دو لک روپیه نقد در خریطها و دارائی رنگ برنگ یاده هزار اشرفی اکر بیست
نقدینه را کنج برد لیچه زده و از قسم رخت پوشیدنی خاصه از دستار و قطره و جامه فرجی و کردی و نادری و پوستین
و چرکس و شال و پتو و صوف و خارا و سقرلاط و لندیز و پرتکال و دیبای رومی و مخمل و زربفت و منیجرو
و مطبق و ملک سیاده و ملک زری برکالات طاقتای نادوخته و از کلیم و سراپرده و سایبان و شامیانه و
خرکاه و اسپک و نمد و نمدتکیه و از طلا و نقره زین اسپ و حوضهٔ فیل و عماری و تخت و شمعدان و دیک
و طبق و سرپوش و شاه کاسه و افتاده و طشت و کشتی سبوز و خوان و خوانچه و پایدان و رکابی و ظروف
ابدارخانه و از اسپ و فیل نر و ماده و اشتر و مایه شتر اعرابی و بختی و ریکی چندین قطار و بخت روان و
سکهه اسن و پالکی نو پیدا کرده و بهل و رث جاربانه و هندوله عرابه و بارو جره جنور شکاری و یوز و آهو
جمل خان سامانی و دیوان بیوتاتی تمام سامان و سرانجام سرکار شریفه پادشاهی تازه و نوی
اماده و مکمل و برکار و فردا اعلا و متعدد کذرانیدند این را پیشکش نتوان کفت این را غم خواری خداوند او
توان کفت قریب هفت لک روپیه را قبول فرمودند هر چند کرد انکه خان زیاده قبول نفرمودند ۵

جون بتاریخ ۱۰ المحرم الحرام سنه ۹۶۸ از لاهور متوجه اکره شدند و شش ماه در لاهور توقف فرمودند انکه خان
بهادر خان اعظم را عارضه پیش امد پادشاه ایشانرا با تمام قبیله با ایالت پنجاب کذاشته کوچ کردند
و فرمودند که وکالت خالی افتاده است همین که اندکی فرصت شود زودی امده بر مسند وزارت بنشیند
جون بدولت باب ماچواره منزل کردند جالجان و بابای زنبور و شاه قلی محرم را با بیرام خان از تلواره که در سیوالک
کینی پیتی نام راجائی بود بعفو کناه آمدن بدرکاه و رفتن بمکه معظمه بتوسط حضرت منعم خانرا فرستادند او رفته

عاشوره سنه ۹۶۸

بیرام خان

من اکبر نامه

برام خان را در موضع جاجی پور که مابین دریای ستلج و بیاه است آورده بسجده گاه درگاه رسانیدند
چون بحر احسان در جوش بود مقرون به عفو شده تربیون خانرا بدرقه راه دادند که تا بکجرات رسانند
و در ۴ ربیع الاول سنه ۹۶۸ بارگاه در دهلی رسیده به مراد خاطر ملازمت حضرت مریم مکانی نمودند و تمام بندگان
مبارک باد فتح خانخانان دادند در اینوقت منعم را خطاب برام خان دادند خان اعظم از رده شده عرضداشت
فرستاد چون اکثر سوانح از ان خبر میداد که تا بیشتر مایه اهل هوش شود نقل آنرا بعینه درین اقبالنامه تحریر نموده امد

نقـــل عرضداشت حضرت بیگم بادشاه و حضرت اعلی اکبر

شمس الدین محمد اتکه کمترین دو لتخواهان بعد از عرض دعای دولت میرساند که فرمان عالیشان نشان کرامت
عنوان بنام بنده قدیم خیرخواه رسید فقیر دانست که در بار و ارکان دولت چیست و هنگامه که روزگار
مال او بکجا میرسد سرقدم ساخته خود را بخبر نویس رسانید روزی که در ملازمت حضرت فلک
علیا مرتبت کنکاش نشسته بزرگان دولت را جمع کرده حکم کردند که هر کس انچه در باب رفع و دفع
خانخانان لایق دولت دولتخواهی داند بی تحاشا نوشته در حضور بنهند هر کس آنچه بخاطر امد نوشت چون نوبت
بفقیر رسید تنها توانی نماند بخادم جم اعزه گفتند که مهم خانخانان مهم کلانیست و از نخوت کسی را در نظر
نمی آرد که اکثر نوکران و قورچیان و نواخته گان او بیند که تا امروز که ملازم درگاه شده دو هزاری و سه هزاری
امرا شده باو تسلیم و کورنش پیش می آیند لایق اینست که اول فوج گرانی همراه میرزا شرف الدین حسین
یا هر کسیکه خواهند روانه کنند و متعاقب او حضرت خود بدولت توجه نمایند چون مبالغه بسیار است
آمد که هر غزنوی از ترس دخل میکنند لازم آمد که تا کی از زخاین مجموم نمیز در حضور علیه العالیه زانو در
و رو بروی حضرت و در معنی مخاطب شده عرض نمود که اگرچه آنچه خادم اعزه گفتند
جا نیست نه که در حق فقیر و بعضی کسان در حضور اعلی میگویم که برام خان چه کند خدا باشد که او هم حبشی
را در نذر نه آرد شرط میکنم که او را و هر خود اگر بیزار تا اکثر تنها از کمتران کمتر باشم که تا جواب او و ششیر او را
ندهم از او در گذرم و بعنایت الهی و توجه ظل الهی که منعم روزگار ما بیست انشاء الله تعالی بزور او را مسکوب و پامال
دولت روزافزون گردانم همچنین پیر غلام با پسر کلان ۱۲ ساله خود میرود تنها اگر برای کار وجود لشکر
یقین کنند فهو المراد و اگر نه بجز حضرت علیا مرتبت و جلو جهان جه قدر آفرین و تحسینات نا کرده
یاد کردم از روزی فرمودند که بحضرات و تمام اهل آن مجلس روشن است الحمد لله از دولت آنحضرت
هیچ گونه آرزوئی باقی از جان سپاری نیست با برادران و قبیله تا اهلخانه و اولاد خود در دل نمانده انچه ارادت
آمده تو انیست جان خود را با جان پسر ک ۱۲ ساله بر کف دست گرفته عقب او و مقاتله خانخانان که

درگاه بادشاه و خداوندگار خود

بادهٔ بیت خانان و سلطانان بمثل محمد بیرام کرک جهان دیده با خود تا بجاه پیل ناجی و ده هزار کس کوه
که شمشیر ربایند و یوسف محمد خان زاد آتشی حسین قلی را انداخت و فیل بخت روان او زار انداخت و امرا بانی
که پیر او بودند اگرچه بدو کوشش خود بودند لیکن با امرای حضور که در رکاب اند فدوی و اهل راز او
بودند که هر روزه واقعه مذکور اشرف را با او خبر میرسانیدند حقیقت هر کس را از همان خانخانان غنیم در
ملازمت ایستاده است و جانبازی و گریزگاهی و کارکردگی و اعمال هر یک را از خود دستش میرسند بیرام
خان خواهد گفت — بجائی که تقدیر زورآورست   توانا تری ناتوانان تر است   چو رو آورد زور
در نبرد کی   دو چشم جهان بین کند خیره کی   عالم پناها   این دولتخواه از انکه چشم مادری دارد عنبت
نمیکند اما خدا روا دارد که در فرمان واقعه و تاریخ الهی فتح بیرام را ظاهر فرموده اند که بنام انکه بنویسند و
علوفه فوج بیان بیرام که بخطاب خانی و سلطانی رسیده جاپلوسان خود را در خدمت شما کردنش حواله نموده
انعام را دو کرور و سه کرور علوفه باشد و فرزند فقیر را یک کرور جلدوی انعام خدمتی مثل بر ماهی ان کس
بتری با این سن که بجای نبیره او در سال باشد تجویز نمایند و ازده هزار سوار یکی تا روز جنگ یارده
نو گم هزار کس حاضر بوده اند در کار دولت در بار در فرستادن کمک دیده دانسته توقف کرده اند این
کمینه از مضمون فرمان عالیشان که بفتح نامه اول از آمدن شیخ گدائی کجراتی وغیره قلمی فرموده فرستاده اند
که اگر سیک حی بود در او اثر میکرد و هوای فتح دانست که هرگاه این بنیاد نامه بعمل نه آمد نفس که خاطرها
از هر وادی جمع دارد ته تمار رفتن و رسیدن با و بجود قرار آزاده برانده بعد که خواه در رفتن او هرچه باشد
رو خواهد داد از صدق طویت و ثبوت اقدام خاطر خواه اقدس شد چون از کنایات مردم دربار
جاندرون و بیرون زمانی که فرزند عزیز محمد بیگ آمد بطاقت شده نوشته که ای داده ها از کفت
دو نان بنا نویس جان تیب ریز کشیم هرچه در بقیه شما نوشته اند خواهد شد حیطل کومک و افواج و فیلها
تا کی خواهد بود که مفسدان دولت نخواهند شمار رسانند مردم میگویند که از بس انکه خان غرور برا
خدا جاها را از غیرت بر آرید و زود با و مصاف بدهید هرچه باد اباد بنده هم اوضاع دربار را دانجا و مهم محمو
خانخانان کسی که بهتر از حضرت کسی او را اعتقاد اند دریافته بتوکل خدا جان باختن حق نمک نصرت بخشند
سه برنام وفا خویش و ولی نعمت خود یک رو و یکدل از روز جیناق بودیم و هستیم و خواهیم بود تا رحق با قیمت
ازان طرف نیز برد کمال نو نقصان   و ازین طرف شرف روزگار مایان   هرچه رضای الحضرت

مارا حرف بنست کیس پیش افتاب بگرداشت مشعلی کیتی پناها بنده خود را که هم شرم نیک ویدی یافت خان اعظم کردند و یک کرور جلدوی فتح دادند و جامه قرا قنعو که جز شاهان نکس نرسید در بر بنده پوشانده همتا از افاق کردند و خلاصه اعظم سواد هندوستان پنجاب را ایالت با برادران و فرزندان و اولاد دادند مخادیم ازانجمله حل و یک لک را فرو زور تنخواه کرده تتمه تا حال موطلب سرکار بنده که از ابتدای فتح هندوستان نبغر وطن داده فرمان تمدال تغا لطف کرده اند و او را حالا لجاکر مرزا عزیز محمد ابن دوستان بابلک حکم کردند و فرزند یوسف محمد را که پنجه کرور جاگیر حکم شد سرکار شمس اباد که اینهمه درازنغمه اروی قدردانی نابران واجب العرض رسانیده بود چنانچه اینهم نتیجه نیکو خدمتی و ارادت صادق فرخنده بود امید که چنانچه بجای او و بر مسند او فقیر را نسب کردند بعض محمد خان خطاب و منصب جاگیر اینهم نبغر تعلق داشته بس که عمری در بندگی ابا و اجداد انحضرت و انحضرت با تمام قبیله گذرانیده تعبیه عمر هم بعقیدت تمام بگذراند عمر و دولت زیاده باد امین ه

از مبداء حال

حضرت مهد ارکانی قبله دو جهانی مریم مکانی بیگم بادشاه ظل ظلیل جلاله ابدا بسلامت کیفیت حالات من وعن کل وجوه با انحضرت علیه العالیه هویدا است الخ از روی بنده پروری قدردانی بدانند الخان معمول کنند که در کل بلاد و در بر و بحر عدالت ارائی را درجه مراد باشند خرات زیاده ازین حد ندارد امر کم اعلی و ارفع ه

بادشاه عالم و حضرت مریم مکانی فرمان در قبولیت این التماس قلمی کرده فرستادند که خطاب و منصب و جا و منزلت و خدمت و وزارت و وکالت مطلق خانخانان بی شرکت غیری مرتبه موجود موقوف ماند آن وفادار جان نثار محرم را از اسپ بر زودی در اکره خود را برسانند و در پنجاب برادر کلان خود میر محمد خان که خان کلان باشد با بسیار کوکلداش را ایالت داده بیاید ۲ ربیع الثانی سنه ۹۶۸ کوچ است با کره ه

سند کا حضرت بیکماه و کرشی در دهلی منزل فرموده بتاریخ دوم ربیع الثانی سنه ۹۶۸ براه دریا در کشتی سوار گشته و از دو را براه خشکی فرستاده ماه مذکور بر تخت دار الخلافه قرار گرفته و ابو الفتح را و حیدر محمد اخته بیگی را بعد کابل بهمراهی غنی خان پسر منعم خان فرستادند و ایلچی مرزا سلیمان از بدخشان رسید در اکره ایلچی او داد اسمعت در جنگ بر محمد خان اورنگ میرزا ابراهیم پسر من کشته شد از کور باطنی میرزا میرزا را پیر نکو نیا پیش امد که قدر احسان منعم اوزکار محمود استم تاریخ او که کورک جلاد سر جدا کرد کورک باعث سلیمان کونخل امید برد کفت ه و تشریف اوردن خواجه عبد الشهید پسر خواجه عبید الله که بخواجه احرار مشهور اند از ماوراء النهر امدند حضرت استقبال نموده اورده با حترام بر تکیه مسند نشانند ه و میرزا شرف الدین حسین را همشیره خود بخشی بانو بیگم عقد داده نارنول عمرا دادند در انبولا در اکره خبر شهادت بیرام خان بعوض رسید انکه چون باجازت درگاه متوجه اماکن متبرکه شد

عاشور سنه ۹۶۹ در دهلی

نقل فرمان حضرت خلافت
در جواب عرضه داشت مذکوره

نقل نشان عالی
حضرت مهد ارکانی مریم مکانی بیگم بادشاه

خواجه عبد الشهید

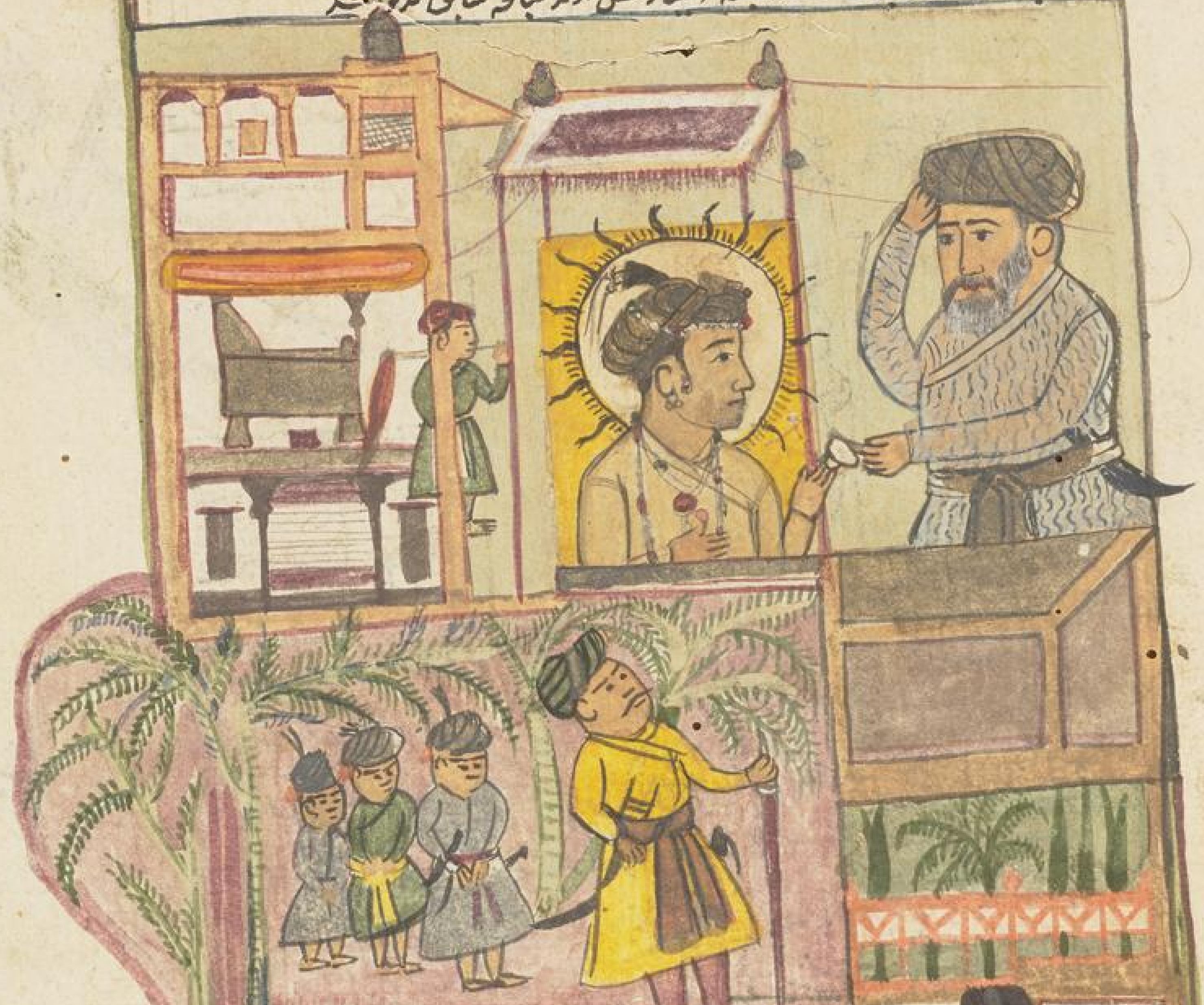
بیرام خان

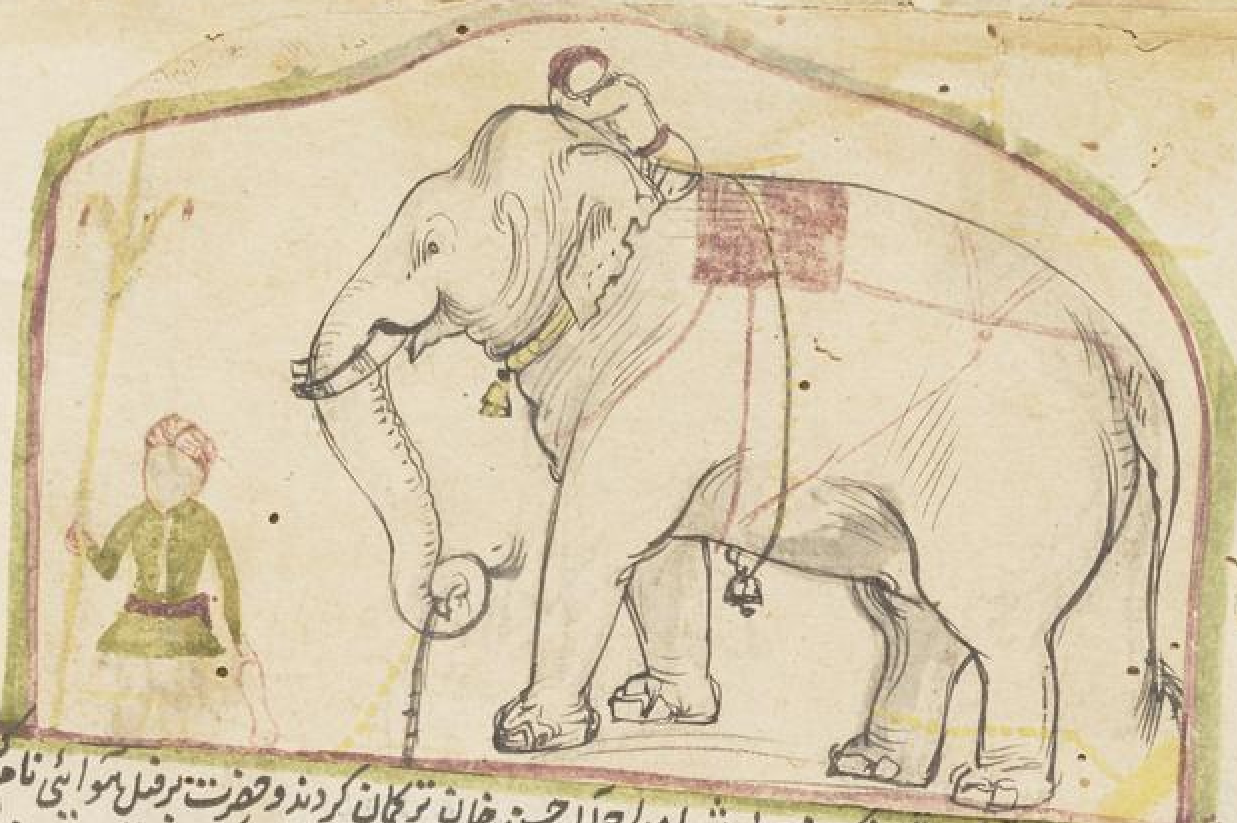
به نهرواله که پتن گجرات است رسید روزی چند طرح اقامت کرد اینجا کول آبی نشنیده ام که مقبره شیخ حسام الدین مرید
خواجه معین الدین چشتی برکات الانفاسیه دارد برای سیر آمد مبارک خان نوحانی که پدرش را در ماچیواره
خانخانان کشته بود و او برآمده در گجرات نوکر موسی خان فولادی امرای گجرات بود خبر بیرام خان را شنیده با انتقام پدر آمد
و واسطه دیگر این شد که زن کشمیری سلیم شاه پسر شیر شاه سور که از سلیم خان دختری داشت او همراه بیرام خان قافله
گرفته متوجه مکه معظمه بود در راه بیرام خان تکلیف شیر و قرار نسبت دختر به پسر خود عبد الرحیم که همراه پدر ۴ ساله با ماهچکان
بود داده بود این خبر در افغانان شهرت گرفت این چند کس از همراهان با وا آمده اتفاق بسته با تقریب نقش کشی به بهانه
ملازمت بر تالاب آمده همین که بیرام از کشتی و میان تالاب بود فرود آمد به یکجهتی و یکجهتی به خنجر کار خانخانان تمام کرده
پس راه گرفتند و در روز پسش بعضی فقرای آن مدار خانخانان را دفن بر کنار آن تالاب دادند مردم او تاراج
پراکنده گشته با احمدآباد رو به رفته به درگاه محمد امین دیوانه بابا زنبور خواجه ملک خواجه سرا عرضداشت کردند
که بتاریخ ۵ جمادی الاول سنه ۹۶۸ بر غلام راجنین رو داده هم حکم حضرت فرمان طلب عبد الرحیم با ماهچکان و پس ماند
گان بیرام خان فرستادند قاسم ارسلان گفته که
بیرام بطواف کعبه چون بست احرام — در راه شد از شهادت کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش — گفتا که شهید شد محمد بیرام ۵

آغاز سال ششم از تخت نشینی یعنی سال شهریور الهی از دور اول دوشنبه بیست و چهارم [۲۴] جمادی الآخر سنه ۹۶۹
هجری در دار الخلافه آگره نورانی بخش عالم مدو لیحانه حمل امد اشتمال پیره حجره دانه چند حضرت را چنگ شد سلامت
آنجا میبود و به مهیتی خان زمان در بلاد شرقی و مدهوشی ادهم خان کوکه در مالوه از فتح روپ متی را باز بهادر سیوا [۱۰ ام]
بادشاه علاج جاسوس و موش خانگی را اهم تر از بیگانه دانسته بر مقدمات مالوه تشریف بردند ادهم کوکه
پسر ندیم شتر نتدار که مادر او ماهم اغه ماهم است پیشرو مانده در حمام ملازمت حضرت را دست کرد بر بام سیار نکور در
کمین گاه در آمد به شمشیر علم کرده برزینه گرفتار آمد و دو نازنین باز را از حرم سرا با ضد و تحفه جواهر باز بهادر توقف
کوچ از سرا برده خیمه گریزانده اخر اهم را حاضر آوردند در عام روز همگی انعام شد عبد الله خان اوزبک را مالوه سپرده آمدند
و در اغاز سال ۶ بابای زنبور عبد الرحیم چهار ساله خلف بیرام خان نزد در آگره رسانیدند و خواجه ملک از خفت غنال
و اشیاء او اوردند حضرت میرزا عبد الرحیم را جو آنکه والده میرزا عزیز کوکه بوده با ماهچکان و مردم خانخانان
سپردند که تیمارداری کنند آن بانوی دولت بهتر و زیاده تر از فرزندان خویشتن یتیم پروری کرد که
در چند سال از ما در جمیع این مهربانی بظهور رسید که در حق فرزند بیرام خان کوچ خان اعظم انکه خان نکا رسانند
در سال ۹ رمضان سنه ۹۶۹ از جهت ادهم به آگره آمدند و ۲۴ در حقه اسمعیل خان و محمودی را در آگره گذرانیده متوجه بنگاله بر حاضر

۱۴۲

در اوایل سال سنه ۶ جلوس ۲۷ ابان موافق غره ربیع الاول سنه ۹۶۹ هجری
رکن الدوله و مختار السلطنت خان اعظم بهادر اتکه خان از ولایت و ایالت
پنجاب بملازمت رسیده عبادات قضا یافته را در چمن دولت در یافت حضور
خداوند کار خود ادا کرد و پیشکش بسیار و نظر و نثار بیشمار بحضرت اعلی و حضرت
بیگم پادشاه مریم مکانی گذرانید حضرت تنظیم مقاعد ملکی و مالی و تنقیح مهام
رعیت و سپاهی و اختیار رتق و فتق سلطنت و مدار خلافت و محفل عتبه آرای
دولت کرده همراه او رکن اشرف باو دادند ماهم انکه و منعم خان که برای دو روز وکیل مطلق و خانخانان خود
رای پنداشتند برهم خورده آزارزده کی بروباه بازی در کناره خزینه می گذرانیدند و خطاب [illegible]
منصب خانخانان را باو وکالت در قبضه اختیارش دادند چنانچه سابق ذکر یافته





در این پیال فلوه خباده از کسان عدلی شد او را حواله حسین خان ترکمان کردند و حضرت بر فیل هوایی نام
از سواری بموی بدبخت بود بارن باکه سوار شده در اگره در میدان لب آب جنک انداخته هر چند دم اندرون وبرون
عذر و عرض آوردند قبول نافتاد تا که تمام بندها خان اعظم را که خالی با تیغت شفیع آوردند کشاید
دفع این واقعه غریب که عالمی در طوفان فرو مرود تواند شد انکه خان امده مثال داد خواه سپر رهفه
کرده ایستاد حضرت کفتند که خان بابا از اینمقدمه بازآی و الا از فیل خود را بزمین می اندازم ناکام
او جز بیکی بدعای عاقبت خیرباد کرده حیرت افزا و عبرت بین احوال بود تا که هوایی بر رن باک
غالب امد و رن باک رو کردانده در آب درامد و بر جسری که بسته بودند در پی افتاد کشتیها کاهی غرق می
شدند کاهی بالای آب می برامدند و خدیو جهان چون اسمان بالای هوایی بودند و از انجطره عظم
حق تعالی بشاشت و طرب میدان بخیر و سلامت کذرانده جشن آرا بودنده



جون دیوان شب شد و خاصان و مقربان بارکاه بدولت کورنوش آمدند ذکر این جنک در میان آمد
وجد ذره آسیا مکرر یاد دارند که نظاهر پرستان بیان میکنند که دیده و دانسته سواری انچنین ددّ و
اژدر بیکر پر خطر دشخوار پسند حادث تر بنابر آنست که اکر بنا بایستی خلاف مرضی حق تعالی کرده
باشیم و بی یاد او دم بر اورده باشیم پس این دیو و حیوان سیرت مست که کوه را بر دارد ما که باشیم
باشیم کار ما بپایان زد و اکر نه در حمایت و خشنودی باری تعالی بیلی راجه جمال که باشیم برابری کند و
بکس کریزند رسانده جون ایالت مالوه بناصر الملک دادند او هم رنجیده بدرکاه آمده جون با عث
وجود قدسی مکان حضرت جواد دین دنیا رحمه الله برکاته را از تخت نشینی زیارت نکرده بودند و از زبان مبارک بندر نوا

معین الدین جشتی

چو فراغت ز مفردات آمد
وقت مشق مرکبات آمد

۳۶

رتبهٔ اول

خود منبع کمالات و فضایل کرامات آنحضرت شنیده بودم در ایام عرس متبرک ایشان در ماه رجب شرف
زیارت رسیده ۸ جمادی الآخر باگره رسیدند و گرد پیش اجمیر تمام راجپوتان و راجه های متغرب را آنا
که سر دفر بودند و اینست مطوطن اند همه بدرگاه آمدند و بهارا مل کچهواهه ملازم درگاه شده دختر بحرم داد



۹۶۹
آغاز سال ششم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی بیسال چهار ده دور اول روز چهارشنبه پنجم رجب المرجب سنه
در اگره اتفاق افتاد در این نوروز فتح قلعهٔ میرته از راجه مال دیو راتهور که میرزا شرف الدین کرد رسید گرفت
چشم فلک ندیده و نه بیند بعمر خویش این فتحها که شاه جهان را میسر است باز بهادر بالشکر دکن بر مالوه آمده پیر محمد برا و تاخت او فرار آورد تا که آب نربده که عبور کرده است از عقبش گرفته برهانپور را غارت نمود میران مبارکشاه
والی او برا سیر قلعه بند شد چون برگشت شب غریب بود در آب نربده ناصر الملک غرق شد و باز بهادر بر مالوه مسلط
گرفته پناه برانا برد اخر عبدالله خان اوزبک را بهم مالوه فرستادند و از پنجاب خبر رسید راجه گنیش تا شندون خلل
آرای ولایت شد خان کلان قطب الدین محمد خان کوکه را به تنبیه او فرستاد او گریخته باز در کوه در آمد و خال ابو المعالی بور آمد
و ایلچی شاه بلند قدر از ایران آمد روز اول جایزه لک دام انعام شد

پیشباه خان

واقعه شهادت موتمن السلطنت و الخلافت وزیر اعظم و دبیر معظم خانخانان خان اعظم شمس الدین محمد میر
اتکه خان بهادر بکشتار امیر غزنوی بود تا بازی و دغا کاری ادهم کوکه پسر ماهم آغه اتکه سوانح دیگر
اتکه ادهم خان پسر خورد ماهم اتکه که نه عقل درست و نه اخلاص صفا داشت از بیخردی و کجروی که چندین عذر و
نادولتخواهی بجد و کینه پناه و بیانه آفرید کارش آوردی تا بدیگری چه رسید مثل سرو مای تازه طیار کرده در حمام
آورد از خمر انور نوشیده در بلوغ پادشاه پیکرانو از توشکخانه رکاب خلعت تازه کردند و معامله بام و بازران و صندوقچه
خواه بابت بار بنیاد درفی اتفاقی کرده خبر را از بسنه کی را به سراجخان اگاه ساختن لا ما دراو با او گفت او سابقی انقلابی
خبر خود گفت که در حلیمر بود او باور بیاند و عذر در سکار بالم در گرفتن آن مار اژدها لیکن تا چند از خوردی گمراهی و کو
باطنی و حرامیکی او گوید اخر از ازل زای شده ز زمین شوره سنبل بر نه آید در او تخم امل ضایع مگردان الغرض بحواره
در هر جا و در هر باب و هر و آدی او و مادر او رکن الخلافت شرافت و سیادت مآب میر غزنوی و کوچ دبستان منش او
ناتوان بینی و حسد مند بودندی و حالا که رتق و فتق مهمات صاحب مدار شد باتفاق منعم خان از این بیماری درد مند
بیاکشته و پیوسته مقدمات دور و دراز که دانا گمر نه بربند در میان آوردندی و ادهم خان را کالوا کوکه کوزن
بافته بر گرفته تحریک میکردی تا انکه بابی اعتدلان تر از خود چندی را با خود شریک این کار کرده کمر غدر و جست منعم خان

من اکبرنامه

قلم مشق قلم مشق احلی کردم
نیست روضه ۲ قلم کردم

قلم مشق قلم مشق احلی کردم
نیست روضه ۲ قلم کردم

عرس انکه خان شهید نور مرقده
۱۴ رمضان

۱۲ تا انکه بتاریخ روز اسفندارمذ پنجم ماه خورداد ماه الهی سنه ۷ جلوس اکبرشاهی مطابق روز شنبه دوازدهم
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن رمضان المبارک سنه ۹۶۹ نهصد و شصت و نه هجری النبوی صلعم که [در شان اوست] [بعد از کنره]
خان اعظم در دیوانخانه سلطنت در کچری پادشاهی بار عام و خاص داده نشسته مهمات ملکی و مالی را سر
انجام میداد و بزرگان دولت مثل منعم خان که خطاب خانخانان یافته بود و شهاب الدین احمد خان و
بخشی الملکی بود و اشرف خان میر محمود منشی وغیره از هندوان و مسلمانان جماعهٔ کثیر در ملازمت انکه خان حاضر بوده
متوجه کار بار بودند که ناگهانی یکبارگی ادهم خان هم مثل دائمی در بارگاه دولت آمد مردم دیگر بتعظیم او برخواستند و
خان اعظم بدستور همیشگی بتعظیم او برخواست و نیم قیامی چنید مجرد نشستن بی محابا که اجلش دامنگیر بود دست بخنجر
کرده متوجه انکه خان شد و خوشم اوزبک و خدابردی ابیذ و نفود از نوکران او بود و باین مهم بوعده و وعید
راضی کرده همراه آورده بود اشارت کرد خنجر بسینه آن صدرنشین دولت و خلافت کرد خوشم کار دیگر رسانید جانی یراق
یکایک بسر اسیمه کار و علاج تو بر تو شده بجانب دروازهٔ دولت سرا شد خدابردی شمشیری رسانید که بدرجه شهادت رسیده
افتاد در آنوقت بر زبانش گذشت که سبحان الله ازین واقعه غوغای موحش در بارگاه بر خواست بزرگان و مردم اولی
کرانبوه داشتند جای گریخته بدر رفتند و الآنه چه مجال بود که از ده هزار کس جان برجی بود اگر شغاق نمی بودند در دم
بهیکو القدر نشین جا میدادند المراد آن بی باک باندیشه های تباه بعد از افتادن انکه خان بجانب حرم سرای
خاص روان شد حضرت در خواب بودند آن سیه بخت بالای صفه که از بیرون هر چهار طرف با ارتفاع یکقدم قد آدم
ارتفاع دارد با شمشیر در دست آمده قصد اندرون کرد نعمت خواجه سرای که در بود در مقفل ساخت آن سیه بخت
بخواجه سرا بدرشتی آمد تا که حضرت بیدار شده پرسیدند که چه شور است چون از حرم کس اطلاع نمود جواب
نداد حضرت از قفسی که در دیوار آن خانه بود سر برآورده استفسار احوال نمودند رفیق منصب دار قدیم حقیقه
معروض کرد حضرت از افراط تعجب مکرر پرسیدند آخر به رفیق اشارت بقالب خون آلود مرحوم که در جوار
خوابگاه افتاده بود نمود حضرت را غضب و قهر مستولی شد از دیدن قالب المرحوم مغفور انکاه پادشاه عالم
از دری که او ایستاده بود بر آمده براه دیگر متوجه شد نذ یکی از خواهان شمشیری بدست حضرت آورده داد
چون قبلی سر کرده رو بقبلوی دویم آوردندان بدبخت در نظر آمد بر زبان حضرت آمد که ای بچه لاده
انکه ما را چرا کشتی آن گستاخ مردود استعمال کرده هر دو دست مبارک گرفته گفت که تحقیق کنید سه بار
و اندکی تلاش حضرت دست از چنگ او کشیده مشتی بر رویش رسانیدند که معلق زنان بیابان النصف افتاد

دار

داز هوش رفت دراینوقت فرحتخان و سنگرام هوشناک آهو ایستاده بودند از روی غضب حکم کردند
چه ایستاده تماشا میکنید اینحرامزاده را ببندید آن هردو با چند دیگر از فراشان خانه و دربانان وکربالی و امداد
وغیره فرمان پذیر گشته چارمیخه بستند حکم شد که از بالای صفه بزیر نگون اندازند چنانچه لایق بود نه انداختند
چون موکشان بالا آوردند نیم جانی بود باز مرتبه دویم که باهتمام تمام انداختند مهره گردن شکسته مغز پریشان
شد یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان که از فتح بیرامخان که سه هزاری امرائی کلان سال شد
خانه دور کار جدا بود و میرزا عزیز در حرم قدسی با مادر و خواهری بود از شنیدن شهادت پدر خون باران
کرده با تمام اتکه خیلیه دوازده هزار سوار نکرده و یکدل افواجها بسته فیلان و توپخانه آگره را قبل کرده
بر دروازه قلعه بسر راه ادهم خان و منعم خان و ماهم انکه و مردمی که شریک این کار بود بستند و غلغله عظیم
بر از شورانی درون برپا شد چون بعرض رسید خواجه رفیق را فرستاده فرمودند که او پدر شما را
کشته است او بجابای ادبی کرده است ما او را پیش از انکه شما مکافات کنید خون بهای پدر رضاعی
خود گرفتیم تا هم خاطر بشری این طبقه دولتخواه و سلسله خیراندیش یکدل قدیم تسکین یافته التماس
کردند که او را مرده بمحبان بنمایند تا دلها آب خورد حکم شد که کس اعتمادی خود را فرستید که دیده رود
این گروه نور محمد ترخی خود را که خبر اندازه لنافقه است همراه رفیق خواجه سرا فرستادند او در قلعه
آگره رفته بملازمت اعلی حضرت رسیده آن روسیاه ادهم جهان را کشته و گردن شکسته مغز پریشان افتاده
دیده آمده خاطرشان کرد و حسبی اینکه و میرزا عزیز از اندرون قلعه نوشته بکافور خواجه سرا فرستاد
هم کان بخانه یوسف محمد خان از محاصره قلعه آگره گذشته بماتم و تعزیت نشستند انگاه که نجوم
فرونشست بادشاه هردو تابوت را پیش پس از قلعه برآوردند ادهم را بر دم او دادند و تابوت
خان اعظم را حکم شد که در جوار سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا جانب حظیره
حضرت جهانبانی بخاک بسپارند و استاد ضدا قلی سمرقندی را فرمان شد که گنبد سنگمرمر عالی اساس
داده استاد عبدالصمد مصور در آن کتابه و نقاشی کارنامه کند و بعد از فوت خطاب خان شهید
قرار دادند کوچ دولت بخانه آمد با پسر خورد و دختر بلندی که متصل قلعه است در سوگواری شدند
روز فاتحه دهم حضرت خود سیروپا داده و آمده برداشتند میرزا عزیز کای برادر کلان او و یوسف

بنجرار پنجاب

بنجراري كرده صوبه پنجاب بحال داشته علم وطبل وچشم خان شنيد بر پيرش برقرار كذاشتند و
قالوا انا لله وانا اليه راجعون ختم كار شد منعم خان را از بركنه پيروت كه بكابل باعتماد غني خان
پسر خود كه حاكم انجا بود رفت ومحمد قاسم خان مير بر همراه بود سيد محمود خان با رهبر كرفته
آورد وشهاب الدين خان واشرف خان كه بخيه بود قاسم علي نوكر محمود آورد در يكجا امرايان كرفته
آوردند وما هم اكبر در چهل روز پيراي بنيتي با پير رفت ٥



عاشوره سنه ۹۸۰
تمام
سنه هفصد وهشتاد دارا كره شد

جون پيك برشيته اعتماد بندر كان آمد منعم خان كه وكالت بي شركت را طلبكار بود بنا بر ضرور بعد موت
اكبر خان خواجه پهول ملك بابت شير خان اورا اعتماد خان خطاب كرده در خدمت وزارت با منعم خان كرد
مبان سپين كه در فن علوم بيرود اعجاز است كه ديكري نيا فريده شده جلال خان قورچي از شنه
از نزد راجه رانجند با تحفل آدمبانه آورد حضرت را از اندوه خان شنيد مشغولي پيدا شد برافروزند

ازنود رانجند كجل

طبقه ربع

در ترقی بوده اغاز سال هشتم الهی یعنی سال امان از دور اول در اکره روز پنجشنبه پانزدهم ماه رجب المرجب سنه ۹۶۹ نهصد و شصت و نه روز صورت گرفت در اینولا خواجه عبد المجید اصفهانی که از اهل قلم بزمرهٔ طبل و علم رسید کره حاکم بود براجه رامچند و غازیخان تنور در اوجاب عدلی بود بر بهار مصاف داد غالب امد قلعه باندهو رفت التماس شد کی او رد او را منع کردند و غازیخان کشته شد بهار بسر کار راعنا داده چون باطن اقدس بجوانب متوجه کابلست خالاة خبر رسید که از شهادت باجنس اتکه خان و گریختن منعم خان که باغوای او ادهم بتعجیل خود را خار کرد عفت قباب ماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا حکیم شنیده بر آنجنانکه فضیل بیک برادر منعم غنی پسر منعم را از حکومت کابل خراج دادند که پدر تو حرامیک پادشاه است وضرتبه بفضیل سپردند و او بر پسر خود ابو الفتح ابدا رخت او در وجود کامی کشته غزنین بخضرخان هزاره که خسر او بود داد پابوس بیگرا قید کرد جاگیر زبون بمیرزا حکیم کرد بیگم عتیمان شد دو ماه بهانه مصلحت اندرون خرگاه که در خل ستون بود مجلس شراب طرح دادند گردش پیاله در میان امد و از شام تا نیم شب بانگ نوشا نوش بعد شاه ولی اتکه محمد علی اسپ میرم معصوم کابلی در خرگاه در آمده ابو الفتح را پاره پاره کردند پدرش فضیل نیاه بهزاره برد میرزا حکیم کس فرستاد اورده کشتند و مال منال بدر پسر کرفتند مدار حیم اتکه شد او از بیخردی عادلشاه خطاب بخود کرده خود را بپای آورده محمد قاسم کوه بر را خانخانان کرد و غیره بیگم اتکه را هم کشت بعد اینهمه مدار کار بر خود کرفت و بصورت قاسم کوه بر که از قدیمیان بابر بیت پیش کرد نیاز حضرت منعم خان را بخطاب والای خانخانان بلندی داده برای تدارک پسر و برادر بخدمت اتالیقی میرزا حکیم و ایالت کابل فرستادند او از اکره که عاشق المنصوبه بعد استطار کومک نبرده بسرعت رفت چون خبر به بیگم و میرزا حکیم شد کابلیان قرار جنگ دادند که اکر منعم را کشتیم بهتر و الا او مارا میکشد در تومان لمغان میرزا حکیم با لشکر کابل در مقام خواجه رستم قریب چار باغ بمنعم خان مصاف داد خواجه کلان بیگ کسته شد عبد المعالی که از بند کریخته و برام پسر داد انجا رفت میرالش بعد زخمی شدن منعم بهزار زاری جان برشده بلکران نیاه کرفت تمام حشم او با بیست لک سکه سفید نقد بتاراج رفت اکر کابلیان باوجه مغید بمز کشتند زنده میکرفتند منعم قدر دولت و بودن درگاه یافت سه بد با تو نکرد هر که بد کرد ان بد بیقین بحال خود کرد الان عرضداشت منعم بیدریغ یاری نوحی فرستاد فرمان طلب بنام او صادر شد و حضرت بشکار بشر متوجه متهرا شده بیاده باکره رسیدند از یازده کس مقرب میر علاء اکبر و حکیم عین الملک و شمس الخان ۳ کس انهم با رسیدند این کار سلاطین از قوت عیشت

دراینولا فتح ولایت گکرانست که برای ورثه کمالخان گکر از سلطان آدم گکر که عم او بود عمدة الملک خان کلان
برادر خان شهید اتکه خان بهادر که بدستور حیات اتکه خان بجای خود اند حکم باین گروه دولتخواه رفت که همراه
قطب الدین محمد خان کوکلداش که اینها همه چند برادر بزرگ این ذره اند کل لشکر پنجاب و زمیندار ارقه تفیف ولایت تا حوالی
گکره سلطان سارنگ پدر آدم بودند در قصبه هیلان مصاف داد اتکه خیلیه بقوت یافت سلطان ادم گرفتار گشته
لشکری پسرش گریخت کمالخان گکر مراد دل باقبال بادشاه و بضرب جنگ اتکه خیلیه اتکه یافته رسید و از همه گکر ام
سلاطین هند نشده بود چنانکه شیر و سلیم هر دو ۱۴ سال حمله کردند اما گکران را زیر نساختند و قلعه‌ها بنا داد

دراینولا که خبر فتوحات نامی از اتکه یافته رسید دراگره خواجه معین ابن خواجه خاوند محمود که بواسطه پسر خواجه
عبدالله که بخواجه کا مشهور است ولد هدایت مآب ولایت پناه ناصر الدین عبیدالله خواجه احرار اند ارکی اشغر آمد
خاوند محمود درادو پسر انز خواجه قاسم و خواجه معین عبدالرشید ولد سلطان سعید فرمانروای کاشغر رود خانم
بیگم بنتم بحرخ ایشان گذرانده بعد چون خواجه معین خبر وصلت فوارش پسر خود میرزا شرف الدین حسین که در ناگور
اند شنیدند برای حج باین راه بیرون بادشاه و پسر آمدند حضرت بنفس نفیس استقبال کرده آوردند و بعد و پسر را نیز همه
در ملازمت می بود بعد میرزا شرف الدین حسین داماد حضرت اشانی بوجه گریخته هم چند تعقیب کردند شاه طاهر از
ناگور حضرت حسین قلی را خان کرده بنت بیرام خان پسر ولی بیگ ذوالقدر که در جنگ بیرام از زخم تیر بود را اتکه خان
کور شد از بند برآورده بحکومت ناگور فرستادند و مظفر علی تربتی را خان کرده دیوان کردند از نظام نهایت
کوشید چون میرزا از ناگور باجمیر رفت او را گرفت و ترخان دیوانه کس خود سپرده بجالور رسید از آنجا بجزیره از آنجا
اواره شد حسین قلی که بتعاقب میرزا گرفت با جودهپور که محکم‌ترین قلاعیست و رای مالدیو جانشین او است
مالدیو از ملک و مال و سپاه و پیل زمیندار قرار داده هنداست رام رای و چندر سین دو پسر داشت هم بدرگاه اطاعت

آمدن ابوالمعالی و فتنه بازی او چون بیرم خان در آغاز باغی گری خود او را از بند بیانه نجات داد او بدرگاه
آمد که شاید در رکاب کاری کند چون بر اسب سواره بحضور آمد دربند داده حواله شهاب خان کردند او عکه فرستند
او از راه تته گریخته بگجرات رفت حالا باز که خبر شهادت اتکه خان یافت باز روی بهند کرد در جالور با میرزا
شرف الدین در جوار او باهم وعده وعید کرده سیصد کس همراه داد چون خبر بشاه براه خان عقب او فرستادند و
خود بدفع او از اگره ۲۳ جمادی الاول بجانب دهلی برآمده ۲۵ جمادی الثانی سنه ۹ بنظام دهلی رسیدند چون

عاشوره سنه ۹۷۱

دراینولا که خان شهید شهید شد بندر میرزا عزیز کوکه را
بنذر محمد علی خان میر خلیفه بادشاه ... از اجی
و در اگره در سنه ۹۷۰ ... نشست ... از صدر
و بیعت کلان ... رفتی خانه و روز کار ... بودند
قرار داده اند و در این ایام ۲۵ ساله بودند

سوار اعمال قسمیه رذیله سابق او که
در عهد همایون بادشاه زور داده بودم

بتاریخ ۲۷ جمادی الثانی سنه ۹۷۰ هجری بزیارت سلطان المشایخ شده بودند نمی آمدند که قتلق فولاد تمام غلام بزرگ
که ابیدار شرف الدین خواجه معین بود از جنگل جانور همراه ابوالمعالی میرزا فرستاده بود چون ابوالمعالی دیست با جنبانید و
چیزی صورت نگرفت محلی که بکابل روان شد او را باین کار فرستاد حضرت اسپ سواره بجار سوی شهر رسیدند که
خون گرفته از مدرسه ماهم انکه تیری انداخت بکتف راست حضرت یکوجب رسید در ساعت او را پاره پاره کردند و
خضر خواجه خان و حکیم عین الملک خشک بند قرار داده بجز و عافیت ماه جمادی الاخر باکره رسیدند و اینخط منحصر بود لنهاد

سال ۹ هفتم از جلوس یعنی بسال آذر از دو راول شب شنبه بیست هفتم رجب المرجب سنه ۹۷۱ در اکره امسال خبر که در حضر
نه اید بعالمیان الغام شد ابوالمعالی بکابل رفته بوالده میرزا حکیم جاپلوسی کرده برای سیادت فخر بیگم همشیره میرزا حکیم
را در عقد او کردند سکون پسر قراچه خان و شادمان هزاره با وکفتند تا بیگم حیات است کار تو پیش نمیرود و میرزا که هنوز
خورد است اگر در دست نه اید کی می اید در اواسط شعبان سنه ۹۷۰ ابوالمعالی با ۳ کس ۱۲ او خود در محل درآمده بیگم ماه جوجک
را کشت و میرزا را در بند آورد قاسم کوه بر و خواجه خاص ملک را از هم کذرانند برادر کوه بر با جمیع تباین و کولابیان و
امرای بدخشان راست مصاف با ابوالمعالی داده غالب آمده جا بجا شدند میرزا حکیم نوشته با کس جعفی پیش سلیمان میرزا استدعا نمود
فرستاد میرزا که مدتها منتظر اینطور مضبوط بود غیرت را کار فرموده لشکر روان شد بر آب غوربند مصاف با ابوالمعالی کرد
دران دار کیر میرزا حکیم را قدعیان در آب زده بمیرزا سلیمان رسانیدند ابوالمعالی چران کار شد سلیمان حکیم را دل داده
همره بکابل آمدند او را از جاریکان گرفته آورده در عید رمضان برکمند مکافات تیر باران کردند وجیبه خود بحکیم داد

ظاهر دوستان باد که خلاصهٔ احوال حضرت ظل الله اکبر شاه خود را
اگرچه در چندین انتخاب که بهارستان و انجمن آرا و کلیات احدی باشد
نوشته باز چون قلم بدست میکردد بی اختیار سیر دل میکردد که ذکر العیش
لطیف العیش است و هر چند که درین کلیات و تاریخ انکه خانی اراده
آورد که خرد اراد است ابا عجد در هر سالی که باشد جمع ناکرده تطویل
کلام نمیرداز که اتفاقات در همه جا و کل بلاد و تواریخ است و نزد
این ذره هم مکرر مرقوم گشته لیکن از سرایی سخن و شوق بندگی تا اینجا
بران قرار داد رفته شد و کل حال را منتخب کرد چون انتخاب همراز
و مونس میداند و دگر ابا عجد بسیار دارد بسیار از مطلب دور میرود
لاجرم سخن شاه شاه هر سخن است جا بجا معمور است حالا از تنذار
اگر شاهی ذکر میکند ۵



شاه ابوالمعالی کورکمک

ازاینجا مجمل احوال از خاندان خود میکند و بان تقریب هرچه در دگر آید از آن در گفتار بجهت نظام سخنی و برکت زینت مینماید

بیرکذشتی که بعد از شهادت نواب و آلاجد خان شهید سعید رو داد انکه در ماه ذی الحجه الحرام سنه ۹۷۱ زمانیکه
ظل الله اکبر شاه غازی پادشاه ما جانب مالوه بهانه شکار فیلان تا نرور و نوالی بجنگ عبد الله خان اوزبک
که در مالوه باغی شده بود ضمیمه کمیده هشتاد فیل در یکروز گرفته شد و طغیان باران دران غوبجه دار ملک بسی دشوار
فتح عبد الله شد زنان و پاتران و طبل و چشم آوا آوردند او بجانب جانبانیار گریخت روزی باران الحان شد که
در منزل خیمه پادشاهی هیچ جا نیامده بود چون خیمه میرزا یوسف خان و میرزا عزیز محمد کوکه رسیده بود حضرت بخانه
آنخانه زادان قدیم خود رفته دو شبانروز استراحت کردند تا روز سوم کوچ شد از خانه تنها سوار شده کوچ
کردند مبارک عزت انها را بر فلک اطلس افراخته آمد چادر وار آدانه نبود دو شتران برایشان حکم رسید باعث تفرج شد
در اینطور هنگامی از بر سر راهی و خبرداری و اتفاق هر دو برادر اجرا در کل آداب پادشاهی با ملازمان درگاه
انجمان مهربانی داری کردند که انچه طلب کرده شد و انچه در کار بود همه مهیا کردند باعث فخر و انتظام بخشی انها
حضار مجلس ۱ سیف خان کوکه ۲ خواجه جهان ۳ میر علی اکبر ۴ مونس الملک ۵ خان عالم ۶ نقیب خان ۷ دربار خان
۸ مقیم خان ۹ محمد قاسم نیشاپوری ۱۰ شاه فخر الدین ۱۱ اشرف خان ۱۲ اعتماد خان ۱۳ آصف خان ۱۴ لشکر خان ۱۵ شاه قلی محرم
۱۶ خواجه عبد الله ۱۷ حاجی خان ۱۸ رستم خان ۱۹ معصوم خان فرنخودی ۲۰ قلیج محمد خان ۲۱ رحمان قلی ۲۲ خوشی بیگ ۲۳ قتلق قدم
۲۴ عادل شاه محمد قندهاری ۲۵ مطلب خان ۲۶ جعفر خان ۲۷ راجه تودرمل ۲۸ تیرداس ۲۹ وزیر جمیل ۳۰ مراد بیگ
۳۱ خاک رسلطان افواز بفتح و نصرت بمندو رسیدنده
لرینبه

که در دیوان ... اول بودن یوسف محمد خان ... جنگ عبد الله خان اوزبک که در سنه [illegible]
که عبد الله ... [illegible]
... [illegible]
کشته ... [illegible]
محمد خان ... کوکلتاش ... [illegible]

محرم عاشوره سنه ۹۷۲





40

۱۰۰

۷۸

تا آنکه ۳ ربیع الاول سنه ۹۶۲ و سنه ۹ جلوس با کره آمدند میرزا یوسف خان فیل کلان عظیم القدر را البته آورد
از هندبره و سپیری کج بتی نام شد و دو شاهزاده دوگانه تولد شدند حسن میرزا و حسین میرزا نام
کرده بخجی جوسپردند ۱۲ دو در دو ماه سفر کردند آنحضرت بقدر مجموع در لشکر
چین عمارت نو بنا دادند که از آگره لنگر الی نام دیهی بود نشاط جو کابیاری
را اینجا مانن سبب بازار گرم شد

فرستادن بزرگان لشاهده باتالیقی محمد حکیم میرزا و کامروائی کابلیان آنکه چون سلیمان میرزا حکیم را
از تسلط کوازاده بیگم از زوا ابوالمعالی دختر داده بدخشان رفت تمام کابل و غزنین و محالات را با
خود گرفت بیگم را بزور بخواهر حسین نام نقشبندیه که سابق با ابوالمعالی عقد داده بودند بحکم حضرت داده و
میرزا بسن تمیز رسیده بجان آمده درند از که بدخشان شد سلیمان بر حکیم با زن خود خرم بیگم برای فتح آمد
حکیم باقی قاقشال را در کابل گذاشته متوجه جلال آباد که سلیمان از هندوکوه بر سر حکیم دوید که گرفتار کند حکیم
بسیج نپرداخته بر آب نیلاب رسید و عرضداشت عوررسی بدست حاجی غالب فرستاد و دیگر حسین رسید

چون بدستور حیات خان شمد بنجاب نزد برادران او بود فرمان بخان کلان میر محمد خان باشد صادر شد که
خلاصه تفرقه احوال میرزا حکیم از آغاز که چنان قضایا در بهر اوان رو داده از کم بودن اتالیق صاحب استقلال
و نجیب ایست که ملک و مالش برهم است و حالا کار بجان رسیده باید که خود با لشکر پنجاب اسم وار
فاصل خان خواهر زاده انکه خان عبد الملک خان برادرزاده صحی انکه میرک محمد و لی برادرزاده انکه خان محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان جهدی قاسم خان حاکم بنگر حسین سلطان صوبه جان محمد بهسودی
کمال خان گکر و غیره ریزه منصبداران با یافقدی مختار اند با خود و سرکردگی قطب الدین محمد خان که بخدمه
عمده سردار اتالیقی میرزا نامزد کرده ایم برده میرزا را بر تخت کابل متمکن کرده سزای میرزا سلیمان و غیره
سفیده یازان بواقعی داده خود با مالیت پنجاب بیاید قطب الدین محمد خان در تحراست کابل با تیغ
میرزا آنجا باشد و زود میرزا کنار نیلاب ملحق شوند و فرامین دیگر بهمین انقیاد حکم بمردم مذکور رفته باید
و بدست ایلچی میرزا خزانه نقد و افی و اسپ و فیل و خرگاه و خیمه و طبل و خشم و اسباب و امثه که لایق
بیگشاه زاده را ضروریات باشد بر شتران و استران و ماده فیلان بار کرده بفرمان استمالت عنایت و
ولاسا روانه کردند میر محمد خان بدست قاضی عماد پیشکش از نقد و جنس از جانب
خود با عرضداشت میرزا حکیم فرستاده دلاسا داد که مردانه باشند و منتظر حکم و اهتمام تابع فرمان باشد

و اشرف محمد خان و کوکه خان و شاه محمد خان و غیره برادران را در لاهور نگاه داشتند تا آمدن

سلیمان جون حکیم را نیافت رفته کابل محاصره کرد سلیمان در جلال اباد قبر کس خود کذاشته رفته بود
خان کلان با امرایان در پشاور بمرزا رسید همه یکا امرای نام برده حسب الحکم فرا خور حال کشتها
بمرزا کذرانده بناموس تمام متوجه کابل شدند جون مرزا را کرفته بجلال اباد رسید کس سلیمان قلعه
کشید خان کلان به زور کرفت سیصد کس را زیر تیغ داد اکس کجان بر شده بکابل رسیدند
غنایات و دیکری پادشاه و آمدن میرزا با خان کلان بمرزا سلیمان کفت مردم قلعه با جید انجها
مردانه مانده سلیمان را نداد ند سلیمان نجشی بهانه انکه بر میرزا حکیم مروم ببدخشان خود در رفت
میرزا حکیم کفت که من تا یاد دارم خود را همر کز باین سلطنت و ناموس کلان ندیده بودم که این بار
بکرم شاهنشاهی در کابل آمده بر تخت موروثی نشستم امرا در منازل دلکش بعیش در آمده
جمهور انام بدعای انقیاد دولت رایات ترانه سنج کشتند بعد از جمعیت خاطر قطب الدین محمد
خان بغزنین برای دیدن وطن و خان و مان و ملاقات عزیزان و خویشان رفت و تمام مملکت
کابلستان تا قلعه ظفر و حصار و کولاب و کردیز و بنکش از مردمان سلیمان در تصرف خود
آوردند و انجا تازه کی منازل و باغات و عمارات و آثار خیر کذاشته اساس داد بنیاد نهاد
وکل اولاد سعادت نژاد بخیر و کام دل با یکدیکر بسر بردند بعد از رسیدن انجا خان کلان کل
حکومت و ایالت کابلستان را بر خود کرفته با اتالیقی میرزا و تمام امرایان همراه را بموجب حکم
رخصت درکاه کرد جون قافله روان کی سکینه بانو دختر همایون پادشاه پیش حضرت هند
روان شدند قطب الدین خان کفت همکاه برادر کلان خود قبول این خدمات کرده باشند
همراه عذر جن بدرکاه روم خان در رکاب بیکم متوجه درکاه شد ٥
میر محمد خان که زینت ارای کابل شد از کرسن یاره از عقل خفت پیدا کرد و حکیم مرزا را
با وجود اینهمه حوادثات و مکروهات بعادت قدیم کوشش بر سخنان واهی کابلیان باز
داده کرفت و خان کلان ه پیرستی اهل حق و بجدت مزاج مشهور بعد از راه مدارا با مرزا
پیش نه امده سخت کوئی پیشه آورد اکرچه بظاهر مرزا اطاعت میورزید اما کار نا
بعضی

پرکنه میوات فرستادند برای تغیری صالح محمد غلام بچه ولد بابا کابلی غلام قدیم بابت بدی بچه او را شلق زدند که ما
خود پدر خورده ایم و نو در دست افتاده ایم و تمام در بار و بچه ها و برادران از سبب آنکه هرگاه جای بکر قلعه خانی را در خاطر ... آورد
پدر ما تا دیگری چه باشند کباب بودند از ما عداوت دارند و پدر ما ما را انجان پرورده که ما تاب استغنا داشته باشیم او را
دیده عبرت گرفت دیگر ما این نصیحت برادر کلان ما بابا ما بلطف مباد چیزی بهتان کنند نواب را بعنایت بیاز ... عرض
نوشته بمیان محمد صالح بابا حکیم دادم که تا نواب بسپارند که یک بنده را بطریق نگاهبان در خدمت کمترین مقرر کنند که آنچه نیک
و بد بنده باشد او خبردار باشد که ایام خورد سالیست و لی پدرام نواب بسیار تحسین کرده سید معظم نام قدیمی که در ...
تا بخانه و توشه خانه بود بمن دانند خاطر ارکید برادر نشان کردم

